منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اوّل

جمع‌آوری توسّط دایرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح بیت العدل اعظم

۱

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیّت عالم است و ظهور رحمانیّت در انجمن بنی‌آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدّسهٔ هر فیض موفور رحمت صرفست و موهبت بحت و نورانیّت جهان و جهانیان ایتلاف و التیام است و محبّت و ارتباط بلکه رحمانیّت و یگانگی و ازالهٔ بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الأرض در نهایت آزادگی و فرزانگی

جمال مبارک میفرماید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزلهٔ اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط به ارتباط و الفت است

پس باید یکدیگر را در نهایت قوّت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبّای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ ودود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر به عصیان و طغیان ننمایند و نگاه به ظلم و عدوان نکنند نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبّت و رعایتی و مودّت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الأرض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند بقیدی مقیّد نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند

الیوم مقرّب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را درّ عطا مبذول دارد حتّی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار ودود این است وصایای جمال مبارک این است نصایح اسم اعظم

ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیّت وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زبر است هزاران خانمان است که بی سر و سامان است در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته به خاک و خون است و خیمهٔ سعادت و حیات منکوس و سرنگون سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه‌انگیزی مباهات نمایند یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امّتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم این است مدار فخر و مباهات بین نوع بشر در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حقّ‌پرستی مقدوح

منادی صلح و صلاح و محبّت و سلام آئین جمال مبارک است که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ ودود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منوّر گردد و جسد مردهٔ خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیّه طلبد

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیّت ندهید و اعتنا نکنید

بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبّت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلّی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد

۲

و انّی اتقرّب الیک یا الهی فی جنح هذه اللّیلة الظّلمآء و اناجیک بلسان سرّی مهتزّاً بنفحاتک الّتی انتشرت من ملکوتک الأبهی و اقول

ربّ لا احصی ثنآء علیک و لا اجد لطیور الأفکار صعوداً الی ملکوت قدسک تقدّست بکینونتک عن کلّ ذکر و ثنآء و تنزّهت بهویّتک عن محامد اهل الانشآء لم تزل کنت فی تقدیس ذاتک متعالیاً عن ادراک العارفین من الملإ الأعلی و لا تزال تکون فی تنزیه حقیقتک ممتنعاً عن عرفان الواصفین من سکّان جبروت العلی

الهی الهی مع هذا الامتناع کیف اذکرک بذکر او اصفک بوصف تعالیت یا الهی و تقدّست عن کلّ النّعوت و الأوصاف یا محبوبی

الهی الهی ارحم عجزی و انکساری و فقری و ذلّی و مسکنتی و انلنی کأس عفوک و موهبتک و حرّکنی بنفحات محبّتک و اشرح صدری بنور معرفتک و طیّب نفسی بأسرار توحیدک و احینی بنسائم ریاض رحمانیّتک حتّی انقطع عن دونک و اتوسّل بذیل ردآء کبریائک و انسی ما سواک و استأنس بنفحات ایّامک و اتوفّق علی الوفآء فی عتبة قدسک و علی القیام بخدمة امرک و علی الخضوع و الخشوع عند احبّائک و الانعدام و الفنآء فی محضر اصفیائک

انّک انت المؤیّد الموفّق العلیّ الکریم

الهی الهی اسألک باشراق انوار طلعتک الّتی اشرقت بها الآفاق و بلحظات عین رحمانیّتک الّتی شملت کلّ الأشیآء و بتموّجات بحر عنایتک الّتی فاضت علی الأطراف و بأمطار سحاب موهبتک الّتی هطلت علی حقائق الممکنات و بأنوار رحمتک الّتی سبقت الموجودات بأن تؤیّد الأصفیآء علی الوفآء و توفّق الأحبّآء علی خدمة عتبتک العلیا و تنصرهم بجنود قدرتک الّتی احاطت الأشیآء کلّها و تنجدهم بجیش عرمرم من الملإ الأعلی

ای ربّ انّهم ضعفآء ببابک و فقرآء فی فنائک و مضطرّون الی فضلک و محتاجون الی تأییدک و متوجّهون الی ملکوت توحیدک و مشتاقون لفیوضات موهبتک ای ربّ صفّ ضمائرهم بأنوار تقدیسک و طیّب سرائرهم بموهبة تأییدک و اشرح قلوبهم بنفحات السّرور و الحبور المنتشرة من ملئک الأعلی و نوّر بصائرهم بمشاهدة آیاتک الکبری و اجعلهم آیات التّقدیس و رایات التّنزیه تخفق فی قطب الامکان علی عموم الوری و اثّر کلامهم فی القلوب الّتی کانت کالصّخرة الصّمّآء حتّی یقوموا علی عبودیّتک و ینقطعوا الی ملکوت ربوبیّتک و یتوجّهوا الی جبروت قیّومیّتک و ینشروا آثارک و یتنوّروا بأنوارک و یبیّنوا اسرارک و یهدوا عبادک الی المآء المعین و عین التّسنیم الّتی نبعت و فارت فی بحبوحة فردوس احدیّتک و ینشروا شراع الانقطاع علی سفینة النّجاة و یسیروا فی بحار معرفتک و یبسطوا اجنحة التّوحید و یطیروا بها الی ملکوت وحدانیّتک و یصبحوا عباداً ینطقون بالنّعوت من الملإ الأعلی و یثنی علیهم اهل ملکوتک الأبهی و یسمعوا ندآء هواتف الغیب بالبشارة الکبری و یناجوک فی الأسحار بأبدع الأذکار شوقاً الی لقائک یا ربّی المختار و یبکوا بالعشیّ و الاشراق توقاً الی الورود فی ظلّ رحمانیّتک العظمی

ای ربّ ایّدهم فی جمیع الشّؤون و انصرهم فی کلّ الأحوال بملائکة قدسک الّتی هم جنود لا یرونها و کتائب غالبة علی جیوش الملإ الأدنی

انّک انت المقتدر العزیز القویّ المحیط و انّک لعلی کلّ شیء قدیر

پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی توایم و مشتاقان روی تو و عاشقان خوی تو بیچاره‌ایم افتاده‌ایم ذلیلیم حقیریم ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن از قصور درگذر و خطایای بی‌پایان بپوش هر چه هستیم از توایم و آنچه گوئیم و شنویم وصف تو گوئیم و روی تو جوئیم و در راه تو پوئیم تو خداوند مهربانی و ما گنهکار بی سر و سامان پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت نفحاتی ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت پرتوی رحم فرما عنایت کن قسم بجمالت که جز خطا متاعی نه و بغیر از آمال اعمالی نه مگر پردهٔ ستّاریت بپوشاند و حفظ و حمایتت شامل حال گردد والّا این ضعفا را چه توانائی که بخدمتت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط عزّت بگسترانند توئی مقتدر و توانا تأیید کن توفیق بخش این نفوس پژمرده را برشحات ابر موهبت طراوتی عنایت کن و این حقائق مبتذله را باشراقات شمس احدیّت روشنائی بخش این ماهیان تشنه‌لب را بدریای رحمتت افکن و این قافلهٔ گمگشته را بپناه احدیّتت دلالت کن گمگشتگان را بعین هدایت دلالت کن و آوارگان را در پناه عزّت مأوی بخش تشنگان را از سلسبیل موهبت بنوشان و مردگان را بحیات ابدیّه زنده کن کوران را بینا فرما و کران را شنوا کن و گنگان را گویا نما و افسردگان را برافروز غافلان را هشیار کن و خفتگان را بیدار نما و مغروران را متنبّه در هر کار

توئی مقتدر توئی بخشنده توئی مهربان انّک انت الکریم المتعال

ای یاران الهی و یاوران این عبد فانی شمس حقیقت چون از مطلع آمال فیض نامتناهی مبذول داشت و افق وجود بپرتو تقدیس منوّر گشت چنان جلوه فرمود که ظلمات دهماء مضمحل و معدوم گردید لهذا خطّهٔ خاک غبطهٔ افلاک شد و عرصهٔ ادنی جلوه‌گاه ملکوت اعلی گشت نفحات قدس وزید و روائح طیّبه منتشر شد نسائم ربیع الهی بمرور آمد و ارياح لواقح فیوضات نامتناهی از مهبّ عنایت بوزید صبح نورانی دمید و بشارت موهبت کبری رسید نوبهار الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد ارض وجود بحرکت آمد و خطّهٔ شهود مهتزّ گشت خاک افسرده ریاض باقیه شد و ارض میّته حیات ابدیّه یافت گل و ریاحین عرفان روئید و سبزهٔ نوخیز معرفة اللّه دمید عالم امکان مظهر فیوضات رحمان شد و حضرت شهود جلوه‌گاه غیب مکنون گردید ندای الهی بلند شد و بزم الست آراسته گشت کأس میثاق بدور آمد و صلای عمومی بلند شد قومی سرمست آن صهبای الهی شدند و گروهی محروم از آن موهبت عظمی نفوسی از پرتو عنایت بصر و بصیرت روشن نمودند و طائفه‌ئی از نغمات احدیّت بوجد و طرب آمدند مرغانی در گلشن تقدیس آغاز نغمه و ترانه نمودند و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد و فغان کردند ملک و ملکوت تزیین یافت و رشک بهشت برین گردید ولی هزار افسوس که غافلان هنوز در خواب غفلت گرفتار و بیخردان از این موهبت مقدّسه بیزار کوران محجوبند و کران محروم و مردگان مأیوس چنانچه میفرماید اولئک یئسوا من الآخرة کما یئس الکفّار من اصحاب القبور[1]

شما ای یاران رحمانی بشکرانهٔ ربّ ودود زبان گشائید و بحمد و ستایش جمال معبود بپردازید که از این کأس طهور سرمستید و از این جام صهبا پر نشئه و انجذاب از نفحات قدس مشام معطّر نمودید و از رائحهٔ قمیص یوسف وفا دماغ معنبر کردید شهد وفا را از دست دلبر یکتا چشیدید و مائدهٔ ابدیّه را در خوان نعمت حضرت احدیّت تناول نمودید این موهبت از خصائص حضرت رحمانیّت است و این فضل و جود از نوادر عطایای ربّ ودود در انجیل میفرماید المدعوّون کثیرون و المختارون قلیلون[2] یعنی امّت دعوت بسیارند ولی نفوسی که بفضل و موهبت هدایت مخصّص میگردند کمیاب ذلک من فضل اللّه یعطیه من یشآء و اللّه ذو فضل عظیم[3]

ای یاران الهی شمع میثاق را ارياح نفاق از اهل آفاق احاطه نموده و بلبل وفا را زاغان جفا اهل فتور هجوم نموده حمامهٔ ذکر را جغدان بیفکر در صددند و غزال صحرای محبّة اللّه را درندگان در پی روان لهذا خطر عظیم است و عذاب الیم

احبّای الهی باید چون جبل متین باشند و چون بنیان رزین رصین از شدائد بلایا مضطرب نگردند و از عظائم رزایا محزون نشوند توسّل بذیل کبریا جویند و توکّل بجمال اعلی نمایند تکیه بر عون و عنایت ملکوت قدیم کنند و اعتماد بر صون و حمایت ربّ کریم در هر دمی از شبنم عنایت پر طراوت و لطافت گردند و در هر نفسی از نفثات روح القدس زنده و تازه و خرّم شوند و بر خدمت حضرت ربوبیّت قیام کنند و در نشر نفحات اللّه منتهای همّت را مبذول دارند امر مبارک را حصن حصین باشند و جنود جمال قدم را قلعهٔ رزین و رصین بنیان امر اللّه را از هر جهت حافظ امین گردند و افق مبین را نجم منیر شوند زیرا ظلمات دهماء امم از هر جهت در هجوم است و طوائف عالم در فکر محویّت نور معلوم با وجود هجوم جمیع قبائل چگونه میتوان دمی غافل بود البتّه هوشیار باشید و بیدار و در حفظ و حمایت امر پروردگار

الیوم الزم امور تعدیل اخلاق است و تصحیح اطوار و اصلاح رفتار باید احبّای رحمان بخلق و خویی در بین خلق مبعوث گردند که رائحه مشکبار گلشن تقدیس آفاق را معطّر نماید و نفوس مرده را زنده کند زیرا مقصود از جلوهٔ الهی و طلوع انوار غیب غیر متناهی تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق من فی الوجود تا نفوس مبارکی از عالم ظلمانی حیوانی نجات یافته بصفاتی مبعوث گردند که تزیین حقیقت انسانی است ناسوتیان لاهوتیان شوند و ظلمانیان نورانیان گردند محرومان صرف محرم راز ملکوت شوند و معدومان محض مأنوسان جلوهٔ لاهوت شوند بی‌نصیبان از بحر بی‌پایان نصیب برند و نادانان از معین حیوان دانائی سیراب شوند درندگان ترک درندگی کنند و تیزچنگان در نهایت بردباری باشند اهل جنگ صلح حقیقی جویند و درندگان تیزچنگ از سلم حقیقی بهره برند ناپاکان از عالم پاکی خبر گیرند و آلودگان از جوی تقدیس نصیب برند

اگر این فیوضات الهیّه در حقائق انسانیّه جلوه ننماید فیض ظهور بی ثمر ماند و جلوهٔ شمس حقیقت بی اثر گردد

پس ای یاران الهی بجان و دل بکوشید تا از خلق و خوی مبارک نصیب و بهره گیرید و از فیوضات تقدیسش قسمتی برید تا آیات توحید شوید و رایات تجرید گردید و حقیقت تفرید را جوئید و در این گلشن الهی بنغمات رحمانی آغاز نغمه و ترانه نمائید طیور شکور گردید و در گلزار وجود آوازی بنوازید که محیّر عقول و شعور گردد در قطب امکان علمی افرازید که پرچم موهبت باریاح عنایت موج زند و نهالی در مزرعهٔ وجود و باغ شهود غرس نمائید که ثمرش در نهایت طراوت و حلاوت باشد

قسم بمربّی حقیقی که اگر بنصائح الهی که در الواح نورانی نازل عامل گردید این خاک سیاه آئینهٔ ملکوت اعلی شود و این حیّز ادنی کاشف ملکوت ابهی گردد

ای یاران الهی الحمد للّه فیوضات غیبی شمس حقیقت از جمیع جهات محیط است و ابواب رحمت از جمیع اشطار مفتوح وقت استفاضه است و هنگام استفاده وقت را غنیمت شمرید و فرصت را از دست مدهید از شئون این عالم ظلمانی بکلّی بیزار گردید و بشئون و آثار حقائق ملکوتیّه واضح و آشکار شوید تا ملاحظه فرمائید که پرتو خورشید یزدان در چه درجه روشن و درخشنده است و آثار عنایت از غیب احدیّت چگونه باهر و ظاهر و لائح است

۳

یا احبّآء اللّه و ابنآء ملکوت اللّه انّ السّمآء الجدیدة قد اتت و انّ الأرض الجدیدة قد جآءت و المدینة المقدّسة اورشلیم الجدیدة قد نزلت من السّمآء من عند اللّه علی هیئة حوریّة حسنآء بدیعة فی الجمال فریدة بین ربّات الحجال مقصورة فی الخیام

مهيّأة للوصال و نادى ملائكة الملإ الأعلى بصوت عظيم رنّان فى آذان اهل الأرض و السّمآء قائلين هذه مدينة اللّه و مسكنه مع نفوس زكيّة مقدّسة من عبيده و هو سيسكن معهم فانّهم شعبه و هو الههم

و قد مسح دموعهم و اوقد شموعهم و فرّح قلوبهم و شرح صدورهم فالموت قد انقطعت اصوله و الحزن و الضّجيج و الصّريخ قد زالت شؤونه و قد جلس مليک الجبروت على سرير الملكوت و جدّد كلّ صنع غير مسبوق انّ هذا لهو القول الصّدق و من اصدق من رؤيا يوحنّا القدّيس حديثاً

هذا هو الألف و اليآء و هذا هو الّذى يروى الغليل من ينبوع الحيوة و هذا هو الّذى يشفى العليل من درياق النّجاة من يؤيّد بفيض من هذا الملكوت فهو من اعظم الوارثين للمرسلين و القدّيسين فالرّبّ له اله و هو له ابن عزيز

فاستبشروا يا احبّآء اللّه و شعبه و يا ابنآء اللّه و حزبه و ارفعوا الأصوات بالتّهليل و التّسبيح للرّبّ المجيد فانّ الأنوار قد سطعت و انّ الآثار قد ظهرت و انّ البحور قد تموّجت و قذفت بكلّ درّ ثمين

۴

سبحان من انشأ الوجود و ابدع كلّ موجود و بعث المخلصين مقاماً محمود[۶]و اظهر الغيب فى حيّز الشّهود ولكنّ الكلّ فى سكرتهم[۵] يعمهون

و اسّس بنيان القصر المشيد و الكور المجيد و خلق الخلق الجديد فى حشر مبين و القوم فى سكراتهم لغافلون

و نفخ فى الصّور[۶]و نقر فى النّاقور[۷]و ارتفع صوت السّافور و صعق من فى صقع الوجود و الأموات فى قبور الأجساد لراقدون

ثمّ نفخ النّفخة الأخرى[۸]و اتت الرّادفة بعد الرّاجفة[۹]و ظهرت الفاجعة و ذهلت كلّ مرضعة عن راضعها[۱۰]و النّاس فى ذهولهم لا يشعرون

و قامت القيامة و اتت السّاعة و امتدّ الصّراط و نصب الميزان و حشر من فى الامكان[۱۱]و القوم فى عمه مبتلون

و اشرق النّور و اضآء الطّور و تنسّم نسيم رياض الرّبّ الغفور و فاحت نفحات الرّوح و قام من فى القبور و الغافلون فى الأجداث لراقدون

و سعّرت النّيران و ازلفت الجنان و ازدهت الرّياض و تدفّقت الحياض و تأنّق الفردوس و الجاهلون فى اوهامهم لخائضون

و كشف النّقاب و زال الحجاب و انشقّ السّحاب و تجلّى ربّ الأرباب و المجرمون لخاسرون

و هو الّذى انشأ لكم النّشأة الأخرى[۱۲]و اقام الطّامّة الكبرى[۱۳]و حشر النّفوس المقدّسة فى الملكوت الأعلى انّ فى ذلک لآيات لقوم يبصرون

و من آياته ظهور الدّلائل و الاشارات و بروز العلائم و البشارات و انتشار آثار الأخبار و انتظار الأبرار و الأخيار و اولئک هم الفائزون

و من آياته انواره المشرقة من افق التّوحيد و اشعّته السّاطعة من المطلع المجيد و ظهور البشارة الكبرى من مبشّره الفريد انّ فى ذلک لدليل لائح لقوم يعقلون

و من آياته ظهوره و شهوده و ثبوته و وجوده بين ملإ الأشهاد فى كلّ البلاد بين الأحزاب الهاجمة كالذّئاب و هم من كلّ جهة يهجمون

و من آياته مقاومة الملل الفاخمة و الدّول القاهرة و فريق من الأعدآء السّافكة للدّمآء السّاعية فى هدم البنيان فى كلّ زمان و مكان انّ فى ذلک لتبصرة للّذين فى آيات اللّه يتفكّرون

و من آیاته بدیع بیانه و بلیغ تبیانه و سرعة نزول کلماته و حکمه و آیاته و خطبه و مناجاته و تفسیر المحکمات و تأویل المتشابهات لعمرک انّ الأمر واضح مشهود للّذین ببصر الانصاف ینظرون

و من آیاته اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت کمالات شؤونه و ذلک ما اقرّ به علمآء الملل الرّاسخون

و من آیاته صون جماله و حفظ هیکل انسانه مع شروق انواره و هجوم اعدائه بالسّنان و السّیوف و السّهام الرّاشقة من الألوف و انّ فی ذلک لعبرة لقوم ینصفون

و من آیاته صبره و بلائه و مصائبه و آلامه تحت السّلاسل و الأغلال و هو ینادی الیّ الیّ یا ملأ الأبرار الیّ الیّ یا حزب الأخیار الیّ الیّ یا مطالع الأنوار قد فتح باب الأسرار و الأشرار فی خوضهم یلعبون[۱۴]

و من آیاة صدور کتابه و فصل خطابه عتاباً للملوک و انذاراً لمن[۱۵] هو احاط الأرض بقوّة نافذة و قدرة ضابطة و انثلّ عرشه العظیم بأیّام عدیدة و انّ هذا لأمر مشهود مشهور عند العموم

و من آیاته علوّ کبریائه و سموّ مقامه و عظمة جلاله و سطوع جماله فی افق السّجن فذلّت له الأعناق و خشعت له الأصوات و عنت له الوجوه و هذا برهان لم یسمع بها القرون الأوّلون

و من آیاته ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفیض سحابه و اقرار الغافلین بنفوذ شهابه لعمره انّ هذا لأمر ثابت واضح عند العموم من کلّ الطّوائف الّذین حضروا بین یدی الحیّ القیّوم

و من آیاته سطوع شمس عصره و شروق بدر قرنه فی سمآء الأعصار و الأوج الأعلی من القرون بشؤون و علوم و فنون بهرت فی الآفاق و ذهلت بها العقول و شاعت و ذاعت

و انّ هذا لأمر محتوم

انّ النّیّر الاعظم المتلئلأ علی آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم و یلوح و یضئ من افقه الابهی و ملکوته الاعلی علی الاکوان و یفیض الانوار علی الاخیار و ینشر نفحات الحیات علی القلوب و الارواح

کما اخبر به من قبل فی لوح الرّؤیا المنتشرة فی البسیطة الغبرآء قال و قوله الحقّ عند ذلک صاحت و قالت کلّ الوجود لبلائک الفدآء یا سلطان الارض و السّمآء الی مَ اودعت نفسک بین هؤلآء فی مدینة عکّآء اقصد ممالکک الاخری المقامات الّتی ما وقعت علیها عیون اهل الاسمآء عند ذلک تبسّمنا اعرفوا هذا الذّکر الاحلی و ما اردناه من السّرّ المستسرّ الاخفی انتهی

یا احبّآء اللّه ایّاکم و التّزلزل و الاضطراب و الفزع و الاضطرار و الخمول و الخمود من هذا الیوم المشهود الیوم یوم الاستقامة الکبری الیوم یوم الثّبوت و الرّسوخ بین ملأ الانشآء هنیئاً للنّفوس الثّابتة الرّاسخة کالبنیان المرصوص من هذا العاصف القاصف القاصم للاصلاب و الظّهور فانّهم المؤیّدون و انّهم الموفّقون و انّهم المنصورون بجنود الملأ الاعلی و تتلئلأ وجوههم فی افق العالم بانوار یتبارک بها اهل سرادق الکبریآء و انّهم المخاطبون من ملکوت الابهی فی کتاب الاقدس المنزل من جبروت الاسمآء قال و قوله الحقّ قل یا قوم لا یاخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی انّ فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخری ما اطّلع بها الّا اللّه الفرد الخبیر و نریکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملأ الاعلی و قبیل من الملائکة المقرّبین انتهی

شمس حقیقت نیّر اعظم از افق امکان غروب و از مشرق لامکان طلوع فرمود و باین ندای الهی مخاطباً لاحبّائه الثّابتین الرّاسخین نطق میفرماید من الکتاب الاقدس یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سمآء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصرة امری و اعلآء کلمتی بین العالمین

۶

ای اهل ملکوت چقدر از نفوس که مدّت حیات عبادت نمودند و ریاضت کشیدند و آرزوی دخول در ملکوت نمودند ولی موفّق نشدند امّا شما بدون زحمت و ریاضت فائز شدید و داخل در ملکوت گردیدید

چنانکه در زمان حضرت مسیح فریسیان و عابدان محروم شدند ولی پطرس و یوحنّا و اندراوس فائز گردیدند و حال آنکه نه اهل عبادت بودند نه اهل ریاضت پس شکر کنید خدا را که این تاج عزّت ابدیّه بر سر شما نهاد و این الطاف بی‌پایان مبذول فرمود

وقت آنست که بشکرانهٔ این الطاف روز بروز توجّه بیشتر نمائید و تقرّب پیشتر بیابید و چنان منجذب و مشتعل شوید که آهنگ تقدیس و ثنای حضرت مقصود را بملأ اعلی رسانید و هر یک مانند بلبل در این گلشن الهی بمحامد و نعوت ربّ الجنود پردازید و سبب تربیت وجود گردید

۷

ای یاران روحانی عبدالبهآء پیک امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این پیک مبارک‌پی نفحات انجذابست و نسیم جانپرور محبّت اللّه قلوب را باهتزاز آرد و جانها را پر وجد و طرب نماید تجلّی وحدانیّت الهی چنان در قلوب و ارواح تأثیر نموده که کلّ را بروابط روحانیّه ارتباط داده و حکم یک جان و یک دل یافته لهذا انعکاسات روحانیّه و انطباعات رحمانیّه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است از حقّ میطلبم که روز بروز این رابطهٔ روحانیّه را قوّت بخشد و این وحدت رحمانیّه را بیشتر جلوه دهد تا آنکه کلّ در ظلّ کلمة اللّه در تحت رایت میثاق چون جنود مجنّده محشور شوند و بجان و دل بکوشند تا الفت کلّیّه و محبّت صمیمیّه و ارتباط روحانیّه در بین قلوب عالم حاصل گردد و جمیع بشر از فیض جدید انور در یک صقع جمع و محشور گردند نزاع و جدال از جهان برخیزد و محبّت جمال ذو الجلال کلّ را احاطه کند نفاق بوفاق تبدیل شود و اختلاف بایتلاف مبدّل گردد بنیان بغضا برافتد و اساس عداوت منهدم شود نورانیّت توحید ظلمات تحدید را زائل فرماید و تجلّی رحمانی قلوب انسانی را معدن محبّت ربّانی کند

ای یاران الهی وقت آنست که با جمیع ملل بنهایت مهربانی الفت نمائید و مظهر رحمت حضرت احدیّت شوید جان عالم گردید و روح حیات در هیکل بنی‌آدم در این دور بدیع که جمال قدم و اسم اعظم از افق عالم بفیوضات نامتناهیه تجلّی فرموده کلمة اللّه چنان قوّتی و قدرتی در حقائق انسانیّه نموده که شئون بشریّه را تأثیر و نفوذی نگذاشته بقوّت قاهره کلّ را در بحر احدیّت مجتمع فرموده و میفرماید

حال وقت آنست که احبّای الهی رایت وحدت را بلند نمایند و آیت الفت را در مجامع وجود تلاوت کنند و کلّ را بر احدیّت فیض الهی دلالت نمایند تا آنکه خباء تقدیس در قطب امکان بلند گردد و جمیع امم را در ظلّ کلمهٔ توحید درآرد این موهبت وقتی در قطب اکوان جلوه نماید که احبّای الهی بموجب تعلیمات رحمانیّه قیام کنند و بنشر رائحهٔ طیّبهٔ محبّت عمومیّه پردازند

در هر دوری امر بالفت بود و حکم بمحبّت ولی محصور در دائرهٔ یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف امّا الحمد للّه که در این دور بدیع اوامر الهیّه محدود بحدّی نه و محصور در طائفه‌ئی نیست جمیع یاران را بالفت و محبّت و رعایت و عنایت و مهربانی بجمیع امم امر میفرماید حال احبّای الهی باید بموجب این تعالیم ربّانی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند و جوانان انسان را برادر غمخوار گردند و سالخوردگان را اولاد جانفشان شوند مقصود اینست که باید با کلّ حتّی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل اذیّت و جفا نهایت وفا مجرا دارید و در موارد ظهور بغضا بنهایت

صفا معامله کنید سهم و سنان را سینه‌ئی مانند آئینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبّت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهدهٔ قوّت اسم اعظم نمایند و کلّ ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحدانیّت و یگانگی هدایت فرمود و عالم انسانی را نورانی کرد و جهان خاک را تابناک فرمود

این خلق مانند اطفالند و بی‌باک و بی‌پروا باید بکمال محبّت این اطفال را تربیت کرد و در آغوش رحمت بمحبّت پرورش داد تا شهد روحانی محبّت رحمانی بچشند و مانند شمع در این عالم ظلمانی بدرخشند و واضح و مشهود ببینند که اسم اعظم و جمال قدم روحی له الفدآء چه اکلیل جلیلی و تاج وهّاجی بر سر احبّای خویش نهاده و چه فیوضاتی بقلوب یاران خود فرموده و چه محبّتی در قلوب بشر انداخته و چه الفتی در بین عالم انسان ظاهر فرموده

ربّ ربّ ایّد عبادک الأصفیآء علی الحبّ و الولآء بین الوری و وفّقهم علی نشر نور الهدی من الملإ الأعلی بین اهل الأرض کلّها انّک انت المقتدر العزیز القویّ القدیر الوهّاب و انّک انت الکریم اللّطیف الرّؤف المنّان

۸

ای یاران عزیز عبدالبهآء و اماء رحمن صبح است و نسیم جانپرور جنّت ابهی بجمیع کائنات مرور کند ولی تأثیر در قلوب صافیه نماید و مشام پاک را معطّر فرماید پرتو آفتاب را دیدهٔ بینا بیند و آهنگ ملأ اعلی را گوش شنوا شنود باران رحمت نیسانی و فیض آسمانی هرچند بر عموم اراضی فائض است ولی از خاک پاک انبات نماید امّا از شوره‌زار بیزار است زیرا آثار فیض ظاهر و آشکار نه

حال نفحات قدس ملکوت ابهی در هر دیار منتشر ولی نفوس زکیّه منتفع و منجذب از فضل حیّ قیّوم امید این مظلوم چنانست که بقوّهٔ باهرهٔ کلمة اللّه مشام غافلان باز گردد و از رائحهٔ گلستان راز نصیب و بهره گیرند

ای یاران الهی دوستان حقیقی طبیبان حاذقند و تعالیم الهی دریاق رحمانی و درمان وجدانی مشامهای مزکوم باز نمایند و از طیب مشموم نصیب موفور بخشند خفتگانرا بیدار کنند غافلانرا هوشیار فرمایند محرومانرا نصیب بخشند و مأیوسانرا امیدوار فرمایند

الیوم اگر نفسی بموجب وصایا و نصائح الهیّه روش و حرکت نماید عالم انسانیرا طبیب روحانی گردد و مردگان امکانیرا صور اسرافیل شود زیرا تأییدات ملکوت ابهی پی در پی است و نصرت ملأ اعلی همدم هر نیک‌پی پشّهٔ ضعیف عقاب قویّ گردد و عصفور نحیف شهباز اوج عزّت قدیم شود

لهذا نظر باستعداد و قابلیّت خویش ننمائید بلکه اعتماد بر عون و عنایت و فضل و موهبت جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدآء نمائید و در میدان جانفشانی سمند همّت را جولان دهید تا گوی الطاف را از این میدان وسیع بربائید

ای اماء رحمن بانوهای جهان سر ببالین خاک نهادند و محو و نابود گشتند نه اثری و نه ثمری نه نامی و نه نشانی نه جودی و نه وجودی ولی کنیزان درگاه احدیّت هر یک در افق عزّت قدیمه مانند ستاره درخشیدند و بر قرون و اعصار تابیدند و در ملکوت ابهی بمنتهای آرزو رسیدند و از شهد لقا در محفل کبریا چشیدند این نفوس از وجود بهره‌ئی گرفتند و ثمره‌ئی بردند و ماعدا قد اتی علیهم حین من الدّهر لم یکونوا شیئاً مذکورا

ای یاران این مظلوم نظر را از مشاهدهٔ غیر پاک نمائید بیگانه نبینید بلکه جمیع را آشنا دانید زیرا با وجود ملاحظهٔ بیگانگی محبّت و یگانگی مشکل است و در این دور بدیع بنصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر بعنف و شدّت و سوء نیّت و ظلم و عداوت ننمود بلکه بافق عزّت قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هر یک آیتی از ربّ

الآیاتند و بفیض الهی و قدرت ربّانی بعرصهٔ وجود قدم نهادند لهذا آشنا هستند نه بیگانه یار هستند نه اغیار و باین نظر باید معامله نمود

پس یاران باید در نهایت مهربانی و محبّت با دوست و بیگانه هر دو الفت و محبّت نمایند و ابداً نظر باستحقاق و استعداد نکنند در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند از شدّت عناد و جدال و بغضا و عدوان خلق شکست نخورند اگر آنان تیر زنند اینان شهد و شیر بخشند اگر زهر دهند قند بخشند اگر درد دهند درمان بیاموزند اگر زخم زنند مرهم بنهند اگر نیش زنند نوش روا دارند

الهی الهی انّ هؤلآء عبادک الضّعفآء و ارقّائک الأمنآء و امائک اللّائی خضعن لکلمتک العلیا و خشعن لعتبتک النّورآء و اعترفن بوحدانیّتک الّتی ظهرت ظهور الشّمس فی وسط الضّحی و سمعن ندائک من ملکوتک الأخفی و لبّین لدعائک بقلوب خافقة بالمحبّة و الولآء

ربّ افض علی الجمیع سجال رحمتک و امطر علی الکلّ من سحاب موهبتک و انبتهم نباتاً حسناً فی حدیقة رحمانیّتک و اجعل هذه الرّیاض نضرةً خضلةً خضرةً ریّانة بفیوضات غمام احدیّتک و مؤنّقة هذه الرّیاحین النّابتة النّامیة بمیاه حیاض الألطاف انّک انت المقتدر المتعالی العزیز قیّوم الأرض و السّموات لا اله الّا انت ربّ الآیات البیّنات

۹

یا من طفح قلبه بمحبّة اللّه انّی اخاطبک من هذه البقعة المبارکة حتّی یفرح قلبک بخطابی ایّاک و خطابی ممّا یطیر به قلوب الموحّدین الی اوج السّرور و ذروة الحبور

اشکر ربّک بما وفّقک علی الدّخول فی ملکوته العظیم ستتابع علیک الطاف ربّک و تجعلک آیة للطّالبین

تمسّک بمیثاق ربّک و زد کلّ یوم حبّاً بأحبّآء اللّه و حنوّاً علی عباد الرّحمن حتّی تکون ناشراً لشراع الحبّ فی سفینة السّلام علی بحر الامکان لا تحزن من شیء و لا تتکدّر من احد علیک بالرّضآء و الصّدق و الصّفآء و الودّ و الوفآء مع عامّة الخلق و قاطبة البشر و ذلک صفة المخلصین و سمة المقدّسین و شعار الموحّدین و دثار البهائیّین

ثمّ اشکر اللّه بما وفّقک علی تقدیم الحقوق انّ هذا لتوفیق من اللّه لک فاحمده علی هذا الأمر المنصوص فی صحائف ربّک القدیم

انّ ربّک هو اللّطیف الکریم

۱۰

ای کنیز عزیز الهی نامهات ملاحظه گردید و بر مضمون اطّلاع حاصل شد دستورالعمل خواسته بودی

مؤمن بخدا باش و ناظر بملکوت اعلی و منجذب بجمال ابهی ثابت بر میثاق باش و مشتاق عروج بآسمان نیّر آفاق منقطع از دنیا شو و زنده بنفحات قدس در ملکوت اعلی منادی حبّ گرد و مهربان بنوع انسان محبّ بشر شو و غمخوار جمیع نفوس در آفاق صلحپرور گرد و دوستی و راستی جو هر زخمی را مرهم شو و هر دردی را درمان گرد سبب الفت نفوس شو و آیات هدایت ترتیل نما بعبادت حقّ مشغول شو و بهدایت خلق برخیز زبان ببیان بگشا و رخ بنار محبّت اللّه برافروز دمی میاسا و نفسی راحت مجو تا آیت محبّت اللّه گردی و رایت موهبت اللّه

۱۱

خدمت باحبّا خدمت بملکوت اللّه است و رعایت فقرا از تعالیم الهیّه

۱۲

اعلم حقّ الیقین انّ المحبّة سرّ البعث الالهی و المحبّة هی التّجلّی الرّحمانی المحبّة هی الفیض الرّوحانی المحبّة هی النّور الملکوتی المحبّة هی نفثات روح القدس فی الرّوح الانسانی المحبّة هی سبب ظهور الحقّ فی العالم الامکانی المحبّة هی الرّوابط الضّروریّة المنبعثة من حقائق الأشیآء بایجاد الهی المحبّة هی وسیلة السّعادة الکبری فی عالم الرّوحانی و الجسمانی المحبّة هی نور یهتدی به فی الغیهب الظّلمانی المحبّة هی الرّابطة بین الحقّ و الخلق فی العالم الوجدانی المحبّة هی سبب التّرقّی لکلّ انسان نورانی المحبّة هی النّاموس الأعظم فی هذا الکون العظیم الالهی المحبّة هی النّظام الوحید بین الجواهر الفردیّة بالتّرکیب و التّدبیر فی التّحقّق المادّی المحبّة هی القوّة الکلّیّة المغناطیسیّة بین هذه السّیّارات و النّجوم السّاطعة فی الأوج العالی المحبّة هی سبب الانکشافات لأسرار المودعة فی الکون بفکر ثاقب غیر متناهی المحبّة هی روح الحیاة لجسم الکون المتباهی المحبّة هی سبب تمدّن الأمم فی هذا الحیاة الفانی المحبّة هی الشّرف الأعلی لکلّ شعب متعالی

و اذا وفّق اللّه قوماً بها یصلّینّ علیهم اهل ملإ الأعلی و ملائکة السّمآء و اهل ملکوت الأبهی و اذا خلت قلوب قوم من هذه السّنوحات الرّحمانیّة المحبّة الالهیّة سقطوا فی اسفل درک من الهلاک و تاهوا فی بیدآء الضّلال و وقعوا فی وهدة الخیبة و لیس لهم خلال اولئک کالحشرات العائشة فی اسفل الطّبقات

یا احبّآء اللّه کونوا مظاهر محبّة اللّه و مصابیح الهدی فی الآفاق مشرقین بنور المحبّة و الوفاق

و نعم الاشراق هذا الاشراق

۱۳

ای بنت ملکوت نامه‌ات بتاریخ ۵ دیسمبر ۱۹۱۸ رسید و خبر پرمسرّتی داشت که احبّای الهی و اماء رحمن در تابستان در گرین‌عکّا مجتمع شدند و شب و روز بیاد خدا بودند و خدمت بوحدت عالم انسانی مینمودند و محبّت بعموم ادیان میکردند بکلّی از تعصّب دینی بیزار بودند و بجمیع اقوام مهربان ادیان الهی باید سبب وحدت بین بشر گردد و اسباب الفت و محبّت باشد و مروّج صلح عمومی گردد انسان را بکلّی از تعصّبها بیزار نماید و روح و ریحان بخشد و بعموم بشر مهربانی کند فرق و امتیاز را از میان بردارد چنانکه حضرت بهآءاللّه خطاب بعالم انسانی میکند که ای نوع انسان همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار نهایتش اینست که بعضی نفوس جاهلند باید آنان را تعلیم نمود بعضی مریضند باید آنان را شفا داد بعضی اطفالند باید آنان را بالغ کرد و بنهایت درجه مهربان باید بود اینست مسلک اهل بهاء

باری امیدوارم که برادران و خواهرانت جمیعاً محبّ عالم انسان گردند

۱۴

ای دو نفس مبارک نامه‌های شما رسید دلیل بر آن بود که تحرّی حقیقت نمودید و از اوهام و تقالید نجات یافتید و بدیدهٔ خود نظر میکنید نه بدیدهٔ دیگران و بگوش خود میشنوید نه بگوش دیگران و بوجدان خویش کشف حقایق میکنید نه بوجدان دیگران زیرا مقلّد گوید فلان شخصی دیده است و فلان گوشی شنیده است و فلان وجدان کشف کرده است یعنی اعتماد بچشم و گوش و وجدان دیگران کند از خود ارادهٔی ندارد

حال الحمد للّه شما قوّهٔ اراده ظاهر نمودید و بشمس حقیقت پی‌بردید ساحت وجدان بپرتو انوار ربّ الملکوت روشن گشت و براه راست پی‌بردید و در سبیل ملکوت سلوک مینمائید در جنّت ابهی داخل شدید و از اثمار شجرهٔ حیات بهره و

نصیب میگیرید

طوبی لکم و حسن المآب و علیکما التّحیّة و الثّناء

۱۵

ای منجذبهٔ محبّت اللّه مکتوبی که هنگام رفتن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید از مضمون مسرور شدم و امیدوارم که دیدهٔ بصیرت چنان باز گردد که حقائق اسرار ملکوت واضح و آشکار شود

در بدایت مکتوب کلمهٔ مبارکی مرقوم و آن اینست من مسیحی هستم ای کاش جمیع عالم مسیحی حقیقی بود زیرا مسیحی لفظی بودن آسان ولی مسیحی حقیقی بودن مشکل امروز تقریباً پانصدملیون نفوس مسیحی هستند امّا مسیحی حقیقی نادر و آن نفسی است که انوار مسیح از جمال او باهر و بکمالات ملکوتی ظاهر این امریست عظیم و جامع جمیع فضائل امیدوارم که تو نیز مسیحی حقیقی گردی حمد کن خدا را که عاقبت بواسطهٔ تعالیم الهیّه نورانیّت و بصیرت عظمی حاصل گردید و در ایمان و ایقان ثابت و پایدار شدی امیدوارم که دیگران نیز چشمی روشن و گوشی شنوا یابند و بحیات ابدیّه فائز گردند تا این نهرها که در مجاری متعدّدهٔ مختلفة الشّکل جاری راجع بمحیط اعظم شوند یک بحر گردند و یک موج زنند و ارتباط و اتّحاد تام حاصل نمایند تا وحدت حقیقت بقوّهٔ الهیّه این اختلاف مجاز را از میان بردارد و اساس اصلی اینست اگر این حاصل گردد مسائل سائره بالطّبیعه زائل شود

ای محترمه تعالیم الهیّه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میانست تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسانست مبلّغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبّر گردد و تکبّر سبب عدم تأثّر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود

ای محترمه جمیع انبیا بر این مبعوث شدند و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک نیز ندای الهی باین مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی جهان آسمانی گردد ناسوتی لاهوتی شود ظلمانی نورانی گردد شیطانی رحمانی شود و اتّحاد و الفت و محبّت در بین عموم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیّه رخ بگشاید و بنیان اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی حاصل گردد

ای محترمه در عالم وجود نظر کن اجتماع و الفت و اتّحاد سبب حیاتست و تفریق و اختلاف سبب ممات چون در جمیع کائنات نظر نمائی ملاحظه کنی که هر کائنی از کائنات از اجتماع و امتزاج عناصری متعدّده تحقّق یافته و چون این اجتماع عناصر تفریق شود و ائتلاف باختلاف منقلب گردد آن کائن موجود محو و نابود شود

ای محترمه در دورهای سابق هرچند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلّی ائتلاف من علی الأرض غیر قابل بود زیرا وسائل و وسائط اتّحاد مفقود و در میان قطعات خمسهٔ عالم ارتباط و اتّصال معدوم بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطهٔ اتّحاد و اتّصال و تبادل افکار ممتنع و محال امّا حال وسائل اتّصال بسیار و فی‌الحقیقه قطعات خمسهٔ عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسّر بقسمی که هر نفسی بواسطهٔ نشریّات مقتدر بر اطّلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملل و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یک‌دیگر و از برای هیچ یک استغنای از دیگری نه زیرا روابط سیاسیّه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود لهذا

اتّفاق کل و اتّحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوّتی دیگر و نورانیّتی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجزهئی جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی برافروزد

و مانند بارقهٔ صبح این نورانیّت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته شمع اوّل وحدت سیاسیست و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد و شمع سوّم وحدت آزادیست آن نیز قطعیّاً حاصل گردد و شمع چهارم وحدت دینیست این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم بقوّت الهیّه جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطن است در این قرن این اتّحاد و یگانگی نیز بنهایت قوّت ظاهر شود جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت جنس است جمیع من علی الأرض مانند جنس واحد شوند و شمع هفتم وحدت لسانست یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یک‌دیگر مکالمه کنند این امور که ذکر شد جمیعاً قطعیّ الحصولست زیرا قوّتی ملکوتیّه مؤیّد آن

۱۶

ای یاران نورانی و اماء رحمن چون ظلمات نادانی و غفلت از عالم یزدانی و احتجاب از حقّ جهانرا احاطه نمود صبح نورانی طلوع کرد و شعاع ساطع افق شرق را روشن نمود پس شمس حقیقت طلوع فرمود و انوار ملکوت بر شرق و غرب بتافت آنان که بینا بودند بشارت کبری یافتند و ندای یاطوبی یاطوبی بلند نمودند و مشاهدهٔ حقائق اشیاء کردند و باسرار ملکوت پی‌بردند از اوهام و شبهات رستند نور حقیقت مشاهده کردند و از جام محبّت اللّه چنان سرمست گشتند که بکلّی خود و جهانرا فراموش نمودند رقص‌کنان در نهایت فرح و طرب بمشهد فدا شتافتند و در قربانگاه عشق جان و سر بباختند

ولی کوران از این ولوله حیران گشتند و سرگردان شدند و فریاد این النّور زدند و گفتند ما نوری مشاهده ننمائیم و آفتابی طالع نبینیم این اوهامست حقیقتی ندارد خفّاش‌صفت بظلمات تحت الأرض شتافتند و بخیال خویش راحت و آسایشی یافتند

ولی بدایت طلوع است قوّت حرارت شمس حقیقت هنوز تأثیر تام نبخشیده چون بوسط سماء رسد حرارت چنان نفوذ کند که حشرات را نیز در زیر زمین بحرکت آرد هرچند مشاهدهٔ نور ننمایند ولی نفوذ حرارت کل را بجنبش و حرکت آرد

پس ای یاران الهی شکر کنید که در یوم اشراق توجّه بنیّر آفاق نمودید و مشاهدهٔ انوار کردید از نور حقیقت نصیب بردید و از فیوضات ابدیّه بهره گرفتید و بشکرانهٔ این موهبت دمی نیاسائید و ساکن و صامت مباشید بشارت ملکوت را بگوشها برسانید و کلمة اللّه را منتشر نمائید

و نصایح و وصایای الهی مجری دارید یعنی بحرکت و آدابی قیام کنید که جسم عالم را جان بخشید و طفل صغیر امکانرا بمقام رشد و بلوغ رسانید تا توانید در هر محفلی شمع محبّت برافروزید و هر دلی را بنهایت رأفت ممنون و مسرور نمائید بیگانگانرا مانند خویش بنوازید و اغیار را بمثابهٔ یار وفادار مهربان گردید اگر نفسی جنگ جوید شما آشتی طلبید و اگر کسی ضربتی بر جگرگاه زند شما مرهم بر زخم او بنهید شماتت کند محبّت نمائید ملامت کند ستایش فرمائید سمّ قاتل دهد شهد فائق بخشید بهلاکت اندازد شفای ابدی دهید درد گردد درمان شوید خار شود گل و ریحان گردید شاید بسبب این رفتار و گفتار اینجهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم خاکی آسمانی شود و این زندان شیطانی ایوان رحمانی گردد جنگ و جدال برافتد و محبّت و وفا در قطب عالم خیمه افرازد اینست نتائج وصایا و نصایح الهی و خلاصهٔ تعالیم دور بهائی

۱۷

ایّها المختارون فی ملکوت الأبهی شکر کنید ربّ الجنود را که از آسمان غیب راکباً علی السّحاب نزول بعالم ملک فرمود و از پرتو شمس حقیقت شرق و غرب روشن گشت و ندای ملکوت بلند شد و منادیان ملکوت بآهنگ ملأ اعلی بشارت ظهور دادند و عالم وجود باهتزاز آمد و جمیع خلق چنانکه حضرت مسیح میفرماید در خواب بودند یعنی یوم ظهور و نزول ربّ الجنود در خواب غفلت غرق بودند چنانکه در انجیل میفرماید که مجیء من مانند آن است که دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد

شماها را از میان خلق انتخاب فرمود و دیده‌ها بنور هدی باز شد و گوشها بآهنگ ملأ اعلی همراز گشت دلها زنده شد و جانها حیات جدید یافت و از موهبت کبری بهره و نصیب گرفت شکر کنید خدا را که دست موهبت کبری چنین تاج مرصّعی بر فرق شما نهاد که جواهر زواهرش الی‌الأبد بر قرون و اعصار میتابد

بشکرانهٔ این هدایت کبری همّت را بلند کنید و مقصد را ارجمند بقوّت ایمان بموجب تعالیم الهی رفتار نمائید و اعمال را تطبیق باحکام الهی فرمائید کلمات مکنونه تلاوت کنید و بمضمون دقّت کنید و بموجب آن عمل نمائید الواح طرازات و کلمات و تجلّیات و اشراقات و بشارات را بامعان نظر بخوانید و بموجب تعالیم الهیّه قیام نمائید تا آنکه هر یک شمعی روشن گردید و شاهد انجمن شوید و مانند گل گلشن رایحهٔ طیّبه منتشر نمائید

چون بحر پر جوش و خروش شوید و چون ابر فیض آسمانی مبذول دارید بآهنگ ملکوت ابهی دمساز گردید و آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را وسیلهٔ محبّت و مودّت بجمیع بشر شمرید و جمیع خلق را اغنام الهی دانید و خدا را شبان مهربان شناسید که جمیع اغنام را می‌پرورد و در چمن و مرغزار رحمت خویش میچراند و از چشمهٔ حیات مینوشاند اینست سیاست الهی اینست موهبت رحمانی اینست وحدت عالم انسانی که از جملهٔ تعالیم الهی است

باری ابواب موهبت مفتوح است و آیات الهی مشروح نور حقیقت تابانست و الطاف بیپایان وقت را غنیمت شمرید بجان بکوشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد واین گلخن فانی آئینهٔ گلشن باقی شود و این عالم جسمانی بهره و نصیب از فیوضات رحمانی یابد

بنیاد عناد برافتد و اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود تا شجرهٔ مبارکه بر شرق و غرب سایه افکند و در قطب امکان خیمهٔ وحدت عالم انسانی افراشته شود و علم محبّت و الفت در جمیع آفاق موج زند و موج دریای حقیقت اوج گیرد جهان سراسر جنّت ابهی شود و گل و ریحان موهبت کبری برویاند

این است وصایای عبدالبهآء از الطاف ربّ الجنود امیدوارم که نورانیّت و روحانیّت بشر گردید و قلوب خلق را ارتباط محبّت بخشید و مردگان قبور نفس و هوی را بقوّة کلمة اللّه زنده کنید و کوران بی‌بصیرت را بانوار شمس حقیقت بینا نمائید و علیلان روحانی را شفای رحمانی بخشید از الطاف و عنایات حضرت مقصود چنین امیدوارم

و همیشه بذکر و فکر شما مشغولم و بربّ الملکوت مناجات مینمایم و گریه و زاری مینمایم تا جمیع این مواهب را مبذول فرماید و قلوب را مشروح فرماید و روح را وجد و طرب دهد و جذب و وله بخشد

ای پروردگار مهربان این نفوس ندای ملکوت شنیدند و انوار شمس حقیقیت دیدند و در فضای جانفزای محبّت پریدند و عاشقان روی تواند و منجذبان خوی تو و آرزومند کوی تو و متوجّه بسوی تو و تشنهٔ جوی تو و مشغول بگفتگوی تو

توئی دهنده و بخشنده و مهربان

ای صاحب دل بینا هرچند بصر جسمانی مفقود ولی الحمد للّه بصیرت قلب موجود دل بیناست و روح شنوا این دیدهٔ تن معرض هزار امراض و عاقبت یقیناً نابینا گردد لهذا اهمّیّتی ندارد ولی دیدهٔ دل روشن و کشف ملکوت الهی نماید و الی‌الأبد باقی و پایدار پس شکر کن خدا را که دیدهٔ دلت روشن و گوش هوشت شنوا

محافلی که آراسته‌اید و در آن احساسات آسمانی مینمائید و ادراک حقایق و معانی میکنید آن محفل مانند فضای آسمانست و آن نفوس مانند نجوم ساطع که بنور هدایت روشنند

فرخنده نفسی که در این عصر نورانی اقتباس تعالیم آسمانی کند و خجسته قلبی که از محبّت اللّه اهتزاز و انجذاب یابد

۱۹

الحمد للّه الّذی اشرق بنوره الأرض و السّمآء و اهتزّت بنفحاته ریاض التّقدیس المؤنّقة فی قلوب الأصفیآء و سطع نوره و تغبغب فی وجه السّمآء فظهرت و لمعت و اشرقت و لاحت انجم نورانیّة فی الأفق الأعلی و استفاضت و استشرقت من فیوضات ملکوت الأبهی ثمّ افاضت علی خطّة الغبرآء فکانت نجوم الهدی

و الحمد للّه الّذی جعل هذا العصر المجید و القرن الجدید معرضاً لظهور حقائق الأشیآء بما فاض غمام الجود و ظهر مواهب الرّبّ الودود و استضآء الغیب و الشّهود و ظهر الموعود و لاح جمال المعبود

و الصّلوة و السّلام و التّحیّة و الثّنآء علی الحقیقة الجامعة و الکلمة التّامّة و الکتاب المبین و النّور المشرق من العلّیّین الهادی للأمم المنوّر للعالم ففاض طمطام فیضه علی الوجود و قذف امواجه دراریاً نورآء علی ساحل الشّهود فحصحص الحقّ و زهق الباطل و ظهر النّور و شاع السّرور و الحبور فتقدّست بها النّفوس و تنزّهت بها الأرواح و انشرحت بها الصّدور و صفت بها القلوب و لطفت بها الأفئدة و طابت بها الضّمائر و طهرت بها السّرائر حتّی تحقّق یوم النّشور و احاط الطاف ربّک الغفور و التّحیّة و الثّنآء علی تلک النّجوم النّورانیّة السّاطعة اللّامعة فی فلک العلی کواکب منطقة بروج ملکوت الأبهی و علیهم البهآء

و بعد ایّها الرّجل الکریم و المستنبئ من النّبإ العظیم قم علی خدمة امر اللّه بقوّة نافذة من ملکوت الأبهی و نفثات من روح الملإ الأعلی و لا تحزن بما ینطقون المرجفون من کتبة الجرائد و الفریسیّون فی حقّ البهآء تذکّر ایّام المسیح و ما اصابه من القوم و ما اصاب الحواریّین من المحن و الآلام فأنتم احبّة جمال الأبهی فلا بدّ تقعون لحبّه تحت ملام القوم و یصیبکم ما اصابهم فی القرون الأولی ثمّ تتلألأ وجوه المختارین بأنوار ملکوت اللّه علی ممرّ القرون و الأعصار بل تعاقب الأدهار و المنکرون فی خسران مبین کما قال سیّد المسیح سیعذّبونکم القوم لاسمی

فذکّرهم بهذا و قل لهم انّ المسیح مع وجهه الصّبیح و جماله الملیح قاموا علیه الفریسیّون و قالوا انّه المسیخ و لیس بمسیح لأنّه ادّعی الألوهیّة العظمی و الرّبوبیّة الکبری و قال انا ابن اللّه و انّ الأب ظاهر باهر بجمیع شؤونه و کمالاته فی حقیقة ابنه الوحید و ربیبه المجید و قالوا هذا کفر و افترآء علی اللّه بنصوص قاطعة واضحة فی العهد القدیم فبنآءً علی ذلک افتوا بسفک دمه و علّقوه علی الصّلیب و کان ینادی یا ربّی الحبیب الی متی تترکنی بین یدی هؤلآء ارفعنی الیک و اجرنی فی جوارک و اسکنّی عند عرش عظمتک انّک انت المجیب و انّک انت الرّحمن الرّحیم ای ربّ ضاق علیّ رحیب الغبرآء و الصّلیب حبیبی حبّاً بجمالک و انجذاباً الی ملکوتک و اشتعالاً بالنّار الموقدة فی صدری الملتهبة بنفحات قدسک ربّ ایّدنی علی الصّعود و وفّقنی علی الورود و الوفود علی عتبة قدسک یا ربّی الودود انّک انت الرّحمن ذو الفضل و الجود و انّک انت الکریم و انّک انت الرّحیم و انّک انت العلیم لا اله الّا انت المقتدر القدیر

و لم يجتسر الفريسيّون على هذا البهتان العظيم و الذّنب الجسيم الّا لجهلهم حقيقة الأسرار و عدم مشاهدتهم للأنوار و ملاحظة الآثار والّا صدّقوا بكلماته و شاهدوا آياته و عرفوا بيّناته و استظلّوا فى ظلّ راياته و اطّلعوا باشاراته و فرحوا من بشاراته

ثمّ اعلم انّ الحقيقة الرّحمانيّة الّتى تعبّر بغيب الغيوب و مجهول النّعت و المنقطع الوجدانى قد تقدّس عن كلّ ذكر و بيان و اشارة و نعت و ثناء و من حيث هى هى عجزت العقول عن ادراكها و تاهت النّفوس فى تيه عرفانها لا تدركه الأبصار و هو يدرک الأبصار و هو اللّطيف الخبير[16]

ولكن اذا نظرتَ الى حقائق الأشيآء و هويّة الكائنات تنظر آثار رحمة ربّک فى كلّ الأشيآء و سطوع انوار اسمائه و صفاته فى حيّز الوجود بشهود لا ينكره الّا كلّ جهول و عنود حيث ترى انّ الكون منشور ناطق بأسراره المكنونة المصونة فى اللّوح المحفوظ و ما من ذرّة من الذّرّات او كائنة من الكائنات الّا ناطقة بذكره حاكية عن اسمائه و صفاته منبئة عن عزّة كبريائه مدلّة على وحدانيّته و رحمانيّته و لا ينكر هذا كلّ من له سمع او بصر او عقل سليم

و اذا نظرت الى الكائنات بأسرها حتّى الذّرّات ترى انّ اشعّة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة فيها تحكى عن انوارها و اسرارها و سطوع شعاعها فانظر الى الأشجار و الى الأثمار و الى الأزهار حتّى الأحجار اما ترى انوار الشّمس ساطعة عليها و ظاهرة فيها و منبئة عنها

ولكن اذا عطفت النّظر و حوّلت البصر الى مرآة صافية نورانيّة و مجالى لطيفة ربّانيّة ترى انّ الشّمس ظاهرة فيها بشعاعها و حرارتها و قرصها و صنوبرها ولكنّ الأشيآء انّما لها نصيب من نورها و تدلّ عليها و امّا الحقيقة الكلّيّة النّورانيّة و المرآة الصّافية الّتى تحكى بتمامها عن شؤون مجلّيها و تنطبق آثارها على آثار الشّمس الظّاهرة فيها فهى الحقيقة الكلّيّة الانسانيّة و الكينونة الرّحمانيّة و الذّاتيّة الصّمدانيّة قل ادعوا اللّه او ادعوا الرّحمن ايّا ما تدعوا فله الأسمآء الحسنى[17]

هذا معنى قول المسيح الأب فى الابن[18]فيا هل ترى اذا قالت المرآة الصّافية انّ الشّمس ظاهرة فىّ بجميع شؤونها و صفاتها و آثارها هل يُكذَّب فى قولها او يُنكَر فى بيانها لا والّذى خلقها و انشأها و ابدعها و جعلها حقيقة منطبقة لشؤون مجلّيها فسبحان من ابدعها و سبحان من انشأها و سبحان من اظهرها

فهذا قول المسيح الّذى تفوّه به و اعترضوا به عليه حيث قال انّ الابن فى الأب و الأب فى الابن[19]فاعلم ذلک و اطّلع بأسرار ربّک و امّا هؤلآء المنكرون فى حجاب من الحقّ فلا يرون و لا يسمعون و لا يفقهون ذرهم فى خوضهم يلعبون[20]و دعهم فى كلّ واد يهيمون اولئک كالأنعام حيث لا يفرّقون بين اللّؤلؤ و الخزف و الا انّهم لفى معزل من اسرار ربّک الرّحمن الرّحيم

و انّک انت استبشر بهذه البشارة الكبرى و قم على اعلآء كلمة اللّه و نشر نفحات اللّه فى تلک الأقطار الشّاسعة الأرجآء و اعلم انّ ربّک يؤيّدک بقبيل من الملإ الأعلى و جنود من ملكوت الأبهى تترى و تصول على جنود الجهل و العمى سترى انّ الأفق الأعلى انتشرت منه بارقة الصّباح و احاطت على الآفاق و محقت الظّلمآء و زالت اللّيلة اللّيلآء و لاحت الغرّة الغرّآء و اسفرت البيضآء ساطعة الفجر على الأنحآء يومئذ يفرح المؤمنون و ينجذب الثّابتون و يفرّ المرجفون و ينعدم المتزلزلون انعدام الظّلام عند تلألؤ الأنوار فى الأسحار

و عليک التّحيّة و الثّنآء

الهى الهى هذا عبدک النّورانى و رقيقک الرّحمانى قد اقبل اليک و وفد عليک و وجّه وجهه اليک و اقرّ بوحدانيّتک و اعترف بفردانيّتک و نادى باسمک بين الأمم و هدى القوم الى معين رحمانيّتک يا ربّى الأكرم و سقى الطّالبين كأس الهدى الطّافحة بصهبآء موهبتک الكبرى

ربّ ايّده فى جميع الشّؤون و علّمه سرّک المصون و انثر عليه لؤلؤک المكنون و اجعله علماً يتموّج بأرياح تأييدک على اعلى القصور و عيناً نابعةً بالمآء الطّهور

و نوّر القلوب بضیآء سراج ینشر النّور و یظهر حقائق الأشیآء لأهل الفضل و الجود بین خلقک یا ربّی الغفور انّک انت المقتدر القادر المهیمن العزیز الکریم و انّک انت الرّبّ الرّحیم

۲۰[۲۱]

چون حضرة مسیح در بیست قرن پیش ظاهر شد با وجود آنکه یهود در نهایت انتظار ظهور آنحضرت بودند و هر روز دعا میکردند که خدایا ظهور مسیح را تعجیل نما و گریه میکردند لکن بعد از طلوع آن شمس حقیقت انکار کردند و بنهایت عداوت بر خواستند و عاقبت آن روح الهی و کلمة اللّه را بصلیب زدند و نام شریفش را بعل زبول استغفر اللّه یعنی شیطان نهادند چنانکه نصّ انجیل است و سبب این بود که میگفتند که ظهور مسیح بنصّ واضح تورات مشروط بعلاماتی و تا این علامات ظاهر نشود هر کس ادّعای مسیحی کند کاذبست و آن علامات اینست که آن مسیح باید از محلّی غیر معلوم بیاید و ما خانه او را در ناصره جمیع میدانیم و آیا از ناصره شخص صالحی ظاهر خواهد شد علامت ثانی اینست که عصای او باید از حدید باشد یعنی با شمشیر باید چوپانی کند حال این مسیح عصای چوبی نیز در دست ندارد و من جمله شروط و علامت اینست که باید بر سریر داود بنشیند سلطنت داودی تشکیل نماید حال سریر داود سهل است حتّی حصیر ندارد و من جمله شروط ترویج جمیع احکام توراتست حال بکلّی احکام تورات را نسخ کرده حتّی سبت را شکسته و حال آنکه نصّ توراتست که اگر نفسی ادّعای نبوّت کند و معجزات نیز ظاهر کند و سبت را بشکند او را بکشید و من جمله شروط اینست که در زمان سلطنت او عدالت بدرجه ئی رسد که عدل و حق از عالم انسان بعالم حیوان سرایت نماید مار و موش با هم در یک حفره مأوی نماید و باز و کبک در یک آشیانه لانه کند و شیر و آهو در یک چراگاه بچرند و گرگ و میش از یک چشمه بنوشند حال ظلم و عدوان در زمان او بدرجه ئی رسیده که خود او را بصلیب زنند و از جمله شروط اینست که در زمان مسیح باید یهود سر فراز گردند و غالب بر جمیع امم عالم شوند حال یهود در کمال ذلّت اسیر و ذلیل دولت رومانند پس چگونه این مسیح موعود توراتست

چنین اعتراض بر آن شمس حقیقت مینمودند و حال آنکه آن روح الهی موعود تورات بود ولی چون یهود معنی این علامات و شروط را نمیفهمیدند کلمة اللّه را بصلیب زدند امّا بهائیان گویند جمیع این علامات بتمامه در ظهور حضرت مسیح تحقّق یافت ولی یهود حقیقت این علامات که بعنوان رمز در تورات بیان شده نفهمیدند لهذا روح اللّه را انکار نمودند و بدار زدند مثلاً از جمله شروط سلطنت است گویند سلطنت حضرت مسیح سلطنت آسمانی بود الهی بود ابدی بود نه سلطنت ناپلیونی که باندک زمانی زایل شد و قریب دو هزار سال است که این سلطنت حضرت مسیح تأسیس شده و الی الآن باقی و بر قرار والی الأبد آن ذات مقدّس بر این سریر ابدی مستقرّ

و همچنین سائر علامت کلّ ظاهر شده ولی یهود نفهمیدند و قریب دو هزار سال است که حضرت مسیح با جلوه ئی الهی ظاهر شده‌اند و هنوز یهود منتظر ظهور مسیحند و خود را حقّ و مسیح را باطل میدانند

۲۱

ای حقیقتجو شخص محترم نامه‌ئی که بتاریخ چهارم آپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبّت قرائت گردید

امّا وجود الوهیّت بدلائل عقلیّه ثابت است ولی حقیقت الوهیّت ممتنع الادراک است زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی هیچ مرتبهٔ دانیه ادراک مرتبهٔ عالیه ننماید مثلاً عالم جماد که مرتبهٔ دانیه است ممتنع است که عالم نبات را ادراک تواند بکلّی این ادراک ممتنع و محال است و همچنین عالم نبات هر چه ترقّی نماید از عالم حیوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحیل است چه که رتبهٔ حیوان فوق رتبهٔ نباتست این شجر تصوّر سمع و بصر نتواند و عالم حیوان هر چه ترقّی نماید تصوّر حقیقت عقل که

کاشف اشیاست و مدرک حقایق غیر مرئیّه تصوّر نتواند زیرا مرتبهٔ انسان بالنّسبه بحیوان مرتبهٔ عالیه است و حال آنکه این کائنات تماماً در حیّز حدوثند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراکست هیچ مرتبهٔ ادنی ادراک مرتبهٔ اعلی نتواند بلکه مستحیل است

ولی هر مرتبهٔ اعلی ادراک مرتبهٔ ادنی کند مثلاً حیوان ادراک مرتبهٔ نبات و جماد کند انسان ادراک مرتبهٔ حیوان و نبات و جماد نماید ولی جماد مستحیل است که ادراک عوالم انسانی کند این حقایق در حیّز حدوث است با وجود این هیچ مرتبهٔ ادنی مرتبهٔ اعلی را ادراک نتواند و مستحیل است

پس چگونه میشود که حقیقت حادثه یعنی انسان ادراک حقیقت الوهیّت کند که حقیقت قدیمه است تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیّت صدهزار مرتبه اعظم از تفاوت بین نبات و حیوان است و آنچه انسان تصوّر کند صور موهومهٔ انسان است و محاط است محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیّت محاط نگردد بلکه بجمیع کائنات محیط است و کائنات محاط و حقیقت الوهیّتی که انسان تصوّر مینماید آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی امّا انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقیقی پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که بتصوّر آید

طیر ترابی نهایتش اینست مقداری از این بعد نامتناهی را پرواز تواند ولی وصول باوج آفتاب مستحیل است ولکن باید ادلّهٔ عقلیّه یا الهامیّه بوجود الوهیّت اقامه نمود یعنی بقدر ادراک انسانی

این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط تام مثل اعضاء هیکل انسانی چگونه اعضا و اجزاء هیکل انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم اجزاء این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلاً پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است باید چشم ببیند تا پا قدم بردارد باید سمع بشنود تا بصر دقّت نماید هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سایر اجزا فتور و قصور حاصل گردد دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضاست

و همچنین سایر اعضا و هر یک از این اعضا وظیفهئی دارد آن قوّهٔ عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبّر جمیع اعضاء انسان است تا هر یک از اعضا بنهایت انتظام وظیفهٔ خود مجری نماید امّا اگر در آن قوّهٔ عقلیّه خللی باشد جمیع اعضا از اجرای وظایف اصلی خود بازمانند و در هیکل انسان و تصرّفات اعضا خلل عارض شود و نتیجه نبخشد

و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابدّ قوّهٔ کلّیّهئی موجود است که محیط است و مدیر و مدبّر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبّر نبود عالم کون مختل بود و بنظر مجنون می‌بود مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان وظایف خود را مجری میدارد و ابداً خللی نیست واضح و مشهود میگردد که یک قوّهٔ کلّیّه موجود که مدبّر و مدیر این کون نامتناهیست هر عاقلی این را ادراک مینماید

و دیگر آنکه هرچند جمیع کائنات نشو و نما مینماید ولی در تحت مؤثّرات خارجه‌اند مثلاً آفتاب حرارت می‌بخشد باران می‌پروراند نسیم حیات می‌بخشد تا انسان نشو و نما نماید پس معلوم شد که هیکل انسانی در تحت مؤثّرات خارجی است بدون آن مؤثّرات نشو و نما ننماید آن مؤثّرات خارجه نیز در تحت مؤثّرات دیگریست مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب تا برّ و بحر تبخّر نماید و از تبخّر ابر حاصل شود اینها هر یک هم مؤثّرند و هم متأثّر پس لابدّ منتهی بمؤثّری میشود که از کائن دیگر متأثّر نیست و تسلسل منقطع میگردد ولی حقیقت آن کائن مجهول ولکن آثارش واضح و مشهود

و ازین گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیّت این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود دالّ بر وجود نامحدود است

باری از این قبیل ادلّه بسیار که دلالت بر آن حقیقت کلّیّه دارد و آن حقیقت کلّیّه چون حقیقت قدیمه است منزّه و مقدّس از شئون و احوال حادثاتست چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات باشد آن قدیم نیست حادث است پس

بدان این الوهیّتی که سائر طوائف و ملل تصوّر مینمایند در تحت تصوّر است نه فوق تصوّر و حال آنکه حقیقت الوهیّت فوق تصوّر است

امّا مظاهر مقدّسهٔ الهیّه مظهر جلوهٔ کمالات و آثار آن حقیقت مقدّسه‌اند و این فیض ابدی و جلوهٔ لاهوتی حیات ابدی عالم انسانی است مثلاً شمس حقیقت در افقی است عالی که هیچ‌کس وصول نتواند جمیع عقول و افکار قاصر است و او مقدّس و منزّه از ادراک کل ولکن مظاهر مقدّسهٔ الهیّه بمنزلهٔ مرایای صافیهٔ نورانیّه‌اند که استفاضه از شمس حقیقت میکنند و افاضه بر سایر خلق مینمایند و شمس بکمال و جلالش درین آینهٔ نورانی ظاهر و باهر اینست اگر آفتاب موجود در آینه بگوید من شمسم صادق است و اگر بگوید نیستم صادق است اگر شمس با تمام جلال و جمال و کمالش درین آینهٔ صافیه ظاهر و باهر باشد تنزّل از عالم بالا و سموّ مقام خود ننموده و در این آینه حلول ننموده بلکه لم‌یزل همیشه در علوّ تنزیه و تقدیس خود بوده و خواهد بود

و جمیع کائنات ارضیّه باید مستفیض از آفتاب باشد زیرا وجودش منوط و مشروط بحوادث و ضیاء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد این معیّت الهیّه است که در کتب مقدّسه مذکور است انسان باید با خدا باشد

پس معلوم شد که حقیقت الوهیّت ظهورش بکمالاتست و آفتاب و کمالاتش در آینه شیء مرئی و وجود مصرّح از فیوضات الهیّه

امیدوارم که نظر بینا یابی و گوش شنوا و پرده‌ها از پیش چشم برخیزد

۲۲

ای متوجّه الی اللّه چشم از جمیع ماسوی بربند و به ملکوت ابهی برگشا آنچه خواهی از او خواه و آنچه طلبی از او طلب به نظری صدهزار حاجاتت روا نماید و به التفاتی صدهزار درد بی‌درمان دوا کند به انعطافی زخمها را مرهم نهد و به نگاهی دلها را از قید غم برهاند آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید است پس سر تسلیم نه و توکّل بر ربّ رحیم به

۲۳

ای طالب حقیقت نامه‌ئی که بتاریخ سیزدهم دیسمبر ۱۹۲۰ مرقوم نموده بودی رسید

ادیان الهیّه از یوم آدم الی الآن پیاپی ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته خلق را زنده نموده و نورانیّت بخشیده و تربیت کرده تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یافته بنورانیّت ملکوت رسیدند ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدّتی از قرون کافل سعادت عالم انسانی بود و شجر پرثمر بود ولی بعد از مرور قرون و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا دوباره تجدید شد

دین الهی یکی است ولی تجدّد لازم مثلاً حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطهٔ شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور رسیدند و از ذلّت خلاص گشته عزّت ابدیّه یافتند ولی بعد از مدّتی مدیده آن انوار غروب کرد و آن نورانیّت نماند روز شب شد و چون تاریکی امتداد یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود دوباره جهان روشن شد مقصد اینست دین اللّه یکی است که مربّی عالم انسانی است ولکن تجدّد لازم درختی را چون بنشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوهٔ تر ببار آرد لکن بعد از مدّت مدیده کهن گردد از ثمر بازماند لهذا باغبان حقیقت دانهٔ همان شجر را گرفته در زمین پاک میکارد دوباره شجر اوّل ظاهر میشود

دقّت نمائید در عالم وجود هر چیزی را تجدّد لازم نظر بعالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدّد یافته افکار تجدّد یافته عادات تجدّد یافته علوم و فنون تجدّد یافته مشروعات و اکتشافات تجدّد یافته ادراکات تجدّد یافته پس چگونه میشود که امر عظیم دینی که کافل ترقّیات فوق العادهٔ عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروّج فضائل نامتناهی و نورانیّت دوجهانی بی‌تجدّد ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است

و دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهی است که محیی عالم انسانیست و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاقی و ترویج مبادی عزّت ابدیّهٔ عالم انسانیست

ملاحظه کن که این هیجان افکار و شعلهٔ نار حرب و بغض و عدوان بین ملل و ظلم و تعدّی بیکدیگر که بکلّی آسایش عالم انسانیرا زائل نموده آیا جز بماء تعالیم الهی خاموش گردد البتّه نگردد

این واضح و آشکار است یک قوّهٔ ما وراء الطّبیعه لازم که این ظلمت را بنور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را بالفت و محبّت بین عموم بشر مبدّل نماید این قوّه نفثات روح القدس است و نفوذ کلمة اللّه

۲۴

ای جوان رحمانی شکر کن خدا را که بملکوت نورانی راه یافتی و پردهٔ اوهام دریدی و بحقیقت اسرار اطّلاع یافتی

این خلق جمیعاً خداوندی را در عالم افکار تصوّر نمایند و آن تصوّر خود را بپرستند و حال آنکه آن تصوّر محاط است و عقل انسان محیط البتّه محیط اعظم از محاط است زیرا تصوّر فرع است و عقل اصل البتّه اصل از فرع اعظم است پس ملاحظه کن جمیع ملل و امم پرستش فکر خویش نمایند و در عقل خود خداوندی خلق کنند و او را خالق کلّ شیء دانند و حال آنکه این تصوّر اوهامست پس جمیع خلق ساجد و عابد وهمند

امّا آن حقیقت ذات احدیّت و غیب الغیوب مقدّس از تصوّر و افکار است وجدان بآن نرسد در حوصلهٔ هر حقیقت حادثه آن حقیقت قدیمه نگنجد آن عالم دیگر است از آن خبری نیست وصول ممکن نه حصول ممتنع و محال همین قدر وجودش محقّق و مثبوت ولکن کیفیّت مجهول

جمیع فلاسفه و حکما دانستند که هست ولی در معرفت هستی او حیران گشتند و عاقبت مأیوس شدند و بکمال یأس از این عالم رفتند زیرا ادراک شئون و اسرار آن حقیقة الحقائق و سرّ الأسرار قوّهٔ دیگر خواهد و حواسّی دیگر شاید آن قوّه و حواس فوق طوق بشر است لهذا خبر نیافتند

مثلاً اگر در انسان قوّهٔ سمع و قوّهٔ ذوق و قوّهٔ شم و قوّهٔ لمس باشد امّا قوّهٔ باصره مفقود از برای آن شخص مشاهدهٔ اشیاء ممتنع و محال زیرا بسمع و ذوق و شم و لمس نتوان مشاهده کرد بنآءً علیه باین قوا و حواسّ موجودهٔ در عالم بشر ادراک آن حقیقت غیب و منزّه و مقدّس از شوائب ریب مستحیل و محال قوای دیگر باید و حواسّ دیگر شاید اگر آن قوا و حواس میسّر شود خبر گرفتن ممکن والّا فلا

۲۵

ای امةاللّه در تواریخ شرقیّه مذکور است که سقراط به فلسطین و سوریّه سفر کرد و در آنجا بعضی مسائل الهیّه از علمای الهی اقتباس نمود و چون مراجعت به یونان کرد دو عقیده تأسیس نمود یکی وحدانیّت الهیّه و دیگری بقای ارواح بعد از انفکاک از اجسام و این سبب هیجان اهل یونان شد زیرا مخالف اعتقاد ایشان بود و عاقبت او را سم دادند و کشتند

و این صحیح است زیرا یونانیان معتقد باله بسیار بودند و سقراط وحدانیّت الهیّه را ثابت کرد و این واضحست که مخالف اعتقاد یونانیان بود

و مؤسّس وحدت الهی حضرت ابراهیم بود که مسلسل این اعتقاد در بنی‌اسرائیل شیوع داشت حتّی در زمان سقراط امّا در تاریخ یهود نیست بسیار چیزها در تاریخ یهود نیست وقایع حضرت مسیح بتمامها در تاریخ یوسفیوس یهودی نیست و حال آنکه تاریخ زمان مسیح را نوشته است پس وقایع زمان مسیح را از اینکه در تاریخ یوسفیوس نیست نمیشود انکار کرد و همچنین در تاریخ شرق مذکور است که بقراط در مدینهٔ سُور مدّتی بود و سور یکی از شهرهای سوریّه است

۲۶

ای طالب ملکوت اللّه نامهٔ شما رسید و مضمون معلوم گردید

مظاهر مقدّسهٔ الهیّه دو مقام دارند یک مقام جسمانی و یک مقام روحانی بعبارة اخری یک مقام بشریّت و یک مقام حقیقت رحمانیّت اگر امتحان واقع آن بر مقام بشریّت واقع نه بر حقیقت نورانیّه

و این امتحان نیز بحسب انظار ناس است یعنی چنین مینماید که بشریّت مظاهر مقدّسه بظاهر بامتحان افتادند و چون ثبوت و استقامت در نهایت قوّت و قدرت ظاهر شود سائرین تعلیم گیرند و متنبّه شوند که در مورد امتحان چگونه ثبوت و استقامت بنمایند زیرا معلّم آسمانی باید بقول و عمل هر دو تعلیم دهد و منهج قویم و صراط مستقیم بنماید

و امّا مقام من عبدالبهاست مظهر عبودیّت در درگاه جمال ابهی

۲۷

انّ الظّهورات فی الأدوار السّابقة کان لکلّ واحد منهم شأن فی الوجود و رتبة فی نشأة الانسان و امّا ظهور الاسم الأعظم روحی لأحبّائه الفدا کان عبارة عن الرّشد و البلوغ فی الحقیقة الانسانیّة فی عالم الوجود فالشّمس معدن الضّیآء و منبع الحرارة و مرکز الأنوار جامعة لکلّ الکمالات الّتی ظهرت من سائر الکواکب المشرقة علی الآفاق اجتهدی حتّی یکون لک الحظّ الأوفر و السّهم العظیم من هذا النّور المبین الحقّ اقول لک اذا بلغت ذلک المقام تنظری اعناق المقدّسین خاضعة خاشعة فی ذلک المقام عجّلی بالحیاة قبل الممات و الرّبیع قبل الخریف و الشّفآء قبل الأمراض حتّی تکونی طبیبة روحانیّة تشفی کلّ العلل و الأمراض بنفثات الرّوح فی هذا القرن المحمود و العصر المشهود

۲۸

ای ورقهٔ شجرهٔ حیات شجرهٔ حیات که در کتاب مقدّس مذکور حضرت بهآءاللّه است و بنات ملکوت اوراق آن شجرهٔ مبارکه پس تو شکر کن خدا را که منسوب باین شجره گشتی و در نهایت سبزی و خرّمی و طراوت و لطافتی

ابواب ملکوت مفتوح و هر نفس مقبلی بر مائدهٔ آسمانی حاضر و از آن اطعمهٔ روحانی بهره و نصیب گیرد الحمد للّه تو بر این مائده حاضر و از نعمت آسمانی بهره و نصیب داری و بخدمت ملکوت مشغولی و بنفحات جنّت ابهی مألوف

تا توانی بهدایت ناس پرداز و از نانی که از آسمان نازل تناول نما اینست که حضرت مسیح میفرماید انا الخبز الّذی نزل من السّمآء من اکل من هذا الخبز لن یموت ابداً[۲۱]

۲۹

ای مفتون حقیقت و منجذب ملکوت اللّه نامهٔ مفصّل رسید و از تلاوتش نهایت سرور حاصل گردید زیرا دلیل جلیل بر علوّ همّت و سموّ نیّت بود که الحمد للّه خیرخواه عالم انسانی و منجذب ملکوت بهائی و مفتون ترقّی عالم بشری هستی امیدوارم

که بسبب این افکار عالیه و انجذابات وجدانیّه و بشارات ملکوتیّه چنان روشن گردی که بپرتو محبّت اللّه بر اعصار و قرون بتابی

مرقوم نموده بودی که شاگرد مدرسهٔ ترقّی روحانی هستی خوشا بحال تو اگر مدارس ترقّی بمدرسهٔ کلّیّهٔ ملکوت منتهی گردد علوم و معارفی حاصل شود که انسان لوح منشور امکان را نامتناهی بیند و جمیع کائنات را حروف و کلمات مشاهده کند و درس مقامات معنوی خواند آیات توحید در ذرّات کائنات بیند و نداء ربّ الملکوت بشنود و تأییدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب یابد که در عرصهٔ وسیع امکان نگنجد آهنگ ملکوت کند و بجهان لاهوت شتابد هر مرغی چون پر برویاند در زمین استقرار نیابد باوج اعلی پرواز نماید مگر مرغانی پابسته و یا بال و پر شکسته و یا آلوده بآب و گِل نموده

ای حقیقت‌جو جهان ملکوت یکیست نهایت آنست که بهار تجدّد نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید کوه و دشت زنده شود درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه و ثمر بطراوتی بی‌اندازه جلوه نماید لهذا ظهورات سابقه با ظهورات لاحقه نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند امّا کون که ترقّی نماید شعاع شدیدتر است و فیض عظیمتر و آفتاب در دائرهٔ نصف نهار جلوه نماید

ای طالب ملکوت هر ظهوری جان عالم است و طبیب حاذق هر دردمند عالم بشر مریض است آن طبیب حاذق علاج مفید دارد و بتعالیم و وصایا و نصایحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم البتّه طبیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی کشف نماید و بمعالجه پردازد لهذا تعالیم جمال ابهی را تطبیق بلوازم و احتیاجات زمانه نما ملاحظه مینمائی که جسم مریض جهان را علاج برء السّاعة است بل دریاق شفای ابدیست

و معالجهٔ اطبّای حاذق سلف و خلف نوع واحد نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است هرچند علاج تغییر و تبدیل یابد ولی کلّ بجهت صحّت مریض است در ظهورات سابقه جسم علیل عالم تحمّل علاج قویّ فائق نداشت اینست که حضرت مسیح فرمود امور بسیاریست که لازمست بیان شود ولکن حال شما نتوانید استماع نمود ولکن چون آن روح تسلّی‌دهنده که پدر میفرستد بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند[۲۳]

لهذا در این عصر انوار تعلیم خصوصی عمومی گردید تا رحمت پروردگار شرق و غرب را احاطه نماید وحدت عالم انسانی جلوه کند و نورانیّت حقیقت جهان وجدان را منوّر نماید

نزول اورشلیم تازه شریعتیست آسمانی و کافل سعادت عالم انسانی و جلوهٔ نورانیّت عالم الهی

عمّانوئیل[۲۴] فی‌الحقیقه مبشّر برجوع ثانی حضرت مسیح بود و منادی طریق ملکوت این معلومست که حرف عضوی از اعضای کلمه است این عضویّت عبارت از استفاضه است یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی بکلمه دارد و جزء او محسوب میشود حواریّون بمنزلهٔ حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی کلمه که فیض ابدیست پرتوی بر آن حروف افکنده بود و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است لهذا معناً مطابق کلمه است

امیدواریم که آنچه جناب عمّانوئیل بشارت داده امروز تو بآن قیام نمائی و یقین بدان که موفّق میشوی زیرا تأییدات روح القدس پیاپی میرسد و قوّت کلمه چنان نفوذ کند که حرف آئینهٔ مجلّای آفتاب کلمه شود و فیض و انوار کلمه جهان را روشن نماید

امّا اورشلیم آسمانی که در قطب امکان استقرار یافته و قدس الأقداس ربّانی که علم افراخته جامع جمیع کمالات و تعالیم سابقه است و از آن گذشته منادی وحدت عالم انسانیست و علم صلح عمومی و روح حیات ابدیّه و نور کمالات الهیّه و فیض محیط عالم آفرینش و زینت و آرایش آفرینش و سبب آسایش عالم بشر است

بالواح مقدّسه مراجعت نمائید اشراقات و تجلّیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس ملاحظه مینمائید که این تعالیم الهیّه الیوم درمان درد عالم انسانیست و مرهم زخم جسد امکانی روح حیاتست و سفینهٔ نجات و مغناطیس عزّت ابدیّه و قوّهٔ نافذه در حقیقت انسانیّه

۳۰

وجود بر دو قسم است یکی وجود حقّ که مقدّس از ادراک خلق است او غیب منیع لایدرک است او مسبوق بعلّت نیست بلکه موجد علّة العلل است او قدیم لاوّل است غنیّ مطلق است و وجود ثانی وجود خلق است وجود عام است که مفهوم ذهنی است عقل انسان ادراک مینماید این وجود حادث است محتاج است و مسبوق بعلّت است و حادث است لهذا حادث قدیم نگردد و قدیم حادث نشود خلق خالق نگردد و خالق خلق نشود قلب ماهیّت محال است

در عالم وجود یعنی وجودی که مفهوم ذهنی است و حادث است مراتب است مرتبهٔ اولی جماد است بعد مرتبهٔ نباتست در مرتبهٔ نبات مرتبهٔ جماد موجود ولی امتیاز دارد کمال نباتی دارد و در مرتبهٔ حیوان کمال جمادی و کمال نباتی موجود و کمال دیگر که کمال حیوانیست دارد سمع و بصر دارد و در مرتبهٔ انسان کمال جمادی موجود و کمال نباتی موجود و کمال حیوانی موجود و از اینها گذشته کمال عقلی موجود که کاشف حقایق اشیاست و مدرک کلّیّات

پس انسان در حیّز کائنات اکمل موجوداتست و مقصد از انسان فرد کامل است و آن فرد کامل مانند آئینه است و کمالات الهی در آن آئینه ظاهر و مشهود امّا شمس از علوّ تقدیس تنزّل ننماید و داخل آئینه نگردد ولی چون آئینهٔ صافیست و مقابل شمس حقیقت کمالات شمس حقیقت که عبارت از شعاع و حرارت است در آن آئینه ظاهر و آشکار گردد و این نفوس مظاهر مقدّسهٔ الهیّه هستند

۳۱

ای عزیز دانا نامه‌ئی که بتاریخ ۲۷ ماه می ۱۹۰۶ مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید مضمون در نهایت ملاحت بود غایت مسرّت حاصل گشت

سؤال نموده بودید که آیا این امر تازهٔ زنده ممکن است که جای آئین مردهٔ انگلستان گیرد و حال آنکه احزابی تشکیل شده که در مقامات سامیهٔ علوم روحانیّه و قوای رحمانیّه بدرجات عالیه رسیده‌اند و در کمال ممتاز از جمیع اسلاف شده‌اند با وجود این ممکن است این امر بدیع در انظار چنین احزاب چنان جلوه نماید که قلوب را جذب و کلّ را در ظلّ ظلیلش جمع فرماید انتهی

ای یار عزیز بدان که فرد ممتاز هر عصر بحسب کمالات آن عصر است شخص ممتازی که در قرون سالفه بود بحسب قرون اولی بود امّا در این عصر نورانی و در این قرن رحمانی شخص جلیل و کوکب منیر و فرد ممتاز بقوّت و کمالاتی جلوه نماید که عاقبت جمیع احزاب را حیران کند و چون در کمالات روحانیّه و فضائل رحمانیّه فائق بر کلّ افراد است بلکه مرکز سنوحات رحمانیّه است و قطب دائرهٔ نورانیّه البتّه محیط است و شبهه‌ئی در آن نیست که چنان جلوه نماید که کلّ را در ظلّ ظلیل آورد

و چون بدقّت نظر نمائی این نظام و قانون را در جمیع اشیاء محقّق یابی کلّ جاذب جزء است و مرکز محور پرگار در دائره حضرت روح[۲۵] را ملاحظه نما که چون مرکز قوّهٔ روحانیّه و مصدر سنوحات رحمانیّه بود هرچند در بدایت حال معدودی قلیل را بظلّ خویش درآورد ولی من‌بعد بآن قوّهٔ غالبه جمیع احزاب را در ظلّ خیمهٔ مسیحائی درآورد حال را قیاس بر ماضی کن ببین چه قدر فرق دارد از این میتوانی قیاس کنی و پی بحقیقت بری و یقین بنمائی

اختلاف احزاب عالم از تفاوت ادراکاتست مادام قوای ادراکیّه مختلف البتّه آراء و افکار مختلف شود امّا اگر یک قوّهٔ ادراکیّهٔ کلّیّه‌ئی که محیط بر کلّ است بمیان آید آن آراء مختلفه متّفق گردد و الفت و یگانگی معنوی ظهور نماید مثلاً حضرت روح وقتی که ظاهر شدند ادراکات خلق و احساسات و عقول طوایف موجوده مثل طایفهٔ رومان یونان سریان اسرائیلیان مختلف بود چون قوّهٔ کلّیّهٔ روح اللّه بمیان آمد عاقبت بعد از سیصد سال جمیع آراء مختلفه را در ظلّ مرکز واحد جمع نمود احساسات روحانیّهٔ واحده حاصل گشت

در مقام مَثَل ذکر میکنم سپاه در تحت ادارهٔ سران عسکر که آراء مختلف دارند واقع البتّه در تعیین خطّ حرب و حرکت اختلاف نمایند ولی چون سردار کلّ که در فنون حرب ماهر بمیان آید جمیع آن آراء مختلفه محو گردد و رأی واحد شود و سردار کامل کلّ را بظلّ ادارهٔ خویش آورد این مقام مَثَل است نه مِثْل حال اگر گوئی که سران این لشکر هر یک متفنّن در فنون حرب و ماهر و مجرّب چگونه تمکین شخص واحد نمایند ولو جلوهٔ زایدالوصف نماید این سخن غیر مسموع زیرا این قضیّه یقین است و شبهه‌ئی در آن نیست

و همچنین مظاهر مقدّسه علی‌الخصوص حقیقت اسم اعظم جمال ابهی در انجمن عالم چون پرده براندازد مانند یوسف کنعانی در مصر رحمانی بصباحت و ملاحتی جلوه نماید که دلبران عالم را اسیر خویش فرماید

و امّا نفوسی که در این جهان تولّد یابند و لطیفه‌های نورانی هستند ولی از شدّت گرفتاری از فوائد کلّی محروم شوند و از این عالم بروند حقیقتاً شایان تأسّف است و نظر باین حکمت است که مظاهر کلّیّه در این جهان کشف نقاب کنند و تحمّل هر مشقّت و بلا نمایند و خود را فدا فرمایند تا این نفوس مستعدّه را مطالع انوار کنند و حیات ابدیّه بخشند اینست قربانی حقیقی که حضرت مسیح خود را بجهت حیات عالم فدا نمود

و امّا مسئلهٔ تأثیر نفوس مقدّسهٔ روحانیّه و امداد و فیوضات بخلق بعد از خلع قالب عنصری این مسئلهٔ مسلّمهٔ بهائیانست بلکه مظاهر مقدّسهٔ الهیّه را فیض عظیم و نور مبین بعد از صعود از این عالم است حضرت مسیح را اعلاء کلمه و ظهور قوّت الهیّه و تقلیب نفوس زکیّه و اعطاء حیات ابدیّه بعد از شهادت عظیمتر و بیشتر بود و همچنین جمال مبارک را بعد از صعود فیوضات بیشتر و سطوع انوار زیادتر و ظهور قوّت الهیّه عظیمتر و نفوذ کلمه شدیدتر است و چندی نگذرد که شمس حقیقتش حرکت و حرارت و نورانیّت و موهبتش جمیع آفاق را احاطه نماید

و امّا از قلّت ترقّی امر بهائی در آن مملکت مکدّر مباش این بدایت طلوع است در امر حضرت مسیح ملاحظه نما که سیصد سال کشید تا آنکه نفوذ عظیمه ظاهر گردید حال از بدایت این امر شصت سال نگذشته که انوارش بر جمیع آفاق تابیده

و امّا مجمع شفائی که تو از اعضاء آن هستی وقتی که در ظلّ این امر آید قوّت نفوذش صد رتبه برافزاید

ملاحظه مینمائی که محبّت بهائیان بچه درجه است و اساس محبّت است همچنانکه قوّهٔ حبّ در بهائیان در نهایت کمال و ممتاز از سایر ادیانست بهمچنین در جمیع شئون چنین است زیرا اساس کلّ محبّت است

و امّا مسئلهٔ ترجمهٔ کتب و الواح جمال مبارک عنقریب در جمیع لسان بمنتهای فصاحت و بلاغت مجرا خواهد گردید الواح حضرت بهآءاللّه وقتی که مطابق اصل در نهایت بلاغت و فصاحت ترجمه شود انوار معانی آن وقت ساطع شود و جمیع چشمها را روشن کند شما بقدر قوّه بکوشید که ترجمه مطابق اصل باشد

جمال مبارک به حیفا بسیار تشریف بردند و شما فائز گشتید ولی آن وقت نمیشناختید و امیدوارم که بملاقات حقیقی فائز گردی و آن مشاهده بدیدهٔ بصیرتست نه بصر

جوهر تعالیم حضرت بهآءاللّه محبّت جامعه است که شامل جمیع فضائل عالم انسانیّه است و مورث حیات ابدیّه و سبب ترقّی جمیع افراد بشر است عنقریب ملاحظه مینمائید که این تعالیم آسمانی مانند نور حقیقت جمیع آفاق را احاطه و روشن نماید

مناجات مختصری که در آخر نامه نگاشتی فی‌الحقیقه بسیار بدیع و لطیف و ملیح و مؤثّر است همیشه تلاوت نما

۳۲

ای اماء رحمن در این قرن ربّ عظیم آفتاب علّیّین نور حقیقت در شدّت اشراقست و شمس در نقطهٔ احتراق و انوار ساطع بر آفاق چه که نشئهٔ اولای ظهور جمال قدمست و ظهور قوّت بازوی اسم اعظم روحی لأحبّائه الفدآء

در قرون آتیه هرچند دائرهٔ امر اللّه یک بر صد اتّساع یابد و سدرهٔ منتهی ظلّش آفاق را احاطه کند ولی این قرن بطلوع و سطوع آن شمس فائز گردیده مبدأ اشراقست و مطلع انوار و قرون آتیه اعصار انتشار آثار

پس جهدی بلیغ نمائید تا نصیب تام و بهرهٔ فراوان برید

۳۳

ای بندهٔ الهی آنچه بجناب ابن ابهر مرقوم نمودید ملاحظه گردید از آیهٔ من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه من المفترین سؤال نموده بودید

این مقصد آنست که نفسی قبل از الف معلوم مشهور عند النّاس من‌دون تأویل ادّعای امری نماید ولو آیاتی ظاهر نماید انّه من المفترین

این امر مراد ظهور کلّی نیست چنانچه در آیات مبارکه صریحاً مذکور که قرنها بگذرد و الوف از سنه منقضی شود تا ظهوری مانند این ظهور ظاهر شود

امّا یحتمل بعد از الف بعضی از نفوس مقدّسه موفّق بامری گردند امّا نه ظهور کلّی لهذا کور جمال مبارک فی‌الحقیقه هر روزش سالیست و هر سالی هزار سال

مثلاً در آفتاب ملاحظه نما که انتقالش از برجی ببرجی در مدّت قلیله حاصل گردد ولی حرارت و شعاع شدیدهٔ آفتاب در برج اسد بعد از مدّتی مدیده بتابد یک دور تام در سائر بروج زند تا ببرج اسد رسد و چنین جلوه و ظهور نماید در سائر بروج شدّت حرارت و سطوع نه

خلاصهٔ کلام اینست که قبل از الف نفسی نَفَس نتواند زد باید در سلک رعیّت باشد و خاضع و خاشع اوامر الهی و احکام بیت العدل اگر از حکم بیت العدل عمومی مقدار رأس ابره تجاوز نماید یا در اطاعت توقّف کند مردود و مطرود است

امّا کور جمال مبارک و دور اسم اعظم سنین و دهور است و آن دور و کور مقیّد به الف و الفین نه...

مقصود از این عبارت که بدایت این الف ظهور جمال مبارکست و هر روزش هزار سال مقصد دور و کور جمال مبارکست که باین اعتبار مدّتی مدیده است و دهوری عدیده

۳۴

ای خادمهٔ عالم انسانی نامه‌ات رسید و از مضمون بسیار ممنون شدیم برهانی قاطع بود و دلیلی ساطع در اینعصر نورانی و ترقّی عالم انسانی چنین شایسته و سزاوار است که انسان جانفشان عموم گردد و خادم عالم انسانی شود هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی ناسوتی لهذا مبادی مظاهر مقدّسهٔ الهیّه جمیع عمومی بود و شامل عالم انسانی بود

هر انسان ناقصی خودپرست و در فکر راحت و منفعت خویش است چون یکقدری فکرش اتّساع یابد در فکر راحت و نعمت خاندانش افتد اگر فکرش اتّساع بیشتر یابد در فکر سعادت اهل شهرش افتد و چون افکار متّسع بیشتر شود در فکر عزّت وطن و ملّتش افتد و چون افکار اتّساع تامّ یابد و بمنتهی درجهٔ کمال رسد در فکر علوّیّت نوع انسان افتد خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را این دلیل بر کمال است

لهذا مظاهر مقدّسهٔ الهیّه در فکر عموم بودند و در حیات عموم کوشیدند و بتربیت عموم پرداختند مقاصدشان محصور نبود بلکه شمول و اتّساع عمومی داشت

پس شماها نیز باید در فکر عموم بشر باشید که نوع انسانی تربیت شود و اخلاق بکلّی تعدیل یابد و روی زمین بهشت برین شود

جمیع اهل ادیان و ملل را دوست داشته باشید یعنی دوست حقیقی صمیمی و این دوستی را بعمل بنمائید نه بلسان چه که بلسان اهمّیّتی ندارد اکثر بشر بلسان خیرخواهند ولکن عمل امتحان است

۳۵

ای حزب اللّه نامهٔی بامضای شما عموماً واصل گردید عبارت در نهایت ملاحت و بلاغت و فصاحت و حلاوت بود از قرائت نهایت مسرّت حاصل گردید

ناطق بر روزهٔ ماه صیام بود خوشا بحال شما که حکم الهی را مجری داشتید و در ایّام مبارکه بصیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانیست یعنی کفّ نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلّق باخلاق روحانی و انجذاب بنفحات رحمانی و اشتعال بنار محبّت سبحانی

و همچنین نامه دلیل بر اتّحاد و الفت قلوب بود امید از فضل و موهبت ربّ جلیل در این عصر جدید چنان است که اقلیم غرب شرق شمس حقیقت گردد و احبّای الهی مطالع انوار و مظاهر آثار شوند و از شبهات غافلان محفوظ و مصون مانند و ثابت بر عهد و پیمان مانند شب و روز بکوشند تا خفتگان را بیدار کنند و غافلان را هوشیار نمایند محرومان را محرم راز کنند و بینوایان را از فیض ابدی نصیب بخشند منادی ملکوت گردند و اهل ناسوت را بجهان لاهوت خوانند

ای حزب اللّه امروز در این جهان هر حزبی در بادیهٔی سرگردان و بهوی و هوس متحرّک و بخیال خویش پویان و جویان در بین احزاب عالم این حزب اسم اعظم از هر خیالی فارغ و از هر مقصدی در کنار و بنیّت خالصه قائم و بتعالیم الهی در نهایت آرزو ساعی و مجاهد تا اینکه روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت آئینهٔ ملکوت شود جهان جهان دیگر گردد و نوع انسان تربیت و روش و سلوک دیگر یابد

ایحزب الهی بعون و عنایت جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدآء باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سائر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبّت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیان است تا باین مقام نیائید بعهد و پیمان الهی وفا ننموده‌اید زیرا بنصوص قاطعه از جمیع ما میثاق وثیق گرفته که بموجب وصایا و نصایح الهیّه و تعالیم ربّانیّه رفتار نمائیم

ایحزب اللّه وقت آن است که آثار و کمالات اسم اعظم در این عصر مکرّم ظاهر و آشکار گردد تا ثابت و محقّق شود که این عصر عصر جمال مبارکست و این قرن ممتاز از قرون و اعصار

ای حزب اللّه هر نفسی را مشاهده کنید که توجّه تام بامر اللّه دارد و مقصد محصور در نفوذ کلمة اللّه شب و روز بنیّت خالصه خدمت امر مینماید و ابداً در روش و سلوک رائحهٔ خودخواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه سرگشتهٔ بیابان محبّت اللّه است و سرمست بادهٔ معرفت اللّه و منهمک در نشر نفحات اللّه و منجذب بآیات ملکوت اللّه یقین بدانید که موفّق ملکوتی شود و مؤیّد آسمانی گردد و مانند ستارهٔ صبحگاهی از افق موهبت ابدی بنهایت نورانیّت درخشنده و تابنده خواهد شد و اگر بشائبهٔ هوی و هوس و خودپرستی مشوب یقین است که مساعی عاقبت بی‌نتیجه ماند و محروم و مأیوس گردد

ای حزب اللّه الحمد للّه جمال مبارک اعناق را از سلاسل و اغلال خلاص نمود و از جمیع قیود رهائی داد و فرمود بار یکدارید و برگ یکشاخسار بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهرپرور گردید بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابهٔ یار نوازش فرمائید دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید جفاکاران را مانند وفادار بنهایت محبّت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و خطا[۲۶] مشک معطّر بمشام رسانید خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان بی‌نوایان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید دردمندان را درمان گردید و مریضان را طبیب و پرستار بصلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و آشتی و حقّ‌پرستی در جهان نیستی تأسیس نمائید

ای حزب اللّه همّتی بنمائید که بلکه این عالم انسانی نورانی گردد و این تودهٔ غبرا جنّت ابهی شود ظلمت احاطه نموده است و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده عالم بشر جولانگاه وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان نفوس یا گرگ خونخوارند و یا حیوان بی‌ادراک یا سمّ قاتلند و یا گیاه عاطل و باطل مگر اندکی از نفوس که فی‌الحقیقه فی‌الجمله مقاصد خیریّه دارند و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند امّا شما باید در این مورد یعنی خدمت بعالم انسانی جان‌فشانی کنید و بجان‌فشانی شادمانی و کامرانی نمائید

ای حزب اللّه حضرت اعلی روحی له الفدآء جان را فدا نمود و جمال مبارک در هر دمی صد جان فدا فرمود و تحمّل مصائب و شدائد شدیده کرد حبس و زنجیر شد آواره و سرگون دیار بعیده گشت و عاقبت در سجن اعظم ایّام بسر برد و همچنین جمّ غفیری از یاران الهی در این سبیل شهد شهادت نوشیدند و جان و مال و اهل و عیال کلّ را فدا و نثار فرمودند چه قدر خانمان‌ها که ویران گشت و چه قدر خاندان‌ها که تاران و تالان گردید چه بنیانها که از بنیاد برافتاد و چه قدر قصور معموره که قبور مطموره شد جمیع بجهت اینکه عالم انسانی نورانی گردد و نادانی بدانائی مبدّل شود نفوس بشری رحمانی گردند و نزاع و جدال بکلّی از بیخ و بنیاد برافتد و ملکوت صلح بر عموم بشر استیلا یابد حال شما همّت نمائید که این دلبر آمال در انجمن عالم جلوه نماید و این موهبت حاصل شود

ای حزب اللّه مبادا خاطری بیازارید و نفسیرا محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان بطعنه گشائید در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد نظر بخلق ننمائید و توجّه بخالق کنید قوم عنود را نبینید ربّ الجنود را ملاحظه کنید خاکرا نبینید پرتو آفتاب تابناک بینید که هر خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده

ای حزب اللّه در موارد بلا صبر و سکون و قرار یابید هر قدر مصائب شدید شود مضطرب نشوید در کمال اطمینان بفضل حضرت یزدان مقاومت طوفان محن و آلام نمائید

در سال گذشته بعضی از بی‌وفایان از یار و اغیار و بیگانه و آشنا بدربار اعلیحضرت پادشاه عثمانیان در حقّ این آوارگان سعایتی نمودند و افترا و بهتانی زدند که این آوارگان بری از آن مفتریاتند حکومت بمقتضای مصلحت بتحقیق و تدقیق این مفتریات برخاست و جمعی از مفتّشین را باین بلد ارسال فرمود دیگر معلومست که بدخواهان چه میدانی یافتند و چه طوفانی

برپا نمودند تحریر و تقریر نتوان نمود اگر نفسی حاضر بود میدانست که چه قیامتی برپا شد و چه زلزله و مصائبی رخ داد با وجود این با نهایت سکون و اطمینان و صبر و قرار متوکّلاً علی اللّه رفتار شد بقسمیکه اگر کسی نمیدانست گمان مینمود که ما در نهایت آسایش وجدان و راحت دل و جان و شادمانی و کامرانی هستیم

و نوعی واقع گردید که نفس مدّعیان و مفتریان در تحقیق و تفتیش با مأمورین سهیم و شریک شدند و مدّعی و حاکم و شاهد نفوس واحده گردید دیگر معلوم است که چه واقع گشت با وجود این انصاف این است که اعلیحضرت پادشاه عثمانیان اعتنا باین سعایتها و روایتها و حکایتها و مفتریات تا بحال ننمودند و بعدل و انصاف معامله کردند...

پروردگارا یاران غرب را بنفثات روح القدس مشام معطّر فرمودی و افق غرب را بنور هدایت روشن نمودی دوران را نزدیک کردی و اغیار را یار مهربان فرمودی خفتگانرا بیدار کردی و غافلان را هوشیار فرمودی

ای پروردگار این دوستان بزرگوار را مؤیّد و موفّق برضای خویش فرما و خیرخواه بیگانه و خویش کن بجهان ملکوت ابدی درآر و از فیض لاهوت نصیب بخش بهائی حقیقی کن و ربّانی صمیمی فرما از مجاز برهان و در حقیقت مستقرّ فرما آیات ملکوت کن و کواکب درخشنده در افق ناسوت نما سبب راحت و آسایش عالم انسانی فرما و خادم صلح عمومی کن کلّ را از بادهٔ وصایا و نصایح خویش سرمست کن و جمیع را در سبیل تعالیم خود روش و سلوک عطا بخش

ای پروردگار آرزوی این بندهٔ درگاه آن است که یاران باختر را بینم دست در آغوش دوستان خاور نموده‌اند و افراد انسانی بنهایت مهربانی اعضای یک انجمنند و قطرات یک بحر طیور یک گلشنند و لآلی یک دریا اوراق یک شجرند و انوار یک شمس

توئی مقتدر و توانا و توئی قادر و عزیز و بینا

ای دو کنیز مقرّب پروردگار نامهٔ امةاللّه مادر بیچر بنظر گذشت و فی‌الحقیقه لسان حال یکدیگر بود لهذا خطاب بهر دو نمایم و صواب چنین دانم زیرا آن دو گوهر حکم یک جوهر دارند و آن دو شاخ از یک بنگاه روئیده‌اند هر دو عاشق یک دلبرند و مشتاق یک مهر انور

و امید چنین است که جمیع اماء رحمن در آن سامان حکم امواج بحر بی‌پایان یابند هرچند بهبوب ارياح حوادث معدودند ولی بحقیقت دریای غیر محدود

چه خوش است اگر یاران مانند دستهٔ شعاع همدم باشند و متّفق و متّحد و ثابت‌قدم زیرا پرتو حقیقت از شمس وجود وحدت سجود افاضه فرمود و کل را از فیض نامحدود در ظلّ ممدود محشور نمود پس باید جانها حکم یک جان یابند و دلها حکم یک دل جویند کل از کثرات نفس و هوی نجات یابند و بوحدت محبّت اللّه حیات تازه جویند

ای دو کنیز الهی وقت آنست که جام لبریز گردید و مانند نسیم جانپرور جنّت ابهی در آن کشور مشک‌بیز شوید از شئون عالم هستی بیزار شوید و در هر رتبه آرزوی نیستی نمائید شعاع چون بآفتاب رسد محو و فنا گردد و قطره چون بدریا رسد ناپدید شود عاشق صادق چون بمعشوق رسد معدوم شود

انسان تا بمقام فدا قدم ننهد از هر موهبتی محروم گردد و مقام فدا مقام فنا و نیستی است تا هستی الهی جلوه نماید و مشهد فدا میدان انقطاعست تا آیات بقا ترتیل گردد تا توانید از خود بکلّی بیزار شوید و گرفتار آن روی پرانوار و چون باین مقام سجود فائز شوید من فی الوجود را در ظلّ خویش یابید اینست موهبت کبری اینست سلطنت عظمی اینست حیات بی‌منتهی و مادون آن عاقبت خسران مبین است و زیان عظیم

الحمد للّه باب موهبت کبری گشاده است و مائدهٔ سماویّه حاضر و آماده و عباد رحمن و اماء حضرت یزدان بر این مائده حاضر و جالس تا توانید از این نعم باقیه بهره و نصیب گیرید تا در دو جهان عزیز شوید

۳۷

ای یاران عزیز عبدالبهآء نامهٔ مبارکی که دلالت بر انتخاب محفل روحانی مینمود وصول یافت و سبب حصول سرور شد که الحمد للّه یاران آن دیار در نهایت الفت و محبّت و یگانگی بانتخاب جدید پرداختند و مؤیّد و موفّق بر آن شدند که نفوس مقدّسهئی انتخاب نمایند که در درگاه الهی مقرّبند و نزد جمهور احبّا در ثبوت بر عهد و پیمان مسلّم

حال باید بنهایت روح و ریحان و خلوص قلب و انجذاب بنفحات اللّه و تأییدات روح القدس بخدمت پردازند و در اعلاء کلمة اللّه و نشر نفحات اللّه و تربیت نفوس و ترویج صلح اعظم رایات هدی افرازند و جنود ملأ اعلی گردند

فی‌الحقیقه نفوس مبارکی منتخب شده‌اند چون نام ایشان خواندم فوراً فرح روحانی حاصل شد که الحمد للّه نفوسی در آن کشور مبعوث شده‌اند که خادمان ملکوتند و جانفشان حضرت بیچون

ای یاران عزیز من محفل را بنور محبّت اللّه روشن کنید و بآهنگ ملکوت تقدیس بوجد و طرب آرید و بموائد آسمانی و عشاء ربّانی حیات بخشید در نهایت سرور و حبور اجتماع نمائید و در بدایت مناجات کنید که

ای ربّ الملکوت هرچند جمعیم ولی پریشان توئیم و مفتون روی تابان تو هرچند ناتوانیم ولی منتظر ظهور قدرت و توانائی تو هرچند بی سرمایه و بضاعتیم ولی مؤیّد بکنز ملکوت تو هرچند قطرهئیم ولی مستمدّ از بحر البحور تو هرچند ذرّهئیم ولی مستشرق از آفتاب انور تو

ای پروردگار تأییدی نما تا هر یک در این انجمن شمع روشن شویم و شاهد انجمن گردیم منادی ملکوت شویم و جهان ناسوت را آئینهٔ لاهوت نمائیم

ای یاران عزیز من باید محافل آن صفحات مرتبط با یکدیگر باشد و مخابره با همدیگر نمایند حتّی بمحافل شرق مخابره کنند تا اسباب اتّحاد و اتّفاق کلّی گردد

ای دوستان روحانی باید استقامت بدرجهئی رسد که اگر جمیع نفوس را بدخواهان هلاک نمایند یک نفر باقی ماند او فرداً وحیداً مقاومت من علی الأرض کند و بنشر نفحات قدس پردازد لهذا شما هر خبر موحشی یا حوادث مدهشی از ارض مقصود رسد ابداً فتور میارید محزون مگردید متأثّر نشوید بلکه فوراً در نهایت استقامت بر خدمت ملکوت قیام نمائید

این عبد آستان حضرت یزدان همیشه در خطر بوده و هستم هیچ وقت امید سلامت نبود و نهایت آرزو اینست که در مشهد فدا جام الطاف سرشار گردد و بادهٔ موهبت کبری نشئهٔ عظمی بخشد اینست نهایت آمال و آرزوی من

الواح اشراقات و طرازات و بشارات و تجلّیات و کلمات از قرار مسموع ترجمه شده و در آن صفحات طبع گردیده علی‌العجاله بآن سررشتهٔ اخلاق و اطوار بدست آید

۳۸

یا امةاللّه المهتزّة کقضیب رطیب بنسیم محبّة اللّه انّی قرأت تحریرک الدّالّ علی فرط حبّک و شدّة خلوصک و اشتغالک بذکر اللّه

توکّلی علی اللّه و اترکی ارادتک و تمسّکی بارادة اللّه و دعی رضائک و خذی رضآء اللّه حتّی تکونی قدوة مقدّسة روحانیّة ملکوتیّة بین امآء اللّه

ثمّ اعلمی یا امةاللّه انّ النّسآء عند البهآء حکمهنّ حکم الرّجال فالکلّ خلق للّه خلقهم علی صورته و مثاله ای مظاهر اسمائه و صفاته فلا فرق بینهم و بینهنّ من حیث الرّوحانیّات الأقرب فهو الأقرب سوآء کان رجالاً او نسآءً و کم من امرأة منجذبة فاقت الرّجال فی ظلّ البهآء و سبقت مشاهیر الآفاق

و امّا بیت العدل بنصوص قاطعة فی شریعة اللّه اختصّ بالرّجال حکمة من عند اللّه و سیظهر هذه الحکمة کظهور الشّمس فی رابعة النّهار

و امّا انتنّ ایّتها المنجذبات بنفحات اللّه اسّسن محافل روحانیّة و مجامع ربّانیّة الّتی هی اساس لنشر نفحات اللّه و اعلآء کلمة اللّه و سطوع سراج موهبة اللّه و ترویج دین اللّه و نشر تعالیم اللّه فهل من موهبة اعظم من هذا فهذه المحافل الرّوحانیّة مؤیّدة بروح اللّه و حامیها عبدالبهآء و ینشر جناحه علیها فهل من موهبة اعظم من هذا و هذه المحافل الرّوحانیّة سرج نورانیّة و حدائق ملکوتیّة ینتشر منها نفحات القدس علی الآفاق و یشرق منها انوار العرفان علی الامکان و یسری منها روح الحیاة علی کلّ الجهات و هی اعظم سبب لترقّی الانسان من جمیع الشّؤون و الأحوال فهل من موهبة اعظم من هذا

۳۹

ای امةاللّه نامهات رسید خبر تشکیل انجمن در آن بلد مرقوم نموده بودید

نظر بقلّت عدد نکنید بلکه قلوب پاک بجوئید یک نفس مقدّس بهتر از هزار نفوس دیگر اگر نفوس معدودی در محفل محبوبی با احساسات ملکوتیّه و انجذابات رحمانیّه و فراغت قلب و تنزیه و تقدیس صرف اجتماع نمایند و بنهایت روح و ریحان الفت کنند آن انجمن نفوذ در کلّ عالم کند و احوال و اقوال و اعمال آن جمع سررشتهٔ سعادت ابدیّه و نمونهٔ مواهب ملکوتیّه گردد روح القدس تأیید نماید و جنود ملأ اعلی نصرت کند و ملائکهٔ ملکوت ابهی پیاپی رسد

مقصود از فرشتگان تأییدات الهیّه است و قواء رحمانیّه و همچنین فرشتگان نفوس مبارکی هستند که از جهان ناسوت تعلّق گسسته و از قیود نفس و هوی رسته و بجهان الهی و ملکوت رحمانی دل بسته‌اند ملکوتیند آسمانی رحمانیند ربّانی مظاهر فیض الهیند و مطالع موهبت روحانی

ای امةاللّه الحمد للّه شوهر عزیز نفحه‌ئی از گلشن ملکوت بمشامش رسید حال باید او را بمحبّت اللّه و رفتاری خوش روز بروز منجذب‌تر نمائید

وقایع سان‌فرانسیسکو[۲۷] عظیم بود اینگونه وقایع باید سبب انتباه گردد و تعلّق قلوب باین جهان فانی کم شود زیرا جهان ناسوتی چنین وقایع مؤلمه دارد و چنین جامها از بادهٔ تلخ بخشد

۴۰

ای عزیزان عبدالبهآء لایحه‌های شما را در نهایت ابتهاج تلاوت نمودم سبب روح و ریحان قلوبست و باعث انشراح نفوس اگر این محفل روحانی بنفحات رحمانی و تأیید یزدانی دوام و استقرار یابد منشأ آثار عظیمه گردد و موفّق بر امور کلّیّه

محافل روحانیّه‌ئی که در این عصر الهی و قرن رحمانی تأسیس شود البتّه مثل و مانندش در اعصار ماضیه تحقّق نیافته زیرا محافل عظمی در تحت حمایت اکابر رجال بود امّا این محافل در تحت حمایت جمال ابهی ناصر و معین آنان یا امیر بود یا ملیک بود و یا کاهنی رئیس یا جمهوری کثیر امّا این محافل روحانی را ناصر و معین و مؤیّد و ملهم حضرت ربّ قدیر

حال را نظر ننمائید استقبال و مآل را تصوّر کنید دانه در بدایت بسیار صغیر است ولی عاقبت شجری عظیم نباید نظر در دانه کرد بلکه باید نظر در شجر نمود و انواع شکوفه و برگ و بر ملاحظه در زمن مسیح کنید که عبارت از شرذمهٔ قلیل بود بعد ملاحظه نمائید که آن دانه چه شجری شد و چه ثمری داد حال اعظم از آنست زیرا ندای ربّ الجنود است و صوت

صافور حیّ قیّوم آهنگ صلح و صلاح آفاقست و رایت راستی و درستی و آشتی در میان ملل متنوّعهٔ بلاد و دیار نورانیّت شمس حقیقت است و روحانیّت حضرت احدیّت این دور اعظم جمیع آفاق را احاطه نماید و عاقبت کلّ ملل در ظلّ این رایت محشور گردند پس اهمّیّت این دانه را بدانید که آن دهقان حقیقی در کشت‌زار الهی بدست رحمت افشانده و از فیض باران موهبت سقایه نموده و از حرارت و ضیاء شمس حقیقت پرورش میدهد

پس ای یاران الهی بشکرانهٔ حضرت یگانه پردازید که مظهر چنین موهبتی گشتید و مورد چنین مرحمتی طوبی لکم بشری لکم من هذا الفضل العظیم

۴۱

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که ... مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید بسیار رأی موافقی بود باید محفل شور روحانی نیویورک با محفل شور روحانی شیکاغو در نهایت اتّحاد و اتّفاق باشند و آنچه را مناسب نشر میدانند این دو مجلس شور بالاتّفاق تصدیق نمایند و انتشارش را مناسب بینند بعد از آن یک نسخهٔ آن را مجلس شور به عکّا ارسال دارد و از اینجا نیز تصدیق شود و اعاده گردد بعد طبع و انتشار یابد

قضیّهٔ اتّحاد و اتّفاق دو محفل روحانی شیکاغو و نیویورک بسیار اهمّیّت دارد و در واشنگتون نیز هر وقت محفل روحانی چنانکه باید و شاید تشکیل شود با آن محفل نیز این دو محفل باید اتّحاد و اتّفاق نماید خلاصه ارادهٔ الهی تعلّق داشته و دارد که روز بروز اتّحاد و اتّفاق یاران الهی و اماء رحمن در غرب بیفزاید و تا چنین نگردد ابداً کار از پیش نرود و اعظم اسباب اتّحاد و اتّفاق جمیع محافل روحانیست بسیار مهمّست این مسئله و مغناطیس تأیید الهی اگر جمال این دلبر ملکوتی یعنی وحدت احبّا بطراز ملکوت ابهی جلوه نماید یقین است که در اندک مدّتی آن ممالک جنّت ابهی گردد و انوار توحید و یگانگی از غرب بجمیع جهان بتابد

ما بجان و دل کوشیم و شب و روز آرام نداریم و دمی نیاسائیم تا عالم انسانی را آئینهٔ وحدت الهی نمائیم تا چه رسد باحبّای الهی و این آرزو و آمال وقتی تجلّی و اشراق نماید که یاران حقیقی الهی بموجب تعالیم جمال ابهی روحی لأحبّائه الفدآء قیام نمایند از جملهٔ تعالیم اینست که باید محبّت و وفا بر قلوب چنان استیلا یابد که بیگانه را آشنا بینند و مجرم را محرم شمرند اغیار را یار دانند و دشمن را دوست غمخوار شمرند قاتل را حیات‌بخش گویند مدبر را مقبل دانند منکر را مقرّ بینند یعنی نوعی معامله نمایند که بمقبلین و مؤمنین و یار و آشنا سزاوار است

اگر این شمع در انجمن عالم چنانکه باید و شاید برافروزد ملاحظه خواهید نمود که کشور معطّر گردد و اقلیم جنّت نعیم شود و روی زمین بهشت برین گردد عالم وطن واحد شود و شعوب مختلفه جنس واحد گردد و قبائل و امم شرق و غرب یک خاندان شوند

امیدوارم که چنین روزی بیاید و چنین انواری بتابد و چنین طلعتی در نهایت جمال رخ بنماید

۴۲

ایّتها العصبة المؤیّدة بجنود من ملکوت الأبهی طوبی لکم بما اجتمعتم فی ظلّ کلمة اللّه و آویتم الی کهف میثاق اللّه و ارتاحت انفسکم بالخلود فی جنّة الأبهی و ترنّحتم من النّسائم الهابّة من مهبّ عنایة اللّه و قمتم علی خدمة امر اللّه و نشر دین اللّه و اعلآء کلمة اللّه و رفع رایات التّقدیس فی تلک الأنحآء و الأرجآء

لعمر البهآء انّ القوّة الکلّیّة اللّاهوتیّة تنفث فیکم بفیوضات من روح القدس و تؤیّدکم بأمر لم تر عین الوجود مثله

یا عصبة المیثاق انّ الجمال الأبهی وعد الأحبّآء الثّابتین علی المیثاق بالنّصرة العظمی و التّأیید بشدید القوی فسوف ترون لمجمعکم النّورانی آثاراً باهرةً فی القلوب و الأرواح تمسّکوا بذیل ردآء الکبریآء و ابذلوا جهدکم فی ترویج میثاق اللّه و الاشتعال بنار محبّة اللّه حتّی یهتزّ قلوبکم من نفحات الخضوع الّتی تنتشر من قلب عبدالبهآء ثبّتوا الأقدام و قوّوا القلوب و اعتمدوا علی الفیوضات الأبدیّة الّتی ستتابع علیکم من ملکوت الأبهی و اعلموا انّ انوار البهآء ساطعة علیکم حین اجتماعکم فی اللّجنة النّورآء علیکم بالاتّحاد و الاتّفاق علیکم بالائتلاف و الارتباط حتّی تکونوا کنجوم الثّریّا او عقود الدّراری النّورآء متّحدین الأجسام و الأرواح بهذا یتأسّس بنیانکم و یلوح برهانکم و تبهر نجومکم و تنتعش نفوسکم...

و عندما تدخلون محفل الشّور الرّوحانی رتّلوا هذه المناجاة بقلب خافق بمحبّة اللّه و لسان طاهر عن غیر ذکر اللّه حتّی یؤیّدکم شدید القوی بالنّصرة الکبری

الهی الهی نحن عباد اخلصنا وجوهنا لوجهک الکریم و انقطعنا عن دونک فی هذا الیوم العظیم و اجتمعنا فی هذا المحفل الجلیل متّفقین الآرآء و النّوایا متّحدین الأفکار فی اعلآء کلمتک بین الوری ربّ ربّ اجعلنا آیات الهدی و رایات دینک المبین بین الوری و خدمة میثاقک العظیم یا ربّنا الأعلی و مظاهر توحیدک فی ملکوتک الأبهی و کواکب ساطعة الفجر علی الأرجآء ربّ اجعلنا بحوراً تتلاطم بأمواج فیضک العظیم و نهوراً دافقةً من جبال ملکوتک الکریم و اثماراً طیّبةً علی شجرة امرک الجلیل و اشجاراً مترنّحةً بنسائم موهبتک فی کرمک البدیع ربّ اجعل ارواحنا معلّقة بآیات توحیدک و قلوبنا منشرحة بفیوضات تفریدک حتّی نتّحد اتّحاد الأمواج من البحر الموّاج و نتّفق اتّفاق الأشعّة السّاطعة من السّراج الوهّاج حتّی تصبح افکارنا و آرائنا و احساساتنا حقیقة واحدة تنبعث منها روح الاتّفاق فی الآفاق انّک انت الکریم الوهّاب و انّک انت المعطی العزیز الرّؤف الرّحیم

۴۳

اوّل فریضهٔ اصحاب شور خلوص نیّت و نورانیّت حقیقت و انقطاع از ما سوی اللّه و انجذاب بنفحات اللّه و خضوع و خشوع بین احبّا و صبر و تحمّل بر بلا و بندگی عتبهٔ سامیهٔ الهیّه است و چون باین صفات موفّق و مؤیّد گردند نصرت ملکوت غیب ابهی احاطه نماید

۴۴

باید بنوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نیاید و آن اینست حین عقد مجلس هر یک[۲۸] بکمال حرّیّت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید اگر دیگری مقاومت میکند ابداً او مکدّر نشود زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقهٔ حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است در نهایت مذاکره اگر اتّفاق آراء حاصل گردد فنعم المراد و اگر معاذاللّه اختلاف حاصل شود باکثریّت آراء قرار دهند

۴۵

اوّل شرط محبّت و الفت تام بین اعضای آن جمعیّت است که از بیگانگی بیزار گردند و یگانگی حضرت پروردگار آشکار کنند زیرا امواج یک بحرند و قطرات یک نهر نجوم یک افقند و اشعّهٔ یک شمس درختان یک بوستانند و گلهای یک گلستان اگر وحدت حال و یگانگی بیملال در میان نیاید آنجمع پریشان گردد و آن انجمن بیسر و سامان و شرط ثانی آنستکه رئیسی بجهة آنمحفل اعضای انجمن بالاتّحاد انتخاب کنند و دستورالعمل و نظامی بجهة اجتماع و مذاکره قرار دهند و آن دستورالعمل و نظام انجمن در تحت اداره و محافظه و حمایت رئیس باشد و تنفیذ نماید و اعضاء محفل باید در نهایت اطاعت

و انقیاد باشند مکالمهٔ حشو و زواید در آنمحفل نگردد و اعضا در حین ورود توجّه بملکوت اعلی کنند و طلب تأیید از افق ابهی و در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در انجمن قرار یابند و بنهایت ادب و ملایمت کلام و اهمّیّت خطاب به بیان آراء پردازند در هر مسئله تحرّی حقیقت کنند نه اصرار در رأی زیرا اصرار و عناد در رأی منجرّ بمنازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند ولی اعضای محترمه باید در نهایت آزادگی بیان رأی خویش نمایند و ابداً جایز نه که نفسی تزییف رأی دیگری نماید بلکه بکمال ملایمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف آراء حاصل شود رجوع باکثریّت آراء کنند و کل اکثریّت را مطیع و منقاد گردند دیگر جایز نه که نفسی از اعضاء محترمه بر قرار اخیر چه در خارج و چه در داخل اعتراض نماید و یا نکته گیرد ولو مخالف صواب باشد زیرا این نکته‌گیری سبب شود که هیچ قراری استقرار نیابد باری هر کاری که بالفت و محبّت و خلوص نیّت فیصل شود نتیجه‌اش انوار است و اگر ادنی اغبراری حاصل شود نتیجه‌اش ظلمات فوق ظلمات ... چون چنین گردد آن انجمن الهی است والّا سبب برودت و کدورت عالم شیطانی گردد ... در این خصوص و اجراء این شروط چون همّت نمایند تأیید روح القدس رسد و آن مجمع مرکز سنوحات رحمانیّه گردد و جنود توفیق هجوم کند و هر روز فتوحی جدید حاصل شود

۴۶

ای ثابتان بر عهد هر محفل روحانی که بعنایت الهیّه تشکیل گردد و اعضا در نهایت خلوص و توجّه بملکوت اللّه و ثابت بر میثاق باشند عبدالبهآء به آنان مخابرهٔ معنویّه دارد و تعلّق قلبی دارد و روابط ابدی دارد لهذا مکاتبه با آن محفل بدل و جان متمادی و مستمرّ است

در هر دمی شما را عون و عنایتی طلبم و فضل و موهبتی خواهم که تأییدات حضرت بهآءاللّه مانند دریا بر شما موج زند و انوار شمس حقیقت بر شما بتابد و شما موفّق بخدمت گردید و مظاهر موهبت شوید هر یک در سحرها توجّه بارض مقدّس کنید احساسات روحانیّه در نهایت وضوح مینمائید

۴۷

ای دوستان حقیقی نامهٔ شما رسید و از مضمون روح و ریحان حاصل گردید الحمد للّه بزمی آراستید و مهمانی هر نوزده‌روزه را مجرا داشتید هر انجمنی که بنهایت محبّت تشکیل گردد و توجّه بملکوت الهی شود و صحبت از تعالیم الهی گردد و سبب ترقّی نفوس شود آن انجمن انجمن الهیست و آن مائده مائدهٔ آسمانی

امیدوارم که در هر نوزده روز یک روز این ضیافت مجرا گردد زیرا سبب الفت است سبب اتّحاد است سبب مهربانیست

ملاحظه مینمائید که جهان بچه درجه در نزاع و جدالست و ملل موجوده در چه مشکلات عظیمه بلکه احبّای الهی موفّق گردند که علم وحدت عالم انسانی بلند شود و خیمهٔ یک‌رنگ ملکوت اللّه بر جمیع آفاق سایه افکند و سوء تفاهم از بین جمیع دول برخیزد و با یکدیگر چون عاشق و معشوق بهم آمیزند

بر شماست که بجمیع بشر نهایت مهربانی نمائید و خیرخواه عموم باشید و از برای علوّیّت عالم انسانی بکوشید و در اجسام میّته روح بدمید و بموجب تعالیم حضرت بهآءاللّه حرکت و سلوک نمائید تا عالم انسانی را جهان ملکوتی نمائید

۴۸

ای بندگان صادقان جمال قدم در هر کوری و دوری ضیافت مقبول و محبوب و تمدید مائده بجهت احبّای الهی ممدوح و محمود علی‌الخصوص در این دور عظیم و کور کریم که نهایت ستایش را دارد زیرا از محافل ذکر اللّه و مجالس پرستش حقّ فی‌الحقیقه شمرده میشود چه که در مجلس ضیافت آیات الهیّه تلاوت میگردد و مناجات ترتیل میشود و دلائل و براهین الهیّه مذاکره میگردد و قصائد و محامد در نعوت الهیّه خوانده میشود و نفوس در نهایت انجذاب مبعوث میگردد

اصل مقصود این سنوحات رحمانیّه است و در این ضمن بالتّبع غذائی نیز صرف میگردد تا عالم جسمانی مطابق عالم روحانی گردد و تن حکم جان گیرد همچنان که نعم روحانیّه سابغست نعم جسمانیّه نیز کامل شود

باری خوشا بحال شما که این حکم لطیف را مجری میدارید و سبب تذکّر و تنبّه و روح و ریحان احبّآء اللّه میشوید

۴۹

نامه‌ات رسید و از میهمانی هر نوزده روز مرقوم نموده بودی سبب سرور گردید آن محافل سبب نزول مائدهٔ آسمانیست و حصول تأییدات رحمانی امیدوارم که نفثات روح القدس همدم گردد و هر یک با نطقی گویا و قلبی مملوّ از محبّت اللّه در محافل و مجامع کبری بتبشیر طلوع شمس حقیقت و اشراق نیّر آفاق پردازید

۵۰

در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده بودید مقصود از این ضیافت الفت و محبّت و تبتّل و تذکّر و ترویج مساعی خیریّه است

یعنی بذکر الهی مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند

۵۱

ضیافت نوزده‌روزه بسیار سبب فرح و سرور قلوبست اگر چنانکه باید و شاید این ضیافت مجرا گردد یاران در هر نوزده روزی روح جدیدی یابند و قوّتی روحانی جویند

۵۲

ای بندهٔ حقّ احبّای الهی در هر ارض الحمد للّه موجود و مشهود و کل در ظلّ سدرهٔ وجود محشور الطاف حضرت بیچون چون بحر بی‌پایان و عنایات ملکوت پی در پی چون باران نیسان

پس باید ربّ زدنی گفت و بوسائل و وسائطی تشبّث نمود که سبب تزاید این فیض گردد و علّت تکثّر تأییدات غیب

از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابهی دلجوئی احبّاست و تطییب خاطر دوستان کما قال دل بدست آور که حجّ اکبر است

۵۳

انّ عبدالبهآء یشمّ رائحة محبّة اللّه من کلّ محفل تنطقین فیه بکلمة اللّه و تذکرین الحجج و البراهین الّتی سطعت انوارها علی الآفاق و تحدّثین ببلایا عبدالبهآء من شرّ النّاقضین لمیثاق اللّه

یا امةاللّه لا تتلفّظی بکلمة من السّیاسیّات علیک بالرّوحانیّات لأنّها تؤول الی السّعادة البشریّة فی العالم الالهی و لا تذکری ملوک الأرض و حکوماتها المادّیّة و الزّمنیّة الّا بخیر بل احصری اذکارک بالبشارة بملکوت اللّه و الاشارة الی نفوذ کلمة

اللّه و تقدیس امر اللّه و السّعادة الأبدیّة و السّرور و الحبور الرّوحانی و الخُلق الرّحمانی و بیان اشراق شمس الحقیقة علی الآفاق و النّفخ بروح الحیاة فی جسد الأکوان

۵۴

از اجتماع احبّا مرقوم نموده بودید که در نهایت روح و ریحانست البتّه چنین است زیرا در مجامع روحانیان جمال مبارک شاهد انجمن است البتّه نهایت روح و ریحان حاصل گردد

الیوم تکلیف جمیع اینست که جمیع اذکار را فراموش نمایند و هر واقعهئی را نسیان کنند و اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً ماصدق حال و مقالشان گردد یعنی جمیع فکر و ذکر را حصر در تبلیغ امر اللّه و ترویج دین اللّه و تشویق بر صفات حقّ و تحریص بر محبّت خلق و تنزیه در جمیع شئون و تقدیس باطن و ظاهر و پاکی و آزادگی و اشتعال و انجذاب نمایند هر چه جز ذکر اوست مردود است و هر چه جز نعت اوست مذموم امروز جهان آفرینش را این آهنگ ملأ اعلی باهتزاز آرد فسبحان ربّی الأبهی این را بدانید که بجز این نغمهٔ الهی نغمهئی در وجود تأثیر ننماید و جز این گلبانگ حقیقی در گلستان رحمانی نشئه و سرور نیارد این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

۵۵

دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذکر و فکر حقّ و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدآء مشغول و مألوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پرتو افق اعلی بر آن مجامع نورا بتابد و این محافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرّر گردیده است که باید در جمیع مدن و قرا تأسیس شود... و این مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد

۵۶

هر جمعی که در محلّی اجتماع کنند و بذکر حقّ مشغول گردند و از اسرار الهی دم زنند یقیناً از نفثات روح القدس نصیب گیرند

۵۷

از قرار مسموع شما را نیّت چنان که خانهٔ خویش را گاهی باجتماع بهائیان مزیّن نمائید تا بعضی بتمجید ربّ مجید پردازند... این قدر بدان که اگر چنین بنمائی آن خانهٔ ترابی آسمانی گردد و آن هیکل سنگی محفل رحمانی شود

۵۸

از معابد سؤال نموده بودید که حکمتش چیست حکمتش این است که در وقت معلوم نفوس وقت اجتماع را بدانند و کل مجتمع گردند و جمیع بالاتّحاد بمناجات پردازند تا از این اجتماع الفت و اتّحاد در قلوب ازدیاد یابد

۵۹

مدّتی بود که عبدالبهآء را آرزو چنان که در آن سامان مشرق‌الأذکار بنیان گردد الحمد للّه بهمّت دوستان این ایّام مباشرت گردیده این خدمت در آستان حضرت احدیّت بسیار مقبول زیرا مشرق‌الأذکار سبب روح و ریحان احبّآء اللّه و ثبوت و استقامت اصفیاست

این مسئله بسیار مهمّ است اگر تأسیسش بظاهر و آشکار سبب تعرّض اشرار است در هر جا خفیّاً باید تأسیس شود حتّی در هر ده‌کده‌ئی باید محلّی مشرق‌الأذکار باشد ولو تحت الأرض

حال شما الحمد للّه موفّق بآن شدید که تأسیس نمائید و در اسحار باذکار مشغول گردید و بتسبیح و تهلیل قیام نمائید طوبی لکم بشری لکم ایّها الأبرار من تأسیس مشرق‌الأذکار و انّی اسأل اللّه ان یجعلکم آیات النّجاح و رایات الفلاح تخفق علی الاکام و التّلال و البطاح

۶۰

مشرق الأذکار هرچند بظاهر بنیان جسمانیست ولی تأثیر روحانی دارد و سبب الفت قلوب و اجتماع نفوس گردد در ایّام ظهور هر مدینه‌ئی که در آن معبدی تأسیس شد سبب ترویج و تثبیت قلوب بود و سبب اطمینان نفوس زیرا در آن اماکن ذکر حقّ مستمرّ و دائم بود و از برای قلب سکون و قرار جز بذکر ربّ مختار نه سبحان‌اللّه بنای مشرق الأذکار تأثیری عظیم در جمیع مراتب دارد در شرق تجربه شد و چنین ظاهر و آشکار گشت حتّی اگر در قریه‌ئی خانه‌ئی مسمّی به مشرق الأذکار گشت تأثیری دیگر داشت تا چه رسد به بنا و تأسیس آن

۶۱

اللّهمّ یا موفّق الثّابتین فی المیثاق علی الانفاق حبّاً بنیّر الآفاق اعانةً لمشرق‌الأذکار و مطلع الأنوار و مشهر الآثار ایّد هؤلآء الأبرار البَرَرة الأخیار فی هذه الدّار و دار الآخرة علی التّقرّب من عتبتک الطّیّبة الطّاهرة و بیّض وجوههم بأنوارک الباهرة

انّک انت الکریم الوهّاب

۶۲

ای دختر عزیز ملکوتی من نامه‌ئی که بجناب دکتور اسلمانت مرقوم نموده بودی آن نامه را بارض مقصود فرستاد بدقّت تمام آن نامه را خواندم از جهتی بسیار متأثّر شدم بجهت اینکه آن موی زیبا را بمقراض انقطاع از دنیا و جان‌فشانی در سبیل ملکوت اللّه بریدی و از جهتی بسیار مسرور شدم که آن دختر عزیز چنین جان‌فشان است که عزیزترین عضو خویش را در سبیل امر اللّه فدا نمود اگر از من سؤال مینمودی ابداً راضی نمیشدم که یک تار از موی پر طراوت و لطافت را مقراض کنی من از قبل تو اعانه بمشرق‌الأذکار مینمودم ولکن این عمل تو دلیل جلیل بر نهایت جان‌فشانی است فی‌الحقیقه حیات خویش را فدا نمودی و نتائج عظیمهٔ روحانی حاصل خواهی نمود مطمئن باش که روز بروز ترقّی خواهی کرد و بر ثبات و استقامت خواهی افزود الطاف حضرت بهآءاللّه احاطه کند و بشارات غیبیّه پی در پی میرسد هرچند موی را فدا نمودی روح خواهی یافت هرچند این عضو فانی را در سبیل الهی از دست دادی ولی موهبت الهی خواهی جست و بجمال ملکوتی خواهی رسید و بعزّت نامتناهی خواهی رسید و حیات ابدیّه خواهی یافت

۶۳

ای نفوس مبارکه[۲۹] نامه‌ئی که بجناب رحمت‌اللّه مرقوم شده بود ملاحظه گردید مضمون مشحون بمژده‌های گوناگون بود که محافل‌های متعدّده بقوّت ایمان و ثبات بر پیمان تأسیس شده و احبّا در جوش و خروشند

عبدالبهآء را نهایت آمال این است که آن خطّهٔ مبارکه که از بدایت امر بفیض نیسان رحمانی سبز و خرّم شده حال چنین گل و ریاحینی انبات نماید این سبب سرور کلّ است

الحمد للّه در شرق و غرب امر اللّه چنان علوّ و سموّی یافته که ابداً گمان نمیرفت که باین زودی رائحهٔ مشک الهی در خاور و باختر منتشر گردد این نیست مگر از عنایات کلّیّهٔ جمال مبارک که تأیید و نصرت او پی در پی میرسد

و از جمله قضایای عجیبه‌ئی که واقع گشته اینست که مشرق‌الأذکار در قطب امریک بنیان میگردد و بعضی نفوس از اطراف اعانه بآن معبد رحمانی میفرستند از جمله خانم محترمی در منچستر قریب لندن باعانه برخاست

ولی از مال دنیا چیزی نداشت چون اعانهٔ مالی نتوانست موی لطیف ظریفی داشت که در نهایت طراوت زینت روی او بود و شمایل تزیین میداد موی بلند مشکبوی خود را بدست خود مقراض نمود بمزاد داد تا فروخته گردد و قیمت آن اعانهٔ مشرق‌الأذکار شود

ملاحظه کن که در نزد نساء عزیزتر از موی با طراوت و لطافت نه آن محترمه فی‌الحقیقه بتمام جانفشانی قیام نمود

هرچند این عمل سزاوار نه و عبدالبهآء ابداً راضی بآن نبود ولی چون دلالت بر نهایت جانفشانی مینمود لهذا بسیار متأثّر شد و در نزد خانمهای غرب و امریکا گیسو بسیار عزیز است یعنی از جان عزیزتر است آن را فدای مشرق‌الأذکار نمود

حکایت کنند که در زمان حضرت رسول ارادهٔ مبارک تعلّق گرفت که لشکری بسمتی توجّه نماید دادن اعانه از برای این جهاد باحبّا تکلیف شد یکی هزار شتر با بار گندم تقدیم نمود یکی نصف مال خویش را تقدیم کرد یکی جمیع اموالش را اعانه نمود و علی هذا القیاس ولی پیره‌زنی مقداری قلیل خرما داشت و جز آن خرما چیزی نداشت آن را آورد و اعانه تقدیم نمود حضرت رسول روحی له الفدآء فرمود این خرمای جزئی را بالای جمیع اعانات بنهند تا بر جمیع اعانات تفوّق یابد این نظر بآن بود که آن پیره‌زن جز آن خرمای قلیل چیزی مالک نبود

حال این خانم محترمه متاعی جز موی مشکبوی نداشت آن را در سبیل مشرق‌الأذکار فدا نمود

ملاحظه کنید که امر اللّه بچه درجه قوّت یافته که خانمی فرنگی گیس خویش را فدای مشرق‌الأذکار مینماید

انّ فی ذلک لعبرة لأولی الألباب

باری من از احبّای نجف‌آباد نهایت سرور را دارم زیرا از بدایت امر الی‌الآن همیشه جانفشان بودند

و حضرت زین‌المقرّبین در ایّام حیات بنفس پاک همواره در حقّ احبّای نجف‌آباد دعا مینمود و طلب تأیید و توفیق میکرد

الحمد للّه دعای آن بزرگوار مستجاب گشت و آثار ظاهر و آشکار

مشرق‌الأذکار از اعظم تأسیسات عالم انسانیست و تفرّعاتش بسیار است مشرق‌الأذکار اگرچه محلّ عبادتست ولکن مربوط باسپیتال و اجزاخانه و مسافرخانه و مکتب اطفال ایتام و مدرسهٔ تدریس علوم عالیه است هر مشرق‌الأذکار مربوط باین پنج چیز است امیدوارم که در امریک حال مشرق‌الأذکار تأسیس شود و بتدریج اسپیتال و مکتب و مدرسه و اجزاخانه و مسافرخانه نیز در نهایت انتظام ترتیب یابد بیاران الهی این تفصیل را بفهمانید تا بدانند که مشرق‌الأذکار چه قدر مهمّ است مجرّد عبارت از محلّ عبادت نیست بلکه از هر جهت مکمّل است

ای کنیز عزیز الهی اگر بدانی که در ظلّ حضرت بهآءاللّه چه مقامی از برای نفوس منقطعه و منجذبه و مبلّغه معیّن و مقرّر شده است البتّه نهایت فرح و سرور حاصل نمائید و از شدّت بشارت و وجد پرواز مینمائید که در چنین سبیلی سیر مینمائید و بچنین ملکوتی توجّه دارید

امّا عبارتی که من بتو مرقوم نموده‌ام که خود را وقف در خدمت امر اللّه نما مقصد اینست که فکرت را حصر در تبلیغ امر کن و شب و روز بتعالیم و وصایا و نصایح حضرت بهآءاللّه پرداز و این منافی ازدواج نه میشود قرینی قبول نمائی و بخدمت امر اللّه نیز پردازی هیچ‌یک مانع دیگری نیست باری وقت را غنیمت دان فرصت از دست مده از خدا بخواه که در این جهان ظلمانی شمعی روشن شوی و سبب هدایت جمّی غفیر گردی

۶۵

ای کنیز مقرّب ملکوت اللّه نامه‌ئی که مرقوم نموده بودی رسید از مضمون همّت بلندی و مقصد ارجمندی مفهوم گردید که خیال سفری باقصی بلاد شرق داری که تحمّل مشقّات عظیمه نمائی تا سبب هدایت نفوسی گردی و بشارت بملکوت اللّه دهی این مقصد دلیل بر آنست که آن کنیز عزیز الهی را همّت بسیار بسیار بلند است

امّا بشارت باید باین داد که موعود جمیع ملل عالم ظاهر و آشکار گشته چه که جمیع ملل و مذاهب هر یک منتظر موعودی هستند و حضرت بهآءاللّه موعود کلّ لهذا امر بهآءاللّه سبب شود و خیمهٔ وحدت عالم انسانی در قطب امکان بلند گردد و رایت عمومیّت بشری بر جمیع جبال و تلال موج زند چون زبان باین بشارت گشائی این وسیلهٔ تبلیغ گردد

امّا این سفر بسیار بعید است و تا جمعی نباشند بشارت تأثیر در آنجا چندان ننماید اگر مصلحت بدانید یک سفر به ایران نمائید و در مراجعت به ژاپون و چین مرور نما این بنظر بسیار بهتر و خوشتر آید والّا هر نوع که موافق دانید مجری دارید همان مقبول

۶۶

ای مهتدی بنور هدی حمد کن خدا را که تو را بنور حقیقت دلالت نمود و بدخول در ملکوت ابهی دعوت کرد دیده روشن شد و قلب گلشن گشت من در حقّ تو دعا نمایم که روز بروز بر ایمان و ایقان بیفزائی و در انجمنها چون شمع برافروزی و نور هدایت مبذول داری

چون انجمنی نورانی از احبّای الهی تشکیل شود عبدالبهآء هرچند بجسم غائب ولکن بروح و جان حاضر لهذا من همیشه مسافر به امریکا هستم و با یاران روحانی ربّانی همدم و همرازم چون دو نفس ارتباط قلبی یابند بعد مسافت از مؤانست آنها را منع ننماید با یکدیگرند ولو هر یک در اقلیم دیگرند لهذا من با تو همدم و همرازم و هم‌آهنگ و هم‌آواز

۶۷

ای خانم ملکوتی نامهٔ شما از نیویورک رسید از مضمون خوشنودی حاصل شد زیرا دلیل بر آن بود که بعزمی ثابت و نیّتی صادق ارادهٔ سفر به پاریس نمودی تا در آن شهرِ خاموش نار محبّت اللّه برافروزی و در آن ظلمات عالم طبیعت چون شمع روشن گردی بسیار این سفر موافق و مناسب چون وارد پاریس گردی باید بکوشی ولو از نفوس معدودی باشد محفل میثاق تشکیل نمائی و بقوّهٔ میثاق نفوس را زنده نمائی

پاریس بسیار مخمود و افسرده است تا بحال شعله‌ئی نزده و حال آنکه ملّت فرانسه سر پرشوری دارند ولکن عالم طبیعت با تمام معانیش بر پاریس خیمه زده احساسات دینیّه مفقود شده ولی این قوّهٔ میثاق هر سردی را گرم نماید و هر ظلمانی را نورانی کند و هر اسیر طبیعت را آزادی ملکوتی دهد

حال تو بقوّتی ملکوتی و تأییدی الهی و شوری وجدانی و شعلهٔ محبّتی رحمانی در پاریس قیام نما و نعره بزن و چنان شور و محبّتی در بین این چند نفر معدود ظاهر نما که تحسین از ملکوت الهی پیاپی رسد و تأیید شدید حاصل گردد و مطمئن

باش اگر چنین بنمائی و رایت میثاق برافرازی پاریس شعلهئی خواهد زد بتأییدات حضرت بهآءاللّه دلبسته باش زیرا تأییدات او قطره را دریا کند و پشّه را عنقا نماید

۶۸

ای ثابتان بر عهد و پیمان نامهٔ شما رسید و نامهای مبارک شما یک یک ملاحظه گردید مضمون نامه الهامات غیبی بود و فیوضات لاریبی زیرا دلالت بر وحدت احبّا و الفت و انجذاب قلوب جمیع بود

امروز اعظم مواهب الهیّه اتّحاد و اتّفاق احبّاست تا این اتّحاد و اتّفاق سبب ترویج وحدت عالم انسانی گردد و جهان از این ظلمت شدید بغض و عدوان رهائی یابد و شمس حقیقت بنهایت اشراق بتابد

امروز جمیع طوائف عالم بخودپرستی مشغول نهایت سعی و کوشش مینمایند که منافع ناسوتی خویش را ترویج نمایند خود را میپرستند نه ذات الهی را و نه عالم انسانی را منفعت خویش میطلبند نه منفعت عمومی را و این بسبب آنست که اسیر عالم طبیعتند و از تعالیم الهی و فیض ملکوتی و انوار شمس حقیقت بیخبر حال شما الحمد للّه باین موهبت اختصاص یافتهاید و از مختارین گشتهاید و بر تعالیم آسمانی اطّلاع یافتهاید و داخل در ملکوت اللّه شدهاید و مظاهر الطاف بیپایان گشتهاید بآب حیات و نار محبّة اللّه و روح القدس تعمید یافتهاید

پس بجان و دل بکوشید که انجمن عالم را شمعهای روشن شوید و افق حقیقت را ستارههای درخشنده گردید و سبب انتشار انوار ملکوت شوید تا عالم انسانی عالم الهی گردد و جهان ناسوت آئینهٔ جهان لاهوت شود محبّت الهیّه و رحمت ربّانیّه در قطب عالم خیمه برافرازد و نفوس بشر امواج بحر حقیقت گردند و عالم انسانی یک شجرهٔ مبارکه شود آیات توحید ترتیل گردد و آهنگ تقدیس بملأ اعلی رسد

من شب و روز تضرّع و ابتهال بملکوت الهی نمایم و شما را تأیید و توفیق نامتناهی طلبم نظر بقابلیّت و استعداد خود منمائید نظر بفیض کلّی و موهبت الهی و قوّت روح القدس بنمائید که قطرهها را دریا نماید و ستاره را آفتاب فرماید

الحمد للّه جنود ملأ اعلی نصرت مینماید و قوّت ملکوت معین و ظهیر است اگر در هر دقیقه لسان بشکرانه گشائید از عهدهٔ شکر این الطاف برنیائید

ملاحظه نمائید که نفوس عظیمه که صیت اقتدارشان آفاق را گرفته چون از این فیض آسمانی محروم عنقریب کلّ معدوم گردند نه نام و نشانی ماند و نه اثر و ثمری چون بر شما پرتو شمس حقیقت تابیده و بحیات ابدیّه فائز شدید از افق وجود الی ابد الآباد تابنده و درخشنده

حضرت پطرس صیّاد ماهی بود و مریم مجدلیّه زنی قروی ولی چون بالطاف حضرت مسیح مخصّص گشتند افق ایمان را روشن نمودند و از افق عزّت ابدیّه الیالآن میدرخشند در این مقام نظر باستعداد و قابلیّت نه نظر باشعّهٔ ساطعهٔ شمس حقیقت است که این آئینهها را روشن نموده

مرا دعوت به امریکا مینمائید من نیز نهایت اشتیاق را دارم که آن رویهای نورانی را ببینم و با آن دوستان حقیقی همدم و همراز گردم ولی قوّهٔ مغناطیس که مرا جذب بآن اقلیم نماید آن اتّحاد و اتّفاق احبّا و روش و سلوک بموجب تعالیم اللّه و ثبوت عموم بر عهد و پیمانست

ای پروردگار این جمع یاران تواند و بجمال تو منجذبند و بنار محبّتت مشتعلند این نفوس را ملائکهٔ آسمانی نما و بنفحهٔ روح القدس زنده فرما لسانی ناطق بخش و قلبی ثابت عطا فرما قوّت آسمانی ده و سنوحات رحمانی بخش و مروّج وحدت بشر فرما و سبب محبّت و الفت عالم انسانی فرما تا ظلمات مهلکهٔ تعصّب جاهلی بانوار شمس حقیقت

محو و زائل گردد و این جهان ظلمانی نورانی شود و این عالم جسمانی پرتو جهان روحانی گیرد و این الوان مختلفه مبدّل بیک رنگ گردد و آهنگ تسبیح بملکوت تقدیس تو رسد

توئی مقتدر و توانا

۶۹

در خصوص تنظیمات مرقوم نموده بودید تعالیم الهی و وصایا و نصایح حضرت بهآءاللّه نصّ صریح است همان تنظیمات ملکوتیّه است و این فرض است اتّباعش اگر مقدار خردلی انحراف شود باطلست

و امّا در خصوص سفر من به امریکا مرقوم نموده بودی اگر بدانی که مشاغل چگونه مانند دریا موج میزند ملاحظه خواهی نمود که فرصت سفر که سهل است در حضر نیز قدری راحت مستحیل انشآءاللّه امیدوارم اسبابی فراهم آید که بعنایت حضرت بهآءاللّه قلب و فکر راحت شود آن وقت عزم سفر نمایم و بتو خبر دهم

۷۰

ای شمع روشن نامهٔ شما رسید و از مضمون فرح روحانی حاصل گردید زیرا مضمون مشحون باحساسات روحانیّه بود و دلیل بر انجذابات قلبیّه و تعلّق بملکوت اللّه و تعشّق بتعالیم الهیّه

فی‌الحقیقه همّتی بلند داری و نیّتی پاک و مطهّر جز رضای الهی مقصدی نداری و بغیر از استفاضهٔ از مواهب نامتناهی آرزوئی نخواهی در فکر ترویج تعالیم الهی هستی و تشریح غوامض مسائل ما ورآء الطّبیعه از الطاف حضرت بهآءاللّه امیدوارم که تو و حرم محترمه‌ات روز بروز بر استقامت و ثبات بیفزائید تا در آن اقلیم جلیل دو علم مبین گردید و دو سراج منیر

سفر مفصّل بجنوب و شمال و شرق و غرب در ماه اکتوبر مع مرافقت شمع محبّت اللّه مسیس مکسول بسیار موافق و امیدم چنانست که شفای تامّ یابد این کنیز عزیز الهی مثل شعلهٔ آتش میماند شب و روز فکری جز خدمت بخدا ندارد شما حال بولایات شمالی سفر کنید و در زمستان بولایات جنوبی خدمتتان نطقهای فصیح در مجامع است که تعالیم الهی را انتشار دهید و اگر ممکن بشود یکوقتی بجزائر هونولولو نیز سفری بنمائید

جمیع وقوعاتی که واقع شده است جمیع در الواح بهآءاللّه پنجاه سال پیش نازل شده است و مطبوع است و منتشر در آفاق و تعالیم حضرت بهآءاللّه نور این عصر است و روح این قرن یکی یکی را در هر جا بیان کنید

اوّل تحرّی حقیقت است

ثانی وحدت عالم انسانیست

ثالث صلح عمومیست

رابع تطبیق علم و وحی است

خامس ترک تعصّبات جنسی دینی ترابی سیاسی زیرا این تعصّبات هادم بنیان عالم انسانیست

سادس حقّ است و عدل است

سابع تهذیب اخلاق است و تربیت ملکوتی

ثامن مساوات رجال و نساء است

تاسع تعمیم معارف است

عاشر مسئلهٔ اقتصادیست

و امثال ذلک بکوشید تا نفوس مهتدی بنور هدی گردند و متشبّث بذیل حضرت بهآءاللّه

نامهٔ جوف ملاحظه گردید روح انسانی چون لطیف گردد روابط روحانیّه حاصل شود و از روابط روحانیّه احساسات وجدانیّه رخ بنماید و همچنین قلب انسانی نظیر آئینه است چون لطیف شود قلوب با یکدیگر تقابل و تعاکس نماید و احساسات روحانی بمیان آید نظیر عالم رؤیا که انسان از محسوسات فراغت یابد ادراکات روحیّه بمیان آید چه قدر احکام عجیبه رخ دهد و چه قدر اکتشافات عظیمه حصول یابد و شاید مخابرات مفصّله حصول یابد...

باری امیدوارم که احبّا در شیکاغو متّفق شوند و آن شهر را روشن نمایند زیرا این امر در بدایت در شیکاغو ظهور کرد شیکاغو این مزیّت را دارد لهذا باید شیکاغو را مکرّم داشت بلکه انشآءاللّه از جمیع عوارض روحانی نجات یافته صحّت عمومی حاصل نماید و مرکز عهد و پیمان شود

۷۱

ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات رسید و از مضمون معلوم گردید که احبّا در کمال قوّت و نشاط بترویج تعالیم آسمانی مشغول و این خبر بسیار سبب وجد و سرور است زیرا هر عصری را روحی روح این عصر نورانی تعالیم حضرت بهآءاللّه است زیرا مؤسّس وحدت عالم انسانی و مروّج اخوّت عمومی و مبنی بر وحدت علم و دین و تحرّی حقیقت و اینکه دین باید سبب الفت و محبّت و مهربانی در بین بشر گردد و مؤسّس مساوات بین نساء و رجال شود و حامی اقتصاد باشد یعنی سعادت حال جمهور افراد و ترویج معارف عمومی کند تا هر نفسی بقدر امکان از علم بی‌نصیب نماند و نسخ و فسخ تعصّب دینی تعصّب جنسی تعصّب سیاسی تعصّب وطنی و تعصّب اقتصادی و امثال ذلک فرماید تعالیمی که نشر در الواح است در این عصر سبب روشنائی و حیات عالم انسانست هر نفسی بترویج این تعالیم قیام نماید مؤیّد بملکوت اللّه است

حضرت رئیس جمهور آن اقلیم جناب دکتور ویلسن فی‌الحقیقه خدمت بملکوت اللّه مینماید زیرا آرام ندارد و شب و روز میکوشد که حقوق جمیع بشر محفوظ و مصون گردد حتّی مللّهای صغیره مثل ملل کبیره در صون حمایت عدل و حقّ راحت و مستریح گردند این مقصد بسیار عظیم است امیدوارم که خداوند یکتا چنین نفوس را در هر موارد مؤیّد و موفّق گرداند

۷۲

ای دوست حقیقی در دبستان الهی درس و سبق رحمانی خوان و از ادیب عشق تعلّم حقائق و معانی نما اسرار ملکوت جو و از فیوضات لاهوت دم زن

هرچند تحصیل فنون و علوم اعظم منقبت عالم انسانیست ولی بشرط آنکه این نهر متّصل ببحر اعظم شود و از فیض قدم استفاضه کند چون چنین شود هر استاذ بحر بی‌پایان گردد و تلمیذ ینبوع علم و عرفان شود پس اگر علوم دلیل بر جمال معلوم شود فنعم المأمول والّا شاید این قطره سبب گردد و از فیض موفور محروم شود زیرا تکبّر و غرور آرد و قصور و فتور بخشد

علوم حاضره قنطرهٔ حقیقت است پس اگر حقیقت میسّر نگردد از مجاز چه ثمر و اثر تاللّه الحقّ ان لم یکن العلوم سبباً للوصول الی المعلوم فهی خسران مبین

علیک بتحصیل العلوم و التّوجّه الی الجمال المعلوم حتّی تکن آیة الهدی بین الوری و مرکز النّهی فی هذه الدّائرة الّتی تاهت فیها عقول ذوی الحجی الّا من فاز بالأسرار و دخل فی ملکوت الأنوار و اطّلع بالسّرّ المصون و الرّمز المکنون

۷۳

ای دختر ملکوت نامه‌ات رسید و از مضمون معلوم گردید که فکرترا حصر در اقتباس انوار از ملکوت اسرار نموده بودی تا فکر انسان متفرّق است ابداً نتیجه‌ئی نبخشد ولی اگر در یک نقطه فکر جمع شود نتائج عظیمه بخشد

مانند آفتاب که در مرآت مسطّح تأثیر تامّ ندارد ولی چون در مرآت مقعّر یا در مرآت محدّب تجلّی نماید جمیع حرارت در نقطهٔئی جمع شود و آن نقطه از آتش حرقتش بیشتر است پس باید فکر را در نقطهٔئی جمع کرد تا قوّهٔ نافذه گردد

خواسته بودی که در روز رضوان محفلی بیارائی و بزم و جشنی فراهم آری و نفوسیکه در آن روز در آنمحفل اجتماع نمایند بنهایت سرور و حبور بتلاوت الواح پردازند و از من نامهٔئی خواستی که در آن روز بخوانی آن نامه در ذیل است

ای یاران و اماء رحمن امروز روزیست که شمس حقیقت از افق وجود اشراق نمود فجرش ساطع و شعاعش لامع بقوّتیکه ابرهای متراکمه متلاشی شد و در نهایت اشراق از افق عالم طالع و لائح گشت اینست که در کائنات اهتزاز جدیدی مشاهده مینمائید

ملاحظه کنید که دائرهٔ علوم و فنون در اینعصر چه قدر اتّساع یافته و صنایع و بدایع عجیبه چگونه جلوه نموده و قوای فکریّه چگونه ترقّی کرده و اختراعات عظیمه چگونه بظهور آمده

اینعصر حکم صد عصر دارد یعنی اگر آثار صد عصر را جمع نمائی و آثار این عصر را نیز جمع نمائی آثار این یکعصر تفوّق بر آثار صد عصر دارد مثلاً جمیع کتبیکه در اعصار ماضیه تألیف شده جمع نمائی و کتب و رسائلی که در اینعصر تألیف شده آن را نیز جمع نمائی کتب مؤلّفهٔ در اینعصر اضعاف مضاعف کتبی است که در جمیع اعصار ماضیه تألیف شده است ملاحظه نمائید که اشراق نیّر آفاق چه تأثیر در حقائق موجودات نموده

ولکن هزار افسوس که چشمها نابینا و گوشها ناشنوا و عقول و قلوب غافل از این موهبت کبری پس بجان و دل بکوشید تا خفتگان بیدار شوند و کوران بینا گردند و مردگان زنده شوند

۷۴

ای مرغ خوش‌الحان جمال ابهی این دور بدیع حجبات اوهام را خرق فرموده و تعصّبات اهالی شرق را ذمّ و قدح نموده در میان بعضی از ملل شرق نغمه و آهنگ مذموم بود ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّسه تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است

فنّ موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رقّت قلوب مغمومه پس ای شهناز[۳۰] بآوازی جانفزا آیات و کلمات الهی را در مجامع و محافل بآهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان بهیجان آید و تبتّل و تضرّع بملکوت ابهی کند

۷۵

بجان و دل بکوشید تا میان سیاه و سفید الفت اندازید و وحدت بهائی را اثبات کنید که ابداً الوان حکمی ندارد بلکه قلوب حکم دارد الحمد للّه قلوب احبّا متّحد و متّفق است ولو یکی شرقی و یکی غربی یکی جنوبی یکی شمالی یکی آلمانی و یکی فرانسوی یکی ژاپانی یکی امریکانی یکی ابیض یکی اسود یکی احمر یکی اصفر یکی اسمر اختلاف الوان و اختلاف اوطان و اختلاف اجناس در امر بهائی حکمی ندارد بلکه وحدت بهائی بر کلّ غالب جمیع این اوهامات را زائل مینماید

۷۶

ای صاحب قلب روشن تو مانند مردمک چشم می‌مانی که معدن نور است زیرا در دلت نور محبّت اللّه تابیده و توجّه بملکوت اللّه داری

در میان سیاه و سفید در امریکا نفرت شدید است ولی امیدوارم که قوّت ملکوتی التیام و الفت بخشد

نظر برنگ ننمایند نظر بقلب نمایند اگر قلب نورانی آن مقرّب درگاه کبریا است والّا غافل از خدا خواه سفید خواه سیاه

۷۷

ای کنیز محترمهٔ الهی نامهٔ تو از لوزانجلیز رسید شکر کن خدا را که موفّق بخدمت شدی و سبب انتشار وحدت عالم انسانی گشتی تا ظلمات اختلاف بین بشر زائل گردد و خیمهٔ اتّحاد ملل در جمیع اقالیم سایه افکند والّا راحت و آسایش و صلح و سلام عمومی مستحیل است و این عصر نورانی مقتضی و مستدعی آن در هر قرنی باقتضای آن قرن امری مؤیّد در این عصر نورانی وحدت عالم انسانی مؤیّد هر نفسی خدمت باین وحدت نماید البتّه موفّق و مؤیّد گردد

امّیدوارم که در محافل بلحن خوشی ترانه نمائی و سبب سرور و فرح کلّ گردی

۷۸

ایّها الطّاهر القلب زکیّ النّفس بدیع الخلق جمیل الوجه قد وصل تصویرک الشّمسی و شبهک الجسمی فی ابدع هیئة و احسن انعکاس لأنّک اسمر الخلق ولکن ابیض الخلق کانسان العین اسمر اللّون ولکن معدن النّور الکاشف للکون

انّی ما نسیتک و لا انساک اسأل اللّه ان یجعلک آیة الموهبة بین البریّة یتنوّر وجهک بأنوار الألطاف من الرّبّ الرّؤف و یختارک لحبّه فی هذا العصر الفائق علی جمیع القرون و الأعصار

۷۹

شخص محترما تألیف شما بشارت غنا[۳۱]را مطالعه نمودم فی‌الحقیقه آراء سدیدی در آن بجهت آسایش عالم انسانی ملاحظه شد

مختصر اینست در تعالیم بهآءاللّه مواساتست و این اعظم از مساواتست مساوات امریست مجبوری ولکن مواسات امریست اختیاری

کمال انسان بعمل خیر اختیاریست نه بعمل خیر اجباری و مواسات خیر اختیاریست و آن اینست که اغنیا بفقرا مواسات نمایند یعنی انفاق بر فقرا کنند ولی بمیل و اختیار خویش نه اینکه فقرا اغنیا را اجبار نمایند زیرا از اجبار اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر مختل شود ولی مواسات که آن انفاق اختیاریست سبب راحت عالم انسانیست سبب نورانیّت عالم انسانیست و سبب عزّت عالم انسانیست

چنانکه آثار خیریّهٔ آن جناب در سیاحت شهرهای امریک مشاهده شد در بعض دارالفنون‌ها و انجمنهای صلح و در ترویج معارف لهذا در حقّ شما دعا نمایم که همواره مشمول بالطاف و برکت آسمانی باشید و سبب اعمال خیریّه در شرق و غرب گردید تا در ملکوت الهی مانند شمع روشن گردید و عزّت و حیات ابدیّه یابید و از افق ابدی مانند ستاره بدرخشید

۸۰

ای متوجّه الی اللّه نامه‌ات رسید از مضمون معلوم گردید که آرزوی خدمت فقرا داری چه آرزوئی بهتر از این آرزو نفوس ملکوتی نهایت آمالشان اینست که موفّق بخدمت فقرا شوند و دلداری از فقرا بکنند و نوازش ضعفا بنمایند و از وجودشان ثمری حاصل گردد خوشا بحال تو که چنین آرزوئی داری

بدو اولاد خود از قبل من نهایت نوازش و دلداری مجرا دار مکاتیب آنان رسید ولی چون فرصت ندارم مکاتیب علیحده نوشتن ممکن نه تو بالنّیابه از من نهایت مهربانی را مجرا دار

۸۱

نفوسی که در ایّام جنگ بخدمت فقرا پرداختند و در صلیب احمر بودند خدماتشان در ملکوت الهی بسیار مقبول و سبب حیات ابدی آنانست بآنان بشارت دهید

۸۲

ای ثابت بر پیمان نامه‌ات رسید در حقّ آن شخص محبوس همّتی نمودی بلکه انشآءاللّه مثمر ثمری گردد ولکن باو بگو کلّ اهل عالم در زندان طبیعت مسجونند سجنی که الی‌الأبد برقرار است حال اگر تو در زندان موقّت گرفتاری محزون مباش امیدوارم که از زندان طبیعت رهائی یابی و بایوان حیات ابدیّه رسی شب و روز دعا نما و طلب عفو و مغفرت نما قدرت الهیّه هر مشکلی را حلّ نماید

۸۳

بقرینهٔ محترمه‌ات از قبل عبدالبهآء تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دار و بگو که نوازش مسجونین و تربیتشان و تعلیمشان بسیار امر مهمّی است لهذا چون در این خصوص همّت نمودی و بعضی از مسجونین را بیدار کردی و سبب توجّهشان بملکوت اللّه شدی این امر مبرور بسیار مقبول البتّه در این خصوص مداومت نما بدو شخص محبوس در سان‌کانتان از قبل من مهربانی ابلاغ دار که حبس‌خانه از برای نفوس عاقله مدرسهٔ تهذیب و تعلیم است باید بجان و دل بکوشید تا در تهذیب اخلاق و تحصیل علوم نفوس شهیری شوید

۸۴

ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات رسید و مضمون معلوم گردید

در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانیست و این اتّحاد و اتّفاق موقّت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرّر و محتوم است

ولکن ازدواج اهل بها باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب بیک طلعت بیمثال زنده بیک روح‌اند و روشن از یک انوار این روابط روحانیّه است و اتّحاد ابدیست و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند ارتباط و اتّحاد و اتّفاق چون از حیثیّت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است لهذا ابدیست امّا اگر اتّحاد مجرّد از حیثیّت جسم باشد البتّه موقّت است و عاقبت مفارقت محقّق

پس باید اهل بها چون رابطهٔ ازدواج در میان آید اتّحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه‌ئی از نور محبّت اللّه است

و همچنین اگر نفوسی مؤمن حقیقی شوند ارتباط روحانی یابند و مظهر محبّت رحمانی گردند و کل سرمست جام محبّت اللّه شوند البتّه آن اتّحاد و ارتباط نیز ابدیست یعنی نفوسیکه از خود بگذرند و از نقایص عالم بشری تجرّد یابند و از قیود ناسوتی منصرف گردند البتّه پرتو انوار وحدت الهی بتابد و جمیع در عالم ابدی وحدت حقیقی یابند

۸۵

امّا مسئلهٔ تزوّج بموجب شریعت اللّه اوّل باید که شما یکی را بپسندید بعد برضایت پدر و مادر مرهون قبل از انتخاب شما آنان حقّ مداخله ندارند

۸۶

عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلّق خاطر بین جهتین ولی باید نهایت دقّت بنمایند و بر اخلاق همدیگر واقف شوند و عهد وثیق ارتباط ابدی حاصل شود و مقصد الفت و رفاقت و وحدت و حیات سرمدی باشد...

عقد حقیقی بهائیان اینست که باید بین طرفین روحاً جسماً التیام تام حاصل گردد تا در جمیع عوالم الهی اتّحاد ابدی داشته باشند و حیات روحانی یکدیگر را ترقّی دهند اینست عقد بهائی

۸۷

ای یادگار آن فدائی جمال مبارک خبر پرمسرّت اقتران شما بورقهٔ نورانیّه در این روزها رسید و انجمن الهی را نهایت سرور و فرح حاصل شد بدرگاه حضرت احدیّت عجز و لابه گشت که این اقتران سبب سرور قلوب دوستان گردد و الفت ابدی باشد و نتائج و ثمرات سرمدیّه حصول پذیرد

هر ضرری از افتراق حاصل گردد امّا از اقتران کائنات همواره نتائج ممدوحه حاصل شود اقتران در ذرّات موجودات سبب ظهور فضل و موهبت رحمانست و هر چه رتبه بالاتر رود اهمّیّت اقتران عظیمتر گردد سبحان الّذی خلق الأزواج کلّها ممّا تنبت الأرض و من انفسهم و ممّا لا یعقلون[۳۲] علی‌الخصوص اقتران انسان بانسان بالأخصّ اگر بمحبّت حضرت یزدان شود وحدت اصلیّه جلوه نماید و محبّت رحمانیّه تأسّس جوید یقین است این اقتران سبب ظهور الطاف حضرت رحمان شود لهذا تهنیت گوئیم و تبریک نمائیم و از عون و عنایت جمال مبارک رجا کنیم که این جشن سبب سرور کلّ باشد و این بزم بوحدت آسمانی تزیین یابد

الهی الهی هذان القمران قد اقترنا فی حبّک و اتّحدا فی عبودیّة عتبة تقدیسک و اتّفقا علی خدمة امرک فاجعل هذا الاقتران تجلّیاً من فیوضاتک یا ربّی الرّحمن و اشراقاً من انوار موهبتک یا کریم یا منّان حتّی یتفرّع هذه الدّوحه بفروع خضلة نضلة ریّانة بفیض سحاب موهبتک

انّک انت الکریم انّک انت العظیم انّک انت الرّحمن الرّحیم

۸۸

ای دو اولاد عزیز من اقتران شما چون بسمع من رسید بی‌نهایت ممنون و مسرور شدم که الحمد للّه آن دو طیر باوفا در یک آشیانه لانه نمودند و از خدا خواهم که یک عائلهٔ محترمه‌ئی تشکیل نمایند زیرا اهمّیّت ازدواج بجهت تشکیل یک عائلهٔ پربرکت است تا در کمال مسرّت مانند شمعها عالم انسان را روشن نمایند زیرا روشنائی اینعالم بوجود انسانست اگر در اینجهان انسان نبود مانند شجر بی‌ثمر بود حال امیدوارم که آن دو نفس مانند یک شجر گردند و از رشحات ابر عنایت طراوت و لطافت حاصل نمایند و پر شکوفه و ثمر گردند تا الی‌الأبد این سلاله باقی و برقرار ماند

و علیکما البهآء الأبهی

۸۹

ای ثابت بر پیمان نامه‌ئی که بتاریخ ۲ می ۱۹۱۹ مرقوم نموده بودی رسید حمد کن خدا را که در مواقع امتحان ثابت و راسخی و متوسّل بملکوت ابهی از هیچ بلائی متزلزل نگردی و از هیچ مشقّتی قصور و فتور نیاری تا انسان بامتحان نیفتد زر خالص از زر مغشوش ممتاز نگردد عذاب آتش امتحان است که زر خالص در آن رخ برافروزد و مغشوش سوخته و سیاه گردد حال تو الحمد للّه در امتحان ثابت و راسخی ابداً متزلزل نمیشوی

اگر حرمت از تو بیزار گشته الحمد للّه جمال ابهی از تو راضی است و در نهایت عنایت و التفات با وجود این تا توانی با حرمت مدارا کن شاید منقلب گردد و قلبش منوّر شود انفاقی که بجهت تبلیغ نمودی بسیار مقبول این انفاق در ملکوت الهی الی‌الأبد مذکور زیرا سبب نشر نفحات است و اعلاء کلمة اللّه

۹۰

الهی الهی انّ امتک هذه تتضرّع الیک و تتوکّل علیک و تتوجّه الیک طالبة شمول الطافک الرّحمانیّة و ظهور اسرارک الرّوحانیّة و سطوع انوارک السّبحانیّة

ربّ ربّ نوّر بصیرة قرینی و اشرح صدره بنور معرفتک و اجذب فؤاده الی جمالک المبین و بشّر روحه بظهور نورک المنیر

ربّ اکشف عن بصره الغطآء و اجزل علیه العطآء و اسکره من صهبآء محبّتک بین الوری و اجعله من ملائکتک یمشی علی الأرض و روحه متطائر فی السّمآء و اجعله سراجاً یتلألأ بنور عرفانک بین الملأ

انّک انت الکریم العزیز الوهّاب

۹۱

ایّتها المبتهلة الی ملکوت اللّه طوبی لک بما انجذب قلبک الی جمال اللّه و تنوّر بنور العرفان و اشرق فیه شعاع الملکوت اعلمی انّ اللّه معک فی کلّ الأحوال و یحفظک من شئون الدّنیا و یجعلک خادمة فی کرمه العظیم...

امّا قرینک الکریم یقتضی ان تعامله احسن معاملة و تواظبی علی رضائه و المداراة معه فی کلّ الأحوال حتّی یری بأنّک بتوجّهک الی ملکوت اللّه زادت رأفتک معه و محبّتک له و مراعاتک لرضائه فی کلّ حال

و انّی اتضرّع الی اللّه ان یجعلک مستقیمة علی حبّ اللّه و ناشرة لنفحات القدس فی تلک البقاع

۹۲

ای دو مؤمن باللّه خداوند بی‌مانند زن و مرد را آفریده که با یکدیگر در نهایت الفت آمیزش نمایند و زندگانی کنند و حکم یک جان داشته باشند زن و مرد دو رفیق و انیس هستند که باید در غم یکدیگر باشند

چون چنین باشند در نهایت خوشی و شادمانی و آسایش دل و جان در این جهان زندگانی کنند و در ملکوت آسمانی مظهر الطاف الهی گردند والّا در غایت تلخی عمر بسر برند و هر دم آرزوی مردن نمایند و در جهان آسمانی نیز شرمسار باشند

پس بکوشید که با یکدیگر مانند دو کبوتر در آشیان آمیزش دل و جان نمائید اینست خوشبختی در دو جهان

۹۳

ای کنیز خدا هر زنی که کنیز خدا گردد آن فخر امپراطورهای عالم است زیرا منسوب بخداست و سلطنتش ابدی است امّا امپراطوریسهای عالم آنانرا یک مشت خاک نام و نشان نگذارد یعنی بمجرّد اینکه زیر یک مشت خاک روند محو و نابود گردند ولکن کنیزان ملکوتی سلطنت ابدی دارند قرون و اعصار در آنان تأثیری ندارد

مثلاً ملاحظه کن که از زمان مسیح تا بحال چه قدر امپراطوریسها آمده که هر یک سرور یک اقلیم بودند ولی حال نه نامی و نه نشانی ولکن مریم مجدلیّه یک کنیز قروی خدا بود هنوز ستاره‌اش از افق عزّت ابدیّه میدرخشد پس تا توانی بکوش که کنیز خدا باشی

ستایش از کنونشن نموده بودی این کنونشن بعد اهمّیّت پیدا خواهد نمود زیرا خدمت بملکوت الهی و وحدت عالم انسانی مینماید مروّج صلح عمومی است و مؤسّس وحدت عالم انسانی نفوس را از تعصّبات دینی و جنسی و ترابی نجات میدهد و در سایهٔ خیمهٔ یک‌رنگ الهی منزل و مأوی میبخشد پس شکر کن خدا را که در این کنونشن حضور یافتی و استماع تعالیم الهی نمودی

۹۴

ای کنیزان جمال ابهی نامهٔ شما رسید و از قرائت آن سطور سرور موفور حاصل گشت الحمد للّه اماء رحمن انجمنی آراستند که درس تبلیغ بخوانند و بنشر نفحات اللّه پردازند و در فکر تربیت اطفال باشند

امّا این محفل باید روحانی محض باشد یعنی مذاکرات باید بیان حجج بالغه و براهین واضحه و ادلّهٔ قاطعه بر طلوع شمس حقیقت باشد و همچنین آنچه سبب تربیت بنات و تعلیم علوم و آداب و حسن سلوک و حسن اخلاق و عفّت و عصمت و ثبات و استقامت و قوّت عزم و ثبوت نیّت و ادارهٔ منزل و تربیت اطفال و آنچه از لوازم و ضروریّات بناتست تا این بنات در حضن کمالات و حجر حسن اخلاق تربیت شده وقتی که امّهات گردند اطفال خویش را باحسن آداب و اخلاق از صغر سنّ تربیت نمایند

حتّی آنچه سبب صحّت بدن و قوّت بنیه و صیانت اطفال از عروض امراض است تحصیل نمایند

و چون کار چنین حسن انتظام یابد هر یک از اطفال نهال بیهمال جنّت ابهی شود

۹۵

ای اماء رحمن محفل رحمانی که در آن مدینهٔ نورانی تأسیس نمودید بسیار بجا و مجری بود فی‌الحقیقه همّتی نمودید و گوی سبقتی ربودید و بعتبهٔ کبریا بعبودیّتی قیام نمودید و بموهبتی رسیدید حال باید بکمال همّت و روحانیّت در آن محفل نورانی جمع شوید و ترتیل آیات کتاب مبین نمائید و بذکر حقّ مشغول گردید و بیان حجج و براهین نمائید و در هدایت نساء آندیار بکوشید و بتربیت بنات و اطفال پردازید تا امّهات از صغر سنّ اولاد را بترتیب تام تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند و بفضائل عالم انسانی دلالت نمایند و از صدور حرکات مذمومه منع کنند در آغوش تربیت بهائی پرورش دهند و تا آنکه طفلان نورسیده از ثدی معرفت اللّه و محبّت اللّه شیر بنوشند و نشو و نما نمایند و حسن سلوک و علوّ فطرت و همّت و عزم و حزم در امور و استقامت در هر کار و علوّیّت افکار و حبّ ترقّی و بلندی همّت و عفّت و عصمت آموزند تا هر کاری که شروع نمایند از عهده برآیند

زیرا در خصوص تربیت اطفال امّهات باید نهایت اهمّیّت بدهند و همّت بگمارند زیرا شاخه تا تر و تازه است هر نوع تربیت نمائی تربیت شود پس امّهات باید طفلان خوردسال را مانند نهالها که باغبان می‌پرورد پرورش دهند شب و روز بکوشند که در اطفال ایمان و ایقان و خشیت رحمن و محبّت دلبر آفاق و فضائل اخلاق و حسن صفات تأسّس یابد مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید و تطییب خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بیفائده صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید و بوسائط معقوله حتّی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست زیرا بکلّی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد

۹۶

ای اماء رحمن شکر کنید جمال قدم را که در این قرن اعظم و عصر منوّر محشور شدید شکرانهٔ این الطاف اینکه در عهد و میثاق قوّت استقامت بنمائید و بموجب تعالیم الهی و شریعت مقدّسه حرکت نموده اطفال را از سنّ طفولیّت از ثدی تربیت کلّیّه شیر دهید و پرورش نمائید تا آداب و سلوک بموجب تعالیم الهی از سنّ شیرخواری در طبیعت و طینت اطفال رسوخ تام پیدا نماید

زیرا اوّل مربّی و اوّل معلّم امّهاتند که فی‌الحقیقه مؤسّس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفالند

۹۷

اساس متین دین اللّه را ارکان مبین مقرّر و مسلّم است رکن اعظم علم و دانائی است و عقل و هوشیاری و اطّلاع بر حقائق کونیّه و اسرار الهی

لهذا ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یاران است پس باید آن انجمن رحمانی و آن محفل روحانی بتمام قوّت در تربیت اطفال کوشند تا بآداب الهی و روش و سلوک بهائی از خوردسالی تربیت شوند و مانند نهال بماء سلسال وصایا و نصایح جمال مبارک نشو و نما کنند

۹۸

اگر مربّی نباشد جمیع نفوس وحوش مانند و اگر معلّم نباشد اطفال کلّ مانند حشرات گردند

اینست که در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همّت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در اینخصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند

۹۹

در خصوص اطفال مرقوم نموده بودی باید از بدایت اطفال را بتربیت الهی پرورش داد و همواره بذکر حقّ متذکّر نمود تا محبّت اللّه در طینت آنان ثبوت و قرار یابد و با شیر امتزاج نماید

۱۰۰

این اطفال را تربیت بهائی خواهم تا در ملک و ملکوت ترقّی نمایند و سبب سرور دل و جان تو گردند

در آینده اخلاق عمومی بسیار فاسد گردد باید اطفال را تربیت بهائی نمود تا سعادت دو جهان یابند والّا در زحمت و مشقّات افتند زیرا سعادت عالم انسانی باخلاق رحمانیست

۱۰۱

ای نفوس مطمئنّه از نصوص الهیّه چه در کتاب اقدس و چه در سائر الواح اینست که باید پدر و مادر اطفال خویش را تعلیم آداب و علوم نمایند یعنی علوم بقدر لزوم تا طفلی بی‌سواد نماند خواه از اناث و خواه از ذکور و اگر چنانچه پدر قصور نماید باید اجبار گردند و اگر چنانچه عاجز باید بیت العدل تکفّل تعلیم آن اطفال را بنماید در هر صورت نباید طفل بی‌تعلیم ماند این از جمله فرائض قطعیّه است که اهمال در آن سبب قهر و غضب الهی میشود

۱۰۲

ای یاران حقیقی جمع بشر نوع انسان بمثابهٔ اطفال دبستانند و مطالع نور و مظاهر وحی ربّ غفور ادیب عجیب جلیل و مربّی بی نظیر و مثیل در دبستان حقائق این فرزندان را بتعالیم الهی تربیت نمایند و در آغوش عنایت پرورش دهند تا در جمیع مراتب ترقّی نموده مظاهر مواهب گردند مرکز سنوحات رحمانیّه شوند و مجمع کمالات انسانیّه در کلّ شئون صوری و معنوی پنهان و عیان جسمانی و روحانی ترقّی نمایند و عالم فانی را آئینهٔ جهان‌نمای جهان جاودانی کنند

پس ای دوستان حقّ شمس حقیقت چون در این دور عظیم در اشرف نقطهٔ اعتدال ربیعی طلوع نمود و بر آفاق اشراق کرد چنان حشر و نشری نماید و شور و ولوله‌ئی در اطباق وجود اندازد و چنان نشو و نمائی ببخشد و چنان تابشی بتابد و ابر عنایتش چنان ببارد و باران رحمتش چنان ریزشی بنماید و دشت و صحرا چنان گل و ریاحینی برویاند که غبرا جنّت ابهی گردد و روی زمین بهشت برین شود و بسیط خاک چون محیط افلاک شود عالم وجود عرصهٔ محمود شود نقطهٔ تراب مطلع الطاف ربّ الأرباب گردد

پس ای احبّای الهی جهد بلیغ نمائید تا شما مظهر این ترقّیات و تأییدات گردید و مرکز سنوحات رحمانیّت شوید و مشرق انوار احدیّت گردید و مروّج مواهب مدنیّت شوید و در آن کشور رهبر کمالات انسانیّت گردید ترویج علوم و معارف نمائید و در ترقّی بدائع و صنائع کوشید تعدیل اخلاق نمائید و بخلق و خوی سبقت بر اهل آفاق جوئید اطفال را از سنّ شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل بپرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره‌مند نمائید و از هر صنائع بدیع نصیب بخشید پرهمّت نمائید و متحمّل مشقّت کنید اقدام در امور مهمّه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید

۱۰۳

تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب عالم انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمان زیرا اسّ اساس فضائل عالم انسانیست و سبب تدرّج باوج عزّت جاودانی چون طفل در کودکی تربیت شود مانند نهال در جویبار علم و دانش بعنایت باغبان گلشن احدیّت از زلال معانی بنوشد و البتّه پرتو شمس حقیقت گیرد و بشعاع و حرارتش در گلشن وجود طراوت و لطافت بی‌نهایت یابد

پس ادیب باید طبیب باشد یعنی اطفال را تعلیم دهد و اخلاق را تعدیل نماید علم و دانش آموزد و بخلق و خوی ربّانی پرورش دهد طبیب اخلاق باشد تا ابناء آفاق را از علل و امراض روحانی معالجه نماید

اگر در این مورد عظیم همّت جلیله مبذول شود عالم انسانی زینت دیگر یابد و نورانیّت دیگر حاصل نماید جهان ظلمانی نورانی شود و عالم امکانی بهشت جاودانی گردد حتّی دیوان فرشتگان شوند و گرگان شبان اغنام گردند و کلاب غزالان برّ وحدت شوند و درندگان چرندگان شوند و مرغان تیزچنگ خوش نغمه و آهنگ گردند

زیرا حقیقت انسانیّه خطّ فاصل بین الظّلّ و النّور و مجمع البحرین[۳۳]و نهایت قوس نزول[۳۴]است لهذا استعداد جمیع مراتب دارد بتربیت اکتساب فضائل کند و از عدم تربیت در اسفل درجات نقائص ماند

هر طفلی ممکنست که سبب نورانیّت عالم گردد و یا سبب ظلمانیّت آفاق شود لهذا باید مسئلهٔ تربیت را بسیار مهم شمرد اطفال را از کودکی از پستان محبّت اللّه شیر داد و در آغوش معرفت اللّه تربیت نمود تا نورانی گردند رحمانی شوند علم و دانش آموزند و خلق و خوی فرشتگان یابند

حال چون شما باین خدمت مقدّسه معیّن شده‌اید البتّه باید نهایت همّت مجری دارید تا آن مدرسه بجمیع شئون و مراتب شهیر آفاق گردد و سبب عزّت کلمة اللّه شود

۱۰۴

ای احبّای الهی و اماء رحمان جمهور عقلا بر آنند که تفاوت عقول و آراء از تفاوت تربیت و تعلیم آدابست یعنی عقول در اصل متساویست ولی تربیت و تعلیم آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین این تفاوت در فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و امتیاز ذاتی از برای نفسی نیست...

انبیا نیز تصدیق این رأی را میفرمایند که تربیت نهایت تأثیر در بشر دارد ولی میفرمایند عقول و ادراکات در اصل و در فطرت نیز متفاوتست و این امر بدیهی است قابل انکار نه چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم‌سنّ و هم‌وطن و هم‌جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت یکی ترقّی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطیء گیرد و یکی در نهایت درجهٔ تدنّی ماند خزف هرچه تربیت شود لؤلؤ لألاء نگردد و سنگ سیاه گوهر جهانتاب نشود و حنظل و زقّوم[۳۵] بتعلیم و تربیت شجرهٔ مبارکه[۳۶] نگردد یعنی تربیت گوهر انسانیرا تبدیل نکند ولکن تأثیر کلّی نماید و بقوّهٔ نافذه آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندمج و مندرج بعرصهٔ ظهور آرد تربیت دهقان حبّه را خرمن کند و همّت باغبان دانه را درخت کهن نماید لطف ادیب اطفال دبستانرا باوج رفیع رساند و عنایت مربّی کودک حقیر را بر سریر اثیر نشاند پس واضح و مبرهن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوتست و تربیت را نیز حکمی عظیم و تأثیری شدید

۱۰۵

امّا تفاوت بین مدنیّت طبیعیّه که الیوم منتشر است و بین مدنیّت الهیّه که از نتائج بیت العدل خواهد بود فرق اینست که مدنیّت طبیعیّه بقوّهٔ قوانین جزائیّه و قصاص رادع و مانع خلق از ارتکاب قبایح اعمال گردد و با وجود این اینست که ملاحظه مینمائی که قوانین مجازات و احکام زجریّه متّصل در انتشار است و ابداً قانون مکافاتی در میان نه و در جمیع شهرهای اوروپ و امریک ابنیهٔ واسعهٔ حبسخانه‌ها بجهت زجر ارباب جرائم تأسیس و بنا شده است

امّا مدنیّت الهیّه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرائم ننماید الّا افراد نادره که آن ابداً حکم ندارد پس فرق است در اینکه نفوس را از قبایح و جرائم بواسطهٔ زجر و قصاص و شدّت انتقام منع نمائیم و یا آنکه چنان تربیت کنی و نورانیّت بخشی و روحانیّت بدهی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرائم اجتناب نمایند بلکه نفس جرائم را نقمت کبری و جزاء عظیم شمرند و منجذب فضائل عالم انسانی شوند و در آنچه سبب نورانیّت بشر است و ترویج صفاتی که مقبول درگاه کبریاست جانفشانی کنند

پس ملاحظه نما که در بین مدنیّت طبیعی و مدنیّت الهیّه چه قدر فرق و امتیاز است مدنیّت طبیعی بزجر و قصاص بشر را مانع از اذیّت و ضرر گردد و از ارتکاب جرائم بازدارد ولی مدنیّت الهیّه چنان تربیت نماید که نفوس بشریّه بدون خوف از جزا اجتناب از اجرام کنند و نفس جرم نزد آنان اعظم عقوبت گردد و بنهایت جذب و وله باکتساب فضائل انسانی و ما به التّرقّی بشری و آنچه سبب نورانیّت عالم انسانیست پردازند

۱۰۶

تعلیم اطفال و تربیت نونهالهای جنّت ابهی از اعظم خدمات درگاه کبریاست تا مانند لآلی موهبت در صدف تربیت بفیض هدایت پرورش یافته زینت اکلیل عزّت ابدیّه گردند

ولی قیام باین خدمت بسیار مشکلست و از عهده برآمدن مشکلتر امیدوارم که آن جناب موفّق باین خدمت عظمی گردند و از عهده برآیند تا مظهر موهبت کبری شوند تا جمیع اطفال بتربیت الهیّه تربیت شده خلق و خویشان مانند نفحات گلشن ابهی معطّر گردد و مشامّ آفاق را معنبر کند

۱۰۷

امید عبدالبهآء چنانست که آن نورسیدگان در دبستان عرفان نزد ادیب عشق چنان تربیت و پرورش یابند و در مقامات معنوی معانی و اسرار آموزند که هر یک در جنّت ابهی مانند عندلیب گویا گلبنگ اسرار بلند کند و به راز و نیاز پردازد

۱۰۸

مسئلهٔ اخلاقرا بسیار اهمّیّت بدهید جمیع آباء و امّهات باید اطفالرا متمادیاً نصحیت کنند و بر آنچه سبب عزّت ابدیّه است دلالت نمایند

اطفال مدرسه را از صغر سنّ بنطقهای مکمّل دلالت نمائید که در اوقات فرصت و راحت مشغول بنطق فصیح گردند و بیان بلیغ نمایند

۱۰۹

ای مظاهر الطاف الهی درین دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم فنون و معارفست و بنصّ صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه‌ئی مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند

لهذا هر نفسی که انفاق درین مورد نماید شبهه نیست که مقبول درگاه احدیّت شود و مورد تحسین و تمجید ملأ اعلی گردد

چون در این امر عظیم شما جهد بلیغ مبذول داشتید لهذا امید چنین که مکافات از ربّ الآیات البیّنات حصول یابد و مشمول لحظات عین رحمانیّت گردید

۱۱۰

و امّا ترتیب مدرسه باید اطفال اگر ممکن یک نوع لباس بپوشند ولو قماش تفاوت داشته باشد اگرچه بهتر آن است که از یک قماش باشد ولی اگر ممکن نه ضرری نه و تلامذه باید در نهایت طهارت و نظافت باشند هرچه نظافت بیشتر بهتر و موقع مدرسه در جائی باید باشد که هوا در نهایت لطافت باشد و حسن آداب تلامذه را باید بغایت دقّت نمود و اطفال را تشویق و تحریص بر فضائل عالم انسانی کرد تا از صغر سنّ بلندهمّت و پاک‌دامن و خوش‌سلوک و طیّب و طاهر تربیت شوند و در امور عزم شدید و نیّت قویّ حاصل نمایند از هزل در کنار باشند و در هر مقصد عزم صمیمی داشته باشند تا در هر موردی ثبات و استقامت کنند

تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است طفل طیّب و طاهر و خوش‌طینت و خوش‌اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی‌ادب کثیف بداخلاق ولو در جمیع فنون ماهر گردد زیرا طفل خوش‌رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بداخلاق فاسد و مضرّ است ولو عالم ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نور علی نور گردد

اطفال مانند شاخهٔ تر و تازه‌اند هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند باری در بلندی همّت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون ببلوغ رسند مانند شمع برافروزند و به هوی و هوس که شیوهٔ حیوان نادان است آلوده نگردند بلکه در فکر عزّت ابدیّه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند

۱۱۱

اسّ اساس سیّئات نادانی و جهالت است لهذا باید باسباب بصیرت و دانائی تشبّث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی بآفاق داد تا در دبستان انسانی تخلّق باخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنّم و عذابی کثیف‌تر از صفات موجب عتاب نیست

تا تربیت بدرجه‌ئی رسد که قطع حلقوم گواراتر از کذب مشئوم شود و زخم سیف و سنان آسان‌تر از غضب و بهتان گردد

آتش غیرت برافروزد و خرمن هوا و هوس بسوزد هر یک از یاران الهی رخش باخلاق رحمانی چون مه تابان بدرخشد و نسبتشان بآستان الهی حقیقی گردد نه مجاز اساس بنیان شود نه طراز ایوان

لهذا باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد تعلیم و تعلّم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سنّ در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیاد رحمانی بنیاد گردد

این مسئلهٔ تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهمّ شمرید که از اسّ اساس الهی است

که بلکه انشآءاللّه از دبستانهای الهی اطفال نورانی باشرف کمالات انسانی مبعوث گردند و سبب نورانیّت ایران بلکه عموم امکان شوند

تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمی‌شود اگر الیوم اندکی متنبّه گردد بعد از ایّامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیّت این اساس متین را بنهند زیرا تا شاخ تازه و تر است بکمال سهولت مستقیم و راست گردد

مقصود اینست که اسّ اساس الهی اخلاق رحمانیّت است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقّی عالم بشریّت است در این قضیّه باید احبّای الهی نهایت اهمّیّت و غیرت را مبذول دارند

۱۱۲

در این امر مبارک مسئلهٔ ایتام بسیار اهمّیّت دارد ایتام را باید نهایت نوازش نمود و پرورش داد و تعلیم کرد و تربیت نمود علی‌الخصوص تعالیم حضرت بهآءاللّه بقدر امکان بهر یتیمی باید تعلیم کرد

از خدا خواهم که اطفال ایتام را پدر و مادر مهربان باشی و بنفحات روح القدس آنان را زنده نمائی تا ببلوغ رسند و هر یک عالم انسانی را خادم حقیقی گردند بلکه شمع روشن شوند

۱۱۳

ای امةاللّه ... باید امّهات را تعلیمات الهیّه داد و نصایح مؤثّره کرد و تشویق و تحریص تربیت کودکان نمود زیرا اوّل مربّی اطفال امّهاتند آنها باید در بدایت طفل رضیع را از ثدی دین اللّه و شریعت اللّه شیر دهند تا محبّت اللّه با شیر اندر آید و با جان برون رود

و تا امّهات تربیت اطفال ننمایند و تأسیس آداب الهیّه نکنند من‌بعد تربیت نتایج کلّیّه نبخشد محافل روحانیّه باید بجهت تربیت اطفال تعالیم منتظمه بجهت امّهات ترتیب دهند که چگونه طفل را باید از سنّ شیرخوارگی تربیت نمود و مواظبت کرد و آن تعلیمات را بجمیع امّهات دستورالعمل دهند تا همهٔ مادرها اطفال را بموجب آن تعالیم تربیت نمایند و پرورش دهند

و تازه‌نهالان گلشن محبّت اللّه از حرارت شمس حقیقت و نسیم نوبهار الهی و تربیت امّهات نشو و نما نموده هر یک در جنّت ابهی شجرهٔ پرثمره‌ئی گردند و از فیض ربیع در این موسم بدیع طراوت و لطافت بی‌نهایت یابند

۱۱۴

ای مادران مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکانست بآداب کمال انسانیّت و ثوابی اعظم از این تصوّر نتوان نمود

۱۱۵

ای دو کنیز عزیز الهی انسان آنچه بلسان گوید باید باعمال و افعال اثبات کند اگر ادّعای ایمان نماید باید بموجب تعالیم ملکوت ابهی عمل نماید

الحمد للّه شما باعمال قول خویش را ثابت نمودید و بتأییدات الهیّه موفّق شدید و اطفال بهائی را جمع نموده در بامداد تعلیم مناجات میدهید این عمل بسیار مقبول و سبب سرور قلوب که آن اطفال هر صبح توجّه بملکوت نموده بذکر حقّ مشغول گردند و در نهایت ملاحت و حلاوت مناجات کنند

آن اطفال بمثابهٔ نهالند و این تعلیم و مناجات مانند باران که طراوت و لطافت بخشد و بمثابهٔ نسیم محبّت اللّه که باهتزاز آرد

طوبی لکم و حسن مآب

۱۱۶

ای دختر ملکوت نامه‌هایت رسید و از مضمون معلوم گردید که والدهٔ محترمه‌ات صعود بجهان پنهان نموده و تنها مانده‌ئی و آرزویت خدمت پدر عزیز است و خدمت بملکوت اللّه متحیّری که بکدام پردازی البتّه بخدمت پدرت پرداز و در این ضمن هر وقت فرصت یافتی بنشر نفحات اللّه مشغول شو

۱۱۷

ای عزیز عبدالبهآء پسر آن پدر باش و ثمر آن شجر زادهٔ عنصر جان و دل او باش نه همین آب و گل پسر حقیقی آنست که از عنصر روحانی انسان منشعب گردد از خدا خواهم که در جمیع اوقات موفّق و مؤیّد باشی

۱۱۸

ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان انسان را امتیاز از حیوان بچند چیز است اوّل صورت رحمانیّت است و مثال نورانیّت چنانچه در تورات میفرماید لنعملنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا[۳۷] این صورت رحمانیّت عبارت از جمعیّت صفات کمالیّه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیّه نماید و از اعظم صفات کمالیّه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیّت از شمس حقیقت تجلّی بر مرایای عقول و نفوس نماید

عبدالبهآء را آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم معلّم اوّل شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سردفتر دانائی گردید

۱۱۹

اطفال بهائی باید در تحصیل علوم و فنون از سائر اطفال ممتاز باشند زیرا مشمول نظر عنایتند

آنچه اطفال دیگر در مدّت یک سال تحصیل نمایند تازه‌نهالان جنّت عرفان کودکان بهائی باید در مدّت یک ماه تحصیل کنند آرزوی دل و جان عبدالبهای مهربان این است که نورسیدگان بهائی هر یک در علم و عرفان شهیر آفاق گردند و البتّه نهایت همّت و سعی و غیرت در تحصیل علوم و فنون خواهند نمود

۱۲۰

ای اطفال عزیز من نامهٔ شما رسید و لکن چنان فرحی حاصل شد که بتحریر و تقریر نیاید که الحمد للّه قوّهٔ ملکوت الهیّه چنین اطفالی تربیت نموده که از سنّ طفولیّت آرزوی تربیت بهائی دارند تا از صغر سنّ بخدمت عالم انسانی پردازند

نهایت آمال و آرزوی من اینست که شما که اطفال منید چنانکه باید و شاید بموجب تعالیم حضرت بهآءاللّه تربیت بهائی شوید و هر یک عالم انسانی را شمعی نورانی گردید و در خدمت عموم بشر جانفشانی نمائید از راحت و آسایش خویش بگذرید تا سبب آسایش عالم آفرینش گردید

امیدم چنانست که چنین گردید و سبب سرور و شادمانی من در ملکوت الهی شوید

۱۲۱

یا صغیرة السّنّ و کبیرة العقل کم من طفل صغیر و هو بالغ رشید و کم من کهل جاهل و سفیه فالرّشد و البلوغ بالعقل و النّهی و لیس بالسّنّ و امتداد الحیاة

انّک عرفت ربّک و انت صغیرة السّنّ ولکن الوف من النّسآء غافلات عن ذکر اللّه محتجبات عن ملکوت اللّه محرومات من فیض موهبة اللّه و انّک انت اشکری ربّک علی هذه الموهبة العظمی

و اسأل اللّه الشّفآء لوالدتک المحترمة فی ملکوت اللّه

۱۲۲

و امّا ما سألت فی تربیة الأطفال فعلیک ان ترضعیهم من ثدی محبّة اللّه و تشویقهم الی الرّوحانیّات و التّوجّه الی اللّه و حسن الآداب و احسن الأخلاق و اکتساب الفضائل و الخصائل المحمودة فی عالم الانسان و درس العلوم بغایة الاتقان حتّی یکونوا روحانیّین ملکوتیّین منجذبین بنفحات القدس من صغر سنّهم و یتربّوا تربیة دینیّة روحانیّة ملکوتیّة و انّی ادعو اللّه ان یوفّقهم علی ذلک

۱۲۳

ای ناظر بملکوت اللّه نامهٔ تو رسید از مضمون معلوم گردید که مشغول بتعلیم اطفال احبّا هستی و آن کودکان معصوم کلمات مکنونه و مناجات تعلیم گرفته‌اند و بمعنی بهائی بودن پی‌برده‌اند

تعلیم این اطفال مثل نهالهای تازه‌ئی در گلشن ابهی است که دهقان مهربان بتربیت آنها مشغول و البتّه نتائج مطلوبه حصول خواهد یافت علی‌الخصوص تفهیم شروط و اخلاق بهائی زیرا باید اطفال صغیر بجان و دل مطّلع بر آن شوند که بهائی

بلفظ نیست بمعنی است هر طفلی باید بتربیت الهی تربیت شود تا مجمع اخلاق حمیده گردد و سبب عزّت امر اللّه شود والّا لفظ بهائی بی‌ثمر نتیجه ندارد

باری تا توانی بکوش تا این اطفال را بفهمانی که بهائی یعنی انسان جامع جمیع کمالات باید مثل شمع روشن باشد نه اینکه ظلمات اندر ظلمات باشد و اسمش بهائی

نام مدرسه را مدرسهٔ یکشنبهٔ بهائیان[۳۸] بگذارید

۱۲۴

مدرسهٔ اطفال در روز یکشنبه و قرائت الواح و تعالیم حضرت بهآءاللّه و القاء کلمة اللّه بر مسامع اطفال بسیار مبارکست البتّه دائماً این انجمن را مجری دارید و اهمّیّت بدهید تا روز بروز توسیع یابد و بنفثات روح القدس زنده گردد اگر چنانچه باید و شاید این انجمن ترتیب یابد یقین بدان نتائج عظیمه بخشد ولی ثبات و استقامت لازمست نه آنکه ایّامی چند دوام نماید بعد کم‌کم فراموش شود شرط استقامتست و در هر امری که ثبوت و استقامت گردد البتّه نتیجه بخشد والّا ایّامی چند دوام نماید بعد مختل گردد

۱۲۵

تبدیل معلّمین نه سریعاً جائز و نه مدّتی بسیار متوسّط بهتر است انعقاد مجلس شما در وقت نماز در معابد سائره مناسبتی ندارد سبب کدورت سائرین میگردد اطفال بهائی چون مدرسهٔ مخصوص در روز یکشنبه دارند لهذا اگر بسائر مدارس بروند از این محروم میمانند و امّا اگر اطفال نفوسی که بهائی نیستند بخواهند در مدرسهٔ اطفال بهائی بیایند دخولشان جائز و اگر در این مدرسه از جمیع اساس ادیان نبذه‌ئی ذکر شود محض اطّلاع اطفال ضرری ندارد

و چون اطفال کمند حال کلاسهای متعدّد ممکن نه طبیعی یک کلاس باید باشد در مسئلهٔ اخیره که راجع بکدورت بین اطفالست هر طوری که مناسب میدانید مجرا دارید

۱۲۶

نامهٔ تو رسید حمد خدا را که مژدهٔ صحّت و عافیت تو داد و خبر این داشت که حاضر دخول در مدرسهٔ زراعی هستی بسیار موافق تا میتوانی بکوش که در فنّ زراعت نهایت مهارت را حاصل نمائی زیرا بموجب تعالیم الهی تحصیل فنون و اتقان صناعت عبارت از عبادتست شخصی اگر بتمام همّت بتحصیل علمی پردازد و یا باتقان صناعتی کوشد مانند آنست که در کنائس و معابد عبادت الهی مینماید پس تو چون در مدرسهٔ زراعی داخل شوی و بکمال همّت تحصیل فنون نمائی فی‌الحقیقه شب و روز بعبادت مشغولی و این عبادت مقبول درگاه کبریا چه موهبتی اعظم از این که علم عبارت از عبادت باشد و صنعت عبارت از خدمت بملکوت اللّه باشد

۱۲۷

ای بندهٔ حقّ بدایع صنایع در این دور جامع از عبادت جمال لامع شمرده گشته ملاحظه فرما که چه عنایتست و چه موهبت که صنعت عبادتست پیشینیان گمان مینمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیّت حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحیم را جنّت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نمود

اهل صنعت باید در هر دم صدهزار شکرانیّت بعتبهٔ مقدّسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایت همّت و دقّت را مجرا نمایند تا ابدع صنعت در نهایت لطافت و ظرافت در معرض عمومی عالم جلوه نماید

۱۲۸

نامه رسید امیدوارم که در صون حمایت حقّ محفوظ و مصون مانی و همواره بذکر حقّ مشغول باشی و در اکمال صنعت بکوشی همّتی عظیم بنمائی تا در صنعت فرید گردی و شهیر آن صفحات شوی زیرا اتقان در صنعت در این دور رحمانی عبادتست و در عین اشتغال بصنعت از ذکر حقّ فراغت نیابی

۱۲۹

ای یاران پاک یزدان تنزیه و تقدیس در جمیع شئون از خصائص پاکانست و از لوازم آزادگان اوّل کمال تنزیه و تقدیس است و پاکی از نقائص چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد مظهر تجلّی نور باهر شود در سیر و سلوک

اوّل پاکی بعد تازگی و آزادگی جوی را باید پاک نمود بعد آب عذب فرات جاری نمود و دیدهٔ پاک ادراک مشاهده و لقا نماید و مشام پاک استشمام رایحهٔ گلشن عنایت فرماید و قلب پاک آئینهٔ جمال حقیقت گردد

اینست که در کتب سماویّه وصایا و نصایح الهیّه تشبیه بآب گشته چنانچه در قرآن میفرماید و انزلنا من السّمآء مآءً طهورا[۳۹] و در انجیل میفرماید تا نفسی تعمید بآب و روح نیابد در ملکوت الهی داخل نشود[۴۰] پس واضح شد که تعالیم الهیّه فیض آسمانیست و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی

مقصود اینست که در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علوّیّت عالم انسانی و ترقّی حقائق امکانیست حتّی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیّت است چنانکه صریح کتب الهیست و نظافت ظاهره هرچند امریست جسمانی ولکن تأثیر شدید در روحانیّات دارد مانند الحان بدیع و آهنگ خوش هرچند اصوات عبارت از تموّجات هوائیّه است که در عصب صماخ گوش تأثیر نماید و تموّجات هوا عرضی از اعراض است که قائم بهواست با وجود این ملاحظه مینمائید که چگونه تأثیر در ارواح دارد آهنگ بدیع روح را طیران دهد و قلب را باهتزاز آرد مراد اینست که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند

ملاحظه نمائید که پاکی چه قدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدّسهٔ انبیاست زیرا کتب مقدّسه منع از تناول هر شیء کثیف و استعمال هر چیز ناپاک مینماید ولی بعضی منهیّ قطعی بود و ممنوع بکلّی و مرتکب آن مبغوض حضرت کبریا و مردود نزد اولیا مانند اشیاء محرّمه تحریم قطعی که ارتکاب آن از کبائر معاصی شمرده میشود و از شدّت کثافت ذکرش مستهجن است

امّا منهیّات دیگر که ضرر فوری ندارد ولی تأثیرات مضرّه بتدریج حاصل گردد آن منهیّات نیز عنداللّه مکروه و مذموم و مدحور ولی حرمت قطعی منصوص نه بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحّت و آزادگی مقتضی آن

از آنجمله شرب دخانست که کثیف است و بدبو و کریه است و مذموم و بتدریج مضرّتش مسلّم عموم و جمیع اطبّاء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزئی از اجزاء مرکّبهٔ دخان سمّ قاتل است و شارب معرض علل و امراض متنوّع اینست که در شربش کراهت تنزیهی بتصریح وارد

حضرت اعلی روحی له الفدآء در بدایت امر بصراحت منع فرمودند و جمیع احبّا ترک شرب دخان نمودند ولی چون زمان تقیّه بود هر نفس که از شرب دخان امتناع می‌نمود مورد اذیّت و جفا میشد بلکه در معرض قتل میآمد لهذا احبّا بجهت تقیّه بشرب دخان پرداختند بعد کتاب اقدس نازل شد چون تحریم دخان صریح کتاب اقدس نبود احبّا ترک ننمودند امّا جمال

مبارک همیشه از شرب دخان اظهار کراهت میفرمودند حتّی در بدایت بملاحظهئی قدری استعمال میفرمودند بعد بکلّی ترک فرمودند و نفوس مقدّسی که در جمیع امور متابعت جمال مبارک مینمودند آنان نیز بکلّی ترک شرب دخان کردند

مقصود اینست که شرب دخان عند الحقّ مذموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت مضرّت ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضییع اوقات و ابتلای بعادت مضرّه است لهذا در نزد ثابتان بر میثاق عقلاً و نقلاً مذموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم و اسباب طهارت و نظافت دست و دهان و مو از تعفّن کثیف بدبوست البتّه احبّای الهی بوصول این مقاله بهر وسیله باشد ولو بتدریج ترک این عادت مضرّه خواهند فرمود چنین امیدوارم

امّا مسئلهٔ افیون کثیف ملعون نعوذ باللّه من عذاب اللّه بصریح کتاب اقدس محرّم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و بتجربه مرتکب آن بکلّی از عالم انسانی محروم پناه بخدا میبریم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانیست و سبب خسران ابدی جان انسان را بگیرد وجدان بمیرد شعور زائل شود ادراک بکاهد زنده را مرده نماید حرارت طبیعت را افسرده کند دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود خوشا بحال نفوسی که نام تریاک بر زبان نرانند تا چه رسد باستعمال آن

ای یاران الهی جبر و عنف و زجر و قهر در این دورهٔ الهی مذموم ولی در منع از شرب افیون باید بهر تدبیری تشبّث نمود بلکه از این آفت عظمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد والّا وا ویلاه علی کلّ من یفرّط فی جنب اللّه[۴۱]

ای پروردگار اهل بها را در هر موردی تنزیه و تقدیس بخش و از هر آلودگی پاکی و آزادگی عطا کن از ارتکاب هر مکروه نجات ده و از قیود هر عادت رهائی بخش تا پاک و آزاد باشند و طیّب و طاهر گردند سزاوار بندگی آستان مقدّس شوند و لایق انتساب بحضرت احدیّت از مسکرات و دخان رهائی بخش و از افیون مورث جنون نجات و رهائی ده و بنفحات قدس مأنوس کن تا نشئه از بادهٔ محبّت اللّه یابند و فرح و سرور از انجذابات بملکوت ابهی جویند چنانچه فرمودی

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

ای یاران الهی ترک دخان و خمر و افیون بتجربه رسیده که چگونه سبب صحّت و قوّت و وسعت ادراک و شدّت ذکاء و قوّت اجسام است طائفهئی الیوم موجود که آنان از دخان و مسکرات و افیون محترز و مجتنبند آنطائفه بر طوائف سائره در قوّت و شجاعت و صحّت و ملاحت و صباحت منتهای تفوّق دارند یکی از آنان ده نفر از طوائف سائره را مقاومت نماید و این تجربه در عمومست یعنی عموم افراد آنطائفه بر عموم افراد سائر طوائف از هر جهت متفوّقند[۴۲]

پس همّتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاست در میان اهل بها جلوه نماید و حزب اللّه در جمیع شئون و کمالات فائق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحّت سرخیل عاقلان و در آزادگی و فرزانگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان

۱۳۰

ای طبیب ادیب... تو الحمد للّه که دو قوّه داری طبابت جسمانی و طبابت روحانی و روحانیّات را نفوذی عظیم در عالم جسمانی مثلاً مریضی را بشارتی ده و سرور و تسلّی ده و بوجد و طرب آر و بسیار واقع که آن سرور و فرح سبب شفای عاجل شد ... حال چون چنین است بدو قوّه معالجه نما احساسات روحانیّه را در امراض عصبیّه تأثیری عجیب است

۱۳۱

در وقت معالجه توجّه بجمال مبارک کن و آنچه بر قلب القا میشود مجرا دار مریضان را بفرح الهی و سرور روحانی معالجه نما دردمندان را درمان بشارت کبری ده و مجروحین را مرهم موهبت عظمی بخش ببالین هر بیماری چون حاضر گردی سرور و

فرح و شادمانی ده و بقوّهٔ روحانی انجذابات رحمانی بخش این نفس رحمانی حیات‌بخش عظم رمیم است و محیی ارواح هر علیل و سقیم

۱۳۲

نقاهت هرچند از عوارض ذاتیّهٔ انسانست ولی فی‌الحقیقه مشکل است نعمت صحّت بر جمیع نعما مرجّح است

۱۳۳

اسباب شفای امراض دو نوع است سبب جسمانی و سبب روحانی امّا سبب جسمانی معالجهٔ طبیبان و امّا سبب روحانی دعا و توجّه رحمانیان و هر دو را باید بکار برد و تشبّث نمود

امراضی که بسبب عوارض جسمانی عارض گردد بدوای طبیبان معالجه شود و بعضی امراض که بسبب امور روحانی حاصل شود آن امراض باسباب روحانی زائل گردد مثلاً امراضی که منبعث از احزان و خوف و تأثّرات عصبیّه حاصل گردد معالجهٔ روحانی بیش از علاج جسمانی تأثیر دارد پس این دو نوع معالجه را باید مجرا داشت هیچ یک مانع از دیگری نیست لهذا شما معالجهٔ جسمانی را نیز منظور دارید زیرا این هم از فضل و عنایات الهیّه است که فنّ طبابت را برای بندگان خود کشف و آشکار تا از این نیز مستفید گردند و همچنین بمعالجهٔ روحانی نیز نهایت اهتمام نما زیرا تأثیرات عجیبه دارد

و اگر علاج حقیقی خواهی که روح انسانی را از هر مرضی شفا دهد و بصحّت ملکوتیّهٔ الهیّه فائز نماید آن وصایا و تعالیم الهیّه است بآن اهتمام نما

۱۳۴

ای منجذب بنفحات الهیّه مکتوب مفصّل که بمسیس گتسنر لوا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی‌الحقیقه در مسئلهٔ مدخل امراض تدقیقی نموده بودید و فی‌الواقع عصیان را مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه محقّقست اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان و طغیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتّباع شهوات سلوک و حرکت مینمود البتّه امراض باین شدّت تنوّع نمییافت و استیلا نمینمود

زیرا بشر منهمک در شهوات شد و اکتفا باطعمهٔ بسیطه نکرد طعامهای مرکّب و متنوّع و متباین ترتیب داد و منهمک در آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیدهٔ متنوّعهٔ گوناگون حادث گردید

زیرا حیوان من حیث الجسم ترکیب انسانست ولی چون باطعمهٔ بسیطه قناعت نماید و چندان در اجرای شهوات مصرّانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید امراضش بالنّسبه بانسان قلیلست پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراضست و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراضست

و امّا اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکّبهٔ جسم انسانیست مثلاً جسم انسان از اجزای متعدّده مرکّبست ولی هر جزئی از این اجزاء را مقداری معیّن که میزان اعتدالست و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند و تزاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد

مثلاً جزء نشوی را میزانی و جزء شکری را میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزاء از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزاید و تناقص یابد البتّه از برای امراض مدخلی حاصل گردد

این مسئله را بسیار تدقیق لازمست حضرت اعلی روحی له الفدآء فرموده‌اند که اهل بهاء باید فنّ طبّ را بدرجه‌ئی رسانند که باغذیه معالجهٔ امراض نمایند و حکمتش اینست که در اجزای مرکّبهٔ جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل گردد لابدّ این مدخل امراضست مثلاً اگر جزء نشوی تزاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید مرضی مستولی گردد حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزاید حاصل کرده چون این را کشف نماید غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است بمریض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج اعتدال یابد مرض مندفع شود

و برهان این مسئله آنکه حیوانات سائره فنّ طبّ نخواندند و اکتشاف امراض و علل و دوا و علاج ننمودند هر حیوانی که بمرضی مبتلا گردد در این صحرا طبیعت او را دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله اینست که چون جزء شکری در جسم تناقص یابد بالطّبع مزاج حیوان میّال بگیاهی شود که در آن جزء شکری وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست در این صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند و اجزاء مرکّبهٔ جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع مرض شود

این مسئله را بسیار تدقیق لازمست و چون اطبّای حاذقه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات مکمّله مجرا دارند واضح و مشهود شود که مدخل امراض از اختلال کمّیّات اجزاء مرکّبهٔ جسم انسانست و معالجه‌اش بتعدیل کمّیّت آن اجزاست و این بواسطهٔ اغذیه ممکن و متصوّر است

و البتّه در این دور بدیع فنّ طبّ منجرّ بآن خواهد شد که باغذیه اطبّا معالجه نمایند ملاحظه نمائید که قوّهٔ باصره و قوّهٔ سامعه و قوّهٔ ذائقه و قوّهٔ شامّه و قوّهٔ لامسه جمیع اینها قوای ممیّزه‌اند تا نافع را از مضرّ تمیز دهند حال ممکنست که قوّهٔ شامّهٔ انسان که ممیّز مشموماتست از رائحه‌ئی استکراه نماید و آن رائحه بجهت جسم انسان مفید باشد این مستحیل و محالست و همچنین قوّهٔ باصره که ممیّز مبصراتست آیا ممکنست که از مشاهدهٔ مزابل مستکرهه جسم انسان استفاده نماید استغفر اللّه عن ذلک و همچنین قوّهٔ ذائقه نیز قوّهٔ ممیّزه است قوّهٔ ذائقه چون از چیزی کره دارد البتّه آن مفید نیست اگر در بدایت فائده‌ئی از او حاصل شود بالمآل مضرّتش محقّقست

و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن ملتذّذ شود شبهه‌ئی نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در این صحرا که صدهزار نوع گیاه دارد میچرد و بقوّهٔ شامّه استنشاق روایح گیاه میکند و بذائقه میچشد هر گیاهی که شامّه از آن متلذّذ و ذائقه از آن متلذّذ آن را تناول کند و مفید است اگر این قوّهٔ ممیّزه را نداشت جمیع حیوانات در یک روز هلاک میشدند زیرا نباتات مسمّه بسیار و حیوانات از مخزن الأدویه بیخبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی دارند که بآن کشف نافع از مضرّ مینمایند و هر جزئی که از اجزاء مرکّبهٔ جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در آن آن جزء متزاید است و تناول کنند و اجزاء مرکّبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود

و چون اطبّای حاذقه معالجات را باغذیه رسانند و اطعمهٔ بسیطه ترتیب دهند و نفوس بشر را از انهماک در شهوات منع کنند البتّه امراض مزمنهٔ متنوّعه خفّت یابد و صحّت عمومیّهٔ انسانیّه بسیار ترقّی کند و این محقّق و مقرّر است که خواهد شد بهمچنین در اخلاق و اطوار و احوال تعدیل کلّی حاصل خواهد گشت

از رأی حکیم حاذق بنصّ مبارک نباید خارج شد و مراجعت فرض ولو نفس مریض حکیم شهیر بی‌نظیر باشد باری مقصود اینست که با مشورت حکیم بسیار حاذق محافظهٔ صحّت فرمائید

۱۳۶

کل مأمور بمعالجه و متابعت حکما هستند این محض اطاعت امر اللّه است والّا شافی خدا

۱۳۷

ایّتها النّاطقة بالثّنآء علی اللّه انّی قرأت نمیقتک النّاطقة بتحیّرک فی بعض الأحکام من شریعة اللّه منها صید الحیوانات المعصومة من الخطآء

فلا تتحیّری من هذا فأمعنی النّظر فی الحقائق الکونیّة و سرّ حکمتها و رموزها و روابطها و ضوابطها فالکون مرتبطة من جمیع الجهات ربطاً قویّاً لا یجوز الخلل و الفتور فیه بوجه من الوجوه فجمیع الأشیآء آکل و مأکول فی النّشأة الجسمانیّة فالنّبات تمتصّ من الجماد و الحیوان یحصد و یتلع النّبات و الانسان یأکل الحیوان ثمّ الجماد یأکل جسم الانسان و ینتقل الأجسام من برزخ الی برزخ آخر و من حیاة الی حیاة آخر فکلّ شیء یمکن تعدیله و تبدیله الّا الأمر الوجودی لأنّه ممتنع التّبدیل و التّعدیل حیث هو اساس لحیاة جمیع الأجناس و الأنواع و الحقائق الکونیّة فی عالم الانشآء

و اذا امعنت النّظر بواسطة المرآة المکبّرة فی المیاه و الأهویة الّتی یشرب منها الانسان و یتنفّس بها لتشاهدین بأنّ فی کلّ نَفَس یتنفّس به الانسان یبتلع مبلغاً وفیراً من الحیوانات و فی کلّ شربة مآء یبتلع الانسان حیوانات شتّی فهل من الامکان منع هذا الأمر لأنّ الکائنات کلّها آکل و مأکول و بهذا تقوم بنیة الموجودات والّا انحلّ روابط الوجود بین الامکان

ثمّ الشّیء کلّما تهشّم و تلاشی و حرم من حیاة ترقّی الی عالم حیاة اعظم من الأوّل مثلاً ترک الحیاة الجمادیّة فترقّی الی الحیاة النّباتیّة ثمّ ترک الحیاة النّباتیّة فترقّی الی عالم الحیاة الحیوانیّة ثمّ ترک الحیاة الحیوانیّة فترقّی الی عالم الحیاة الانسانیّة و هذا من فضل ربّک الرّحمن الرّحیم

و اسأل اللّه بأن یؤیّدک علی ادراک الأسرار المودعة فی حقیقة الوجود و یکشف عنک و عن اختک الغطآء حتّی یظهر السّرّ المصون و الرّمز المکنون ظهور الشّمس فی رابعة النّهار و یوفّق اختک و قرینک علی الدّخول فی ملکوت اللّه و یشفیک عن کلّ عوارض جسمانیّة او روحانیّة فی عالم الایجاد

۱۳۸

ای احبّای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروّت و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید تا بعالم انسانی من‌دون استثنا محبّت و مهربانی نمائید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او میگردد نه انتباه او کاذب را آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ می‌افزاید گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است

باری احبّای الهی باید نه تنها بانسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید بجمیع ذی روح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترکست ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست گمان مینماید که احساس حصر در انسانست لهذا ظلم بحیوان می‌کند

امّا بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی احساس واحد است خواه اذیّت بانسان کنی و خواه اذیّت بحیوان ابداً فرقی ندارد بلکه اذیّت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه‌ئی باو رسد بحکومت مراجعت کند حکومت دفع تعدّی کند ولی حیوان بیچاره زبان‌بسته است نه شکوه تواند و نه بشکایت به حکومت مقتدر است اگر هزار جفا از انسانی ببیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالةً دادخواهی کند پس باید ملاحظهٔ حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود

اطفال را از صغر نوعی تربیت نمائید که بی‌نهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند

انسان اکثر گنه‌کارند و حیوان بیگناه البتّه بیگناهان را مرحمت بیشتر باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات موذیه را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات موذیه چه که رحم باینها ظلم بانسان و حیوانات دیگر است مثلاً اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمائی این ظلم بگوسفند است یک گلّه گوسفند را از میان بردارد کلب عقور را اگر فرصت دهی هزار حیوان و انسان را سبب هلاک شود پس رأفت بحیوان درنده ظلم بحیوانات مظلومه است لهذا باید چارهٔ آن را نمود ولکن بحیوانات مبارکه باید بی‌نهایت مهربانی نمود هر چه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید

۱۳۹

ای امةاللّه بشارت الهیّه را باید در نهایت وقار و بزرگواری انتشار داد و تا انسان بآنچه از لوازم بشارتست قیام ننماید کلام تأثیر نکند

ای کنیز الهی روح انسانی را قوّت و قدرتی عجیب است ولی باید تأیید از روح القدس برسد دیگر آنچه میشنوی اوهامست امّا اگر مؤیّد بفیض روح القدس شود قوّتی عجیب بنماید و اکتشاف حقایق نماید و بر اسرار مطّلع شود جمیع توجّه را بروح القدس نمائید و هر کس را باین توجّه دعوت کنید پس مشاهدهٔ آثار عجیبه نمائید

ای امةاللّه نجوم افلاک را تأثیرات معنویّه در عالم خاک نه امّا اجزاء کائنات در این فضای نامتناهی با یکدیگر در نهایت ارتباط از این ارتباط تأثیر و تأثّر مادّی حاصل گردد و مادون فیض روح القدس جمیع آنچه میشنوی از قوّهٔ بیهوشی یا شیپور آوازه‌خوانی مردگان اوهام محض است ولی از فیض روح القدس هر چه خواهی بگو و آنچه شنوی بپذیر امّا اشخاص مذکوره یعنی اهل شیپور از این فیض بکلّی بی‌بهره و محروم این اوهامست

ای امةاللّه استجابت دعا بواسطهٔ مظاهر کلّیّهٔ الهیّه است امّا بجهت حصول امور جسمانی غافلان نیز اگر تضرّع و ابتهال نمایند و تضرّع بخدا کنند باز تأثیر نماید

ای امةاللّه هرچند حقیقت الوهیّت مقدّس و نامحدود است ولی مقاصد و حاجات عباد محدود فیض الهی مانند باران آسمانیست آب را هیچ شکلی و حدودی نه لکن در هر موضعی بحسب استعداد آن موضع حدود و صورت و شکلی حاصل نماید آن آب نامحدود در حوض مربّع شکل مربّع یابد و همچنین در حوض مسدّس و مثمّن آب را هندسه و حدود و شکلی نه امّا بمقتضای مکان شکلی از اشکال حاصل نماید بهمچنین ذات مقدّس حقّ نامحدود امّا تجلّیات و فیض در کائنات محدود بحدود گردد لهذا دعای اشخاص مخصوص در بعضی خصوص استجابت گردد

ای امةاللّه مثل حضرت مسیح مثل حضرت آدمست انسان اوّلی که در این جهان تکوّن یافت آیا پدر و مادر داشت یقین است که نه پدری و نه مادری امّا حضرت مسیح بی‌پدر بود

ای امةاللّه مناجاتهائی که بجهت طلب شفا صادر شده شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو بوده لهذا بجهت شفای روحانی و جسمانی هر دو تلاوت نمائید اگر مریض را شفا مناسب و موافق البتّه عنایت گردد ولی بعضی از مریضها شفا از برایشان سبب ضررهای دیگر شود اینست که حکمت اقتضای استجابت دعا ننماید

ای امةاللّه قوّهٔ روح القدس امراض جسمانی و روحانی هر دو را شفا دهد

ای امةاللّه در تورات میفرماید "درّهٔ اکر را برای باب امید بشما خواهم داد" این درّهٔ اکر شهر عکّاست یقیناً و هر کس جز این تفسیر نماید جاهلست

۱۴۰

در خصوص مسئلهٔ جلوهٔ مسیح و موسی و الیاس و پدر آسمانی در کوه طابور که در انجیل مذکور است سؤال نموده بودید این قضیّه را دیدهٔ بصیرت حواریّین کشف نمود لهذا سرّ مکنون بود و این قضیّه از اکتشافات روحانیّهٔ آنان بود والّا اگر مقصد اکتشافات جسمانیّه باشد یعنی بصر ظاهر مشاهدهٔ آن جلوه نموده باشد دیگران هم بسیار در آن کوه و بیابان بودند چرا آنان مشاهده ننمودند و چرا حضرت بکتمان امر فرمودند این واضح و مشهود است که اکتشافات روحانیّه و جلوهٔ ملکوتیّه بود و اینست که حضرت مسیح میفرماید مستور دارید تا وقتی که پسر انسان از اموات قیام نماید[۴۳] یعنی تا آنکه امر اللّه بلند شود و کلمة اللّه نافذ گردد و حقیقت مسیح قیام نماید

۱۴۱

ایّتها الشّعلة الحبّیّة الملتهبة بنار محبّة اللّه انّی قرأت کتابک الوارد من عندک و ابتهجت قلباً بالمعنی البدیع و المضمون البلیغ الدّالّ علی فرط خلوصک فی امر اللّه و ثبوتک علی صراط ملکوت اللّه و استقامتک فی امر اللّه لأنّ هذا اهمّ الأمور عند اللّه

کم من نفوس اقبلوا الی اللّه و دخلوا فی ظلّ کلمة اللّه و اشتهروا فی الآفاق کیهوذا الأسخریوطی ثمّ عندما اشتدّ الامتحان و عظم الافتتان زلّت اقدامهم عن الصّراط و رجعوا من الاقرار الی الانکار و ارتدّوا من الحبّ و الوفاق الی اشدّ النّفاق فظهرت قوّة الامتحان الّذی یتزعزع منه الأرکان

انّ یهوذا الأسخریوطی کان اعظم الحواریّین و یدعو الی المسیح فظنّ انّ المسیح زادت عواطفه علی بطرس الحواریّ و لمّا قال له انت بطرس و علی هذا الصّخر ابنی کنیستی فأثّر هذا الخطاب و التّخصیص لبطرس تأثیراً اورث حسداً فی قلب یهوذا و لأجل هذا اعرض بعدما اقبل و انکر بعدما اقرّ و ابغض بعدما احبّ حتّی صار سبباً لصلب ذلک السّیّد الجلیل و النّور المبین و هذا عاقبة الحسد الّذی هو اعظم سبب لارتداد البشر عن الصّراط المستقیم و بمثل هذا قد حدث و سیحدث فی هذا الأمر العظیم ولکن لا بأس فی هذا لأنّه هو السّبب لظهور ثبوت الآخرین و قیام النّفوس الثّابتة الرّاسخة کالجبال الرّاسیات علی حبّ النّور المبین

و انّک انت بلّغی امآء الرّحمن بأنّهنّ یثبتن علی حبّ البهآء اذا اشتدّ الامتحان و الافتتان لأنّ الزّوابع و الأریاح تمرّ فی موسم الشّتآء ثمّ یأتی الرّبیع بالمنظر البدیع و یزیّن التّلول و السّهول بالریّاحین و الورد الأنیق و تترنّم الطّیور بألحان السّرور علی غصون الأشجار و تخطب بأحسن الأنغام علی منابر الأفنان بأبدع الألحان فسوف تنظرین انّ الأنوار قد سطعت و رایات الملکوت قد خفقت و نفحات اللّه قد انتشرت و جنود الملکوت قد نزلت و ملائکة السّمآء قد ایّدت و روح القدس قد نفثت علی تلک الآفاق فترین المتزلزلین و المتزلزلات خائبین و خائبات و خاسرین و خاسرات و هذا امر محتوم من ربّ الآیات

و انّک انت طوبی لک لثبوتک علی امر اللّه و رسوخک علی میثاق اللّه و انّی ابتهل الی اللّه ان یعطیک روحاً رحمانیّاً و دماً ملکوتیّاً و یجعلک ورقة ریّانة نضرة علی شجرة الحیاة حتّی تخدمی امآء الرّحمن بالرّوح و الرّیحان

و ربّک الکریم یؤیّدک علی خدمته فی کرمه العظیم و یجعلک واسطة لبثّ روح الاتّحاد و الاتّفاق بین امآء الرّحمن و یفتح بصیرتک بنور العرفان و یغفر السّیّئات و یبدّلها بالحسنات انّ ربّک غفور رحیم و ذو فضل عظیم

۱۴۲

ای کنیز عزیز الهی حمد کن خدا را که در آستان مقدّسش مقرّبی و در ملکوت عزّتش معزّز در محفلی رئیسی که انطباع محفل ملأ اعلی است و عکس صور ملکوت ابهی بجان و دل در نهایت تبتّل و تضرّع و خشوع و خضوع در ترویج شریعت اللّه بکوش و در نشر نفحات اللّه جهد کن همّتی بنما که رئیس حقیقی محافل روحانیان گردی و انیس ملائکهٔ ملکوت رحمن

سؤال از مضمون آیهٔ دهم تا آیهٔ هفدهم از اصحاح بیست و یکم از رؤیای یوحنّا لاهوتی نموده بودید بدان که فلک خورشید درخشندهٔ عالم امکان را بحسب قواعد ریاضیّه دوازده بروج تقسیم و تعیین نموده‌اند که آن را بروج اثنا عشر مینامند بهمچنین شمس حقیقت را نیز اشراق و فیض در دوازده برج تقدیس است و مقصود از این بروج نفوس مقدّسه‌اند که مطالع تقدیسند و مشارق انوار توحید

ملاحظه فرما که در زمان حضرت کلیم اللّه دوازده نفوس مقدّسه بودند که اینها پیشوایان اسباط بودند و همچنین در دورهٔ حضرت روح ملاحظه نما که دوازده حواریّین در ظلّ آن نیّر علّیّین بودند و شمس حقیقت را از آن مطالع نورانی اشراقی مانند آفتاب آسمانی ظاهر و همچنین در زمان حضرت محمّد ملاحظه نما که دوازده مطالع تقدیس بودند که مظاهر تأیید بودند امر بر این منوالست

لهذا حضرت یحیای لاهوتی در رؤیای خویش دوازده ابواب و دوازده اساس بیان فرموده مقصد از مدینهٔ عظیمهٔ مقدّسهٔ اورشلیم که از آسمان نازل شده شریعت مقدّسهٔ الهیّه است و این مسئله در اکثر الواح و زبر انبیای سلف مذکور و موجود مثلاً در جائی میفرماید که ملاحظه نمودم اورشلیم بصحرا میرود

مقصد آنست که این اورشلیم آسمانی را دوازده ابوابست که نفوس مقبله از این ابواب داخل در آن مدینهٔ الهیّه میگردند آن ابواب نفوسی هستند که نجوم هدایتند و ابواب فیض و معرفت و در آن ابواب دوازده ملائکه قائم مراد از مَلَک قوّهٔ تأیید الهیست که آن شمع قوّت تأییدهٔ الهیّه در مشکوة آن نفوس لائح و ساطع خواهد شد یعنی هر یک از آن نفوس مؤیّد بتأیید شدید القوی خواهد بود

و این ابواب دوازده محیط بر جمیع جهاتست مقصد اینست که من فی الوجود در ظلّ آن نفوس است و همچنین این ابواب دوازده اساس مدینة اللّه و اورشلیم الهی هستند و بر هر یک از این اساس اسم یک رسولی از رسولان حضرت روح مرقومست یعنی مظهر کمالات و بشارات و فضائل و خصائل آن نفس مقدّس است

باری بعد میفرماید آن که با من تکلّم مینمود با او قصبهٔئی بود از زر یعنی ذرع و اندازهٔئی که بآن مدینه و ابواب و ابراجش را ذرع میکرد مقصد اینست که نفوسی بعصای نباتی یعنی قضیب هدایت میکردند و چوپانی مینمودند چون عصای موسوی و بعضی بعصائی از حدید تربیت و چوپانی میکردند چون دور محمّدی و در این کور چون دور عظیم است عصای نباتی و عصای حدیدی بعصائی مانند ذهب ابریز که از خزائن و کنز بی‌پایان ملکوت الهیست تبدیل خواهد شد و بآن تربیت خواهند گشت

فرق را ملاحظه بفرمائید که در زمانی تعالیم الهی بمثابهٔ اغصان شجر بود و بآن نشر آثار الهی و ترویج شریعت اللّه و تأسیس دین اللّه میگشت بعد زمانی آمد که عصای آن راعی حقیقی بمنزلهٔ حدید بود و حال در این دور مکرّم بدیع آن عصا بمنزلهٔ ذهب ابریز است چه قدر تفاوت در میانست پس بدان که شریعت اللّه و تعالیم الهیّه چه قدر در این دور ترقّی نموده تا بدرجهٔئی رسیده که ممتاز از دورهای سابق گشته بلکه این ذهب ابریز است و آن حدید و قضیب

این مختصر جواییست که مرقوم شد زیرا فرصت بیش از این نبود البتّه معذور خواهید داشت کنیزان الهی باید بمقامی بیایند که خود ادراک حقائق و معانی کنند و بر هر کلمهٔئی بیانی مفصّل توانند و چشمهٔ حکمت از حقیقت قلبشان مانند عین

فوّاره جوشش و نبعان نماید

۱۴۳

ایّها المقبل الی روح المسیح فی ملکوت اللّه انّ الجسد مرکّب من عناصر جسمانیّة و لا بدّ لکلّ ترکیب من تحلیل ولکنّ الرّوح ساذج مجرّد لطیف روحانی باق ابدیّ ربّانی فمن اراد المسیح من حیث جسمه قد ضیّعه و احتجب عنه و من اراد المسیح من حیث الرّوح زاد یوماً فیوماً انشراحاً و انجذاباً و اشتعالاً و حبّاً و قرباً و مشاهدةً و عیاناً فعلیک ان تطلب روح المسیح فی هذا الیوم البدیع

و انّ السّمآء الّتی صعد الیها المسیح لیس هذا الفضآء غیر المتناهی بل سمائه ملکوت ربّه الکریم کما قال نزلت من السّمآء[۴۴] و ایضاً قال ابن الانسان فی السّمآء[۴۵] اذاً ظهر انّ سمائه مقدّسة عن الجهات و محیطة بالوجود و رفیعة لأهل السّجود تضرّع الی اللّه ان تصعد الی ذلک السّمآء و تذوق من مائدتها فی هذا العصر المجید

ثمّ اعلم انّ القوم الی الیوم لم یعرفوا اسرار الکتاب فیظنّون انّ المسیح قد حرم من سمائه لمّا کان فی الدّنیا و سقط من اوج علائه ثمّ صعد الی تلک الذّروة العلیا ای السّمآء الّتی لا وجود لها بل هی فضآء و ینتظرون ان یسقط منها راکباً علی السّحاب و یظنّون انّ فی السّمآء سحاب فیرکب علیه و ینزل به و الحال انّ السّحاب ابخرة تتصاعد من الأرض و لا تنزل من السّمآء بل السّحاب المذکور فی الانجیل هو الهیکل البشری لأنّه صار حجاباً لهم مثل السّحاب عن مشاهدة شمس الحقیقه السّاطعة فی افق المسیح

اسأل اللّه ان یفتح علی وجهک ابواب الکشف و الشّهود حتّی تطّلع بأسرار اللّه فی هذا الیوم المشهود

و انّی اشتاق الی لقاک ولکن هذه الأوقات لا توافق حضورک و ان شآء اللّه نخبرک فی وقت موافق حتّی تحضر بکلّ فرح و سرور

۱۴۴

ای محبّ عالم انسانی نامه تو رسید الحمد للّه دلیل بر صحّت و سلامت تو بود از جواب نامه سابق متصوّر چنین بود که میان شما و احبّا الفتی حاصل گردد

هر نفسی را باید نظر بآنچه در او ممدوح است نمود در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند امّا اگر بنقائص نفوس انسان نظر کند کار بسیار مشکل است

در زمان حضرت مسیح روح العالمین له الفدا تصادفا بسگ مرده ئی مرور نمودند که اعضایش متلاشی و متعفّن و بد منظر شده بود یکی از حاضرین گفت این سگ چه قدر متعفّن شده است دیگری گفت چقدر کریه و بد منظر شده است باری هر یک چیزی گفت

حضرت مسیح فرمود نظر بدندانهای او کنید که چقدر سفید است

آن نظر خطا پوش حضرت مسیح هیچ عیوب او ندید عضوی که در او کریه نبود دندانهای او بود سفیدی دندانهای او را دید

پس باید نظر بکمال نفوس نمود نه بنقص نفوس

الحمد للّه تو را مقصد خیر نفوس و اکمال نقائص است این نیّت خیر نتائج ممدوحه بخشد

۱۴۵

در خصوص مسئلهٔ اکتشافات روحیّه بیان نموده بودید روح انسانی قوّهٔ محیطه بر حقائق اشیاست جمیع آنچه مشاهده میکنی از صنایع و بدایع و آثار و کشفیّات وقتی در حیّز غیب بوده و امر مکنون روح انسانی کشف آن سرّ مکنون نموده و آن را از حیّز غیب بعالم شهود آورده مثلاً قوّهٔ بخاریّه فتوغراف فنگراف تلغراف مسائل ریاضیّه جمیع اینها وقتی سرّ مکنون و رمز مصون بوده روح انسانی کشف این اسرار پنهان نموده و از غیب بشهود آورده پس معلوم شد روح انسانی قوّهٔ محیطه است و تصرّف در حقائق اشیاء دارد و کشف اسرار مکنون در حیّز ناسوت میکند

امّا روح الهی کشف حقائق الهیّه و اسرار کونیّه در حیّز لاهوت مینماید امیدوارم که موفّق بروح الهی گردی تا کاشف اسرار لاهوت شوی و واقف باسرار ناسوت

و سؤال از آیهٔ ۳۰ در فصل ۱۴ از کتاب یوحنّا نموده بودید که حضرت مسیح فرموده دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میآید و هیچ چیز در من ندارد مالک دنیا جمال مبارکست و هیچ چیز در من ندارد معنیش اینست که بعد از من کل از من مستفیضند امّا او مستقلّ است و از من فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است

و امّا سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البتّه آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهدهٔ نفوس مافوق و مادون و هم‌رتبه را مینماید مثالش انسان وقتی که در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور چون از عالم رحم تولّد شد باین جهان آمد این عالم بالنّسبة بعالم رحم عالم کشف و شهود است لهذا مشاهدهٔ جمیع اشیاء را ببصر ظاهر مینماید بهمچنین چون از این عالم بعالم دیگر رحلت کرد آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق خود و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد و امّا تساوی ارواح در عالم اعلی مقصود اینست که ارواح مؤمنین در وقت ظهور در عالم جسد متساویند و کل طیّب طاهر امّا در این عالم امتیاز پیدا خواهند کرد بعضی مقام اعلی یابند و بعضی حدّ اوسط جویند و یا در بدایت مراتب مانند این تساوی در مبدأ وجود است و این امتیاز بعد از صعود

و در خصوص ساعیر مرقوم نموده بودید ساعیر محلّیست در جهت ناصره در جلیل واقع

و امّا در خصوص بیان ایّوب که در آیهٔ ۲۵ / ۲۷ در فصل ۱۹ میفرماید امّا من دانستم که ولیّ من زنده است و عاقبت بر زمین قیام خواهد نمود ولی در اینجا مراد اینست که من مخذول نخواهم ماند و ولیّ و ظهیر دارم و ناصر و معین من عاقبت ظاهر خواهد گشت و حال با وجود آنکه جسم ضعیف گشته و کرم افتاده بعد از این شفا خواهم یافت و باین چشم خود یعنی بصیرت خویش او را خواهم دید این بیان بعد از آنست که او را ملامت نمودند و خود او نیز از صدمهٔ بلایای خویش ذکر نمود و چون بجسدش از شدّت مرض کرم افتاده بود خواست بفرماید که من از جمیع امراض شفا خواهم یافت و در همین جسد بچشم خود ولیّ خود را خواهم دید

و امّا زنی که به بیابان خواهد رفت در مکاشفات یوحنّا در اصحاح ثانی عشر مذکور و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش مراد از این زن شریعت اللّه است زیرا باصطلاح کتب مقدّسه کنایه از شریعت اللّه است که در اینجا تعبیر بزن شده است و دو کوکب شمس و قمر یعنی دو سلطنت ترک و فرس در ظلّ شریعت اللّه هستند شمس علامت دولت فرس است و قمر که هلال باشد علامت دولت ترک و دوازده اکلیل دوازده امامند که مانند حواریّین تأیید دین اللّه نمودند و ولد مولود جمال معبود است[۴۶] که از شریعت اللّه تولّد یافته بعد میفرماید که آن زن فرار به برّیّه کرد یعنی شریعت اللّه از فلسطین بصحرای حجاز انتقال نمود و در آنجا هزار و دویست و شصت سال اقامت کرد یعنی تا یوم ظهور ولد موعود و این معلومست که در کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سالست

ایّتها المشتعلة بنار محبّة اللّه قد اطّلعت بمضمون تحریرک المنیر و حمدت اللّه علی وصولک سالماً الی تلک المدینة الواسعة الأرجآء و ارجو اللّه ان یجعل لرجوعک تأثیراً عظیما بعون اللّه و ذلک انّما یتیسّر عند تجرّدک عن علائق هذه الدّنیا بأن تلبس قمیص التّقدیس و تجعل کلّ افکارک و اذکار محصورة فی الاشتغال بذکرک اللّه و نشرک لنفحات القدس و الأعمال الصّالحة و ایقاظ الغافلین و ابرآء الأکمه و الأصمّ و الأبکم و احیآء الأموات بقوّة الرّوح

لأنّ النّفوس صمّ بکم عمی کما اخبر عنهم المسیح فی الانجیل و قال انّنی اشف هؤلآء

و ترأفی بوالدتک الضّعیفة و کلّمیها بکلام ملکوتی حتّی ینشرح قلبها

و بلّغی تحیّتی الی امةاللّه میس فورد و بشّریها بأیّام ملکوت اللّه و قولی لها طوبی لک لنیّتک الصّالحة طوبی لک لأعمالک البرّیّة طوبی لک لأخلاقک الرّوحانیّة انّی احبّک لهذه النّوایا و الأعمال و الأخلاق و قولی لها تذکری المسیح و ایّامه و ذلّه و بلائه و عدم اعتنآء النّاس به کانوا الیهود یستهزئون به و یسخرون منه و یقولون السّلام علیک یا ملک الیهود السّلام علیک یا ملک الیهود و کانوا یسندونه الی الجنون و یقولون کیف امر هذا المصلوب یحیط بالآفاق شرقها و غربها و لم یتّبعه الّا انفس معدودات من الصّیّادین و النّجّارین و سائر الأوغاد هیهات هیهات هذه الأوهام

ثمّ انظری ماذا وقع قد انتکست رایات العظمة و ارتفعت رایته العلیا و افل کلّ الکواکب السّاطعة فی سمآء الافتخار فی مغرب الزّوال و امّا کوکبه اللّامع اشرق من افق العزّة الأبدیّة علی ممرّ القرون و الأعصار فاعتبروا یا اولی الأبصار و الآن سترون اعظم من هذا

ثمّ اعلمی بأنّ القوی کلّها عاجزة فی تأسیس السّلم العامّ و مقاومة السّلطة الحاکمة بالحرب العوان فی کلّ عصر و اوان ولکنّ القوّة الملکوتیّة و قدرة روح القدس سترفع رایة الحبّ و الصّلح الی الأوج الأعلی و تخفق علی صروح المجد بنسمات قویّة من مهبّ عنایة اللّه

و بلّغی تحیّتی الی مسیس فلورانس و قولی لها انّ اهل الکنائس ترکوا الأساس و تشبّثوا بأصول لیس لها اهمّیّة عند اللّه مثلهم کمثل الفریسیّین کانوا یصلّون و یصومون و یفتون بقتل المسیح لعمر اللّه انّ هذا لشیء عجاب

و انّک انت یا امةاللّه ناجی ربّک بهذه المناجاة و قولی

الهی الهی انلنی کأس الانقطاع و رنّحنی بصهبآء محبّتک فی محفل التّجلّی و الاحسان و نجّنی من شؤون النّفس و الهوی و اطلقنی من قیود الدّار الدّنیا منجذبة الی ملکوتک الأعلی و منشرحة بنفحات قدسک بین الامآء

ای ربّ نوّر وجهی بنور الألطاف و اجل بصری بمشاهدة آثار قدرتک الکبری و اشرح صدری بنور معرفتک العظمی و فرّح روحی ببشاراتک المحییة للأرواح یا مالک الملک و الملکوت و ظاهر العزّة و الجبروت حتّی انشر آثارک و ابلّغ امرک و ارفع کلمتک و اخدم شریعتک و اروّج تعالیمک

انّک انت المقتدر المعطی القویّ القدیر

و امّا اصول التّبلیغ اعلمی انّ التّبلیغ انّما بالأعمال الملکوتیّة و الأخلاق الرّحمانیّة و البیان الواضح المبین و البشارات الواضحة السّاطعة من وجه الانسان عند النّطق و البیان و یجب انّ اعماله و افعاله تشهد بصدق اقواله و بیانه هذا شأن کلّ ناشر لنفحات اللّه و صفة کلّ مخلص فی امر اللّه

و اذا وفّقک اللّه علی هذا اطمئنّی انّ ربّک یلهمک بکلام الحقّ و ینطقک بنفثات روح القدس

در وقایع سابقه در زمان مسیح تفکّر نما امور حالیّه واضح و آشکار گردد

۱۴۸

ای ابناء و بنات ملکوت طیور مبارک شکور همواره پرواز در اوج اعلی خواهند و آرزوی ابدع نغمات بفنون الحان نمایند ولی خراطین مهین همواره آرزوی زیر زمین کنند جهد بلیغ و سعی عظیم نمایند تا بعمق زمین اسفل سافلین رسند ابناء ناسوت نیز چنینند نهایت آمال و آرزو توسیع دائرهٔ معیشت در این جهان فانی و حیات نابود دارند و حال آنکه کلّ اسیر هزار بلایا و مصائب و در هر طرفة العین در خطرند و امان حتّی از موت بغتی ندارند لهذا در مدّت قلیلهئی بکلّی محو و نابود گردند و اثری بلکه خبری از آنان باقی نماند

پس شما بستایش حضرت بهآءاللّه پردازید که بعون و عنایت او ابناء و بنات ملکوت گشتید مرغان چمنستان حقیقت شدید و باوج عزّت ابدیّه پرواز نمودید از جهان باقی نصیب یافتید و از نفخهٔ روح القدس بهره گرفتید حیات دیگر یافتید و مقرّب درگاه احدیّت شدید

پس در کمال سرور و حبور محفل روحانی بیارائید و بتسبیح و تقدیس و تمجید و تبجیل ربّ جلیل پردازید و ضجیج تضرّع و ابتهال را بملکوت ابهی برسانید و هر دم هزار شکرانه نمائید که باین موهبت کبری فائز شدید

۱۴۹

ای صاحب چشم بینا آنچه مشاهده نمودی عین واقعست در جهان بینش است

عطر در غنچه مندمج و مندرجست چون شکفته گردد آن رائحهٔ طیّبه منتشر شود گیاه بی‌ثمر نبود ولی بنظر چنین آید زیرا هر گیاهی را اثر و خواصّی در این باغ الهی و هر گیاهی مانند گل صدبرگ خندان مشام را معطّر نماید مطمئن باش صفحات اوراق هرچند از معانی و کلمات مرقومه بیخبرند ولی بمقارنت آن کلمات در نهایت تعظیم و تکریم در دست دوستان میگردند این مقارنت نیز صرف موهبتست

روح انسانی چون از این خاکدان فانی بجهان رحمانی پرواز نماید پرده برافتد و حقایق آشکار گردد جمیع امور مجهوله معلوم شود و حقایق مستوره محسوس گردد

ملاحظه نما که انسان در عالم رحم از گوش کر بود و از چشم نابینا و از زبان لال و از جمیع احساسات محروم و چون از آن جهان ظلمانی باین عالم روشن و نورانی انتقال نمود دیده بینا شد و گوش شنوا گشت و زبان گویا گردید و همچنین چون از این عالم فانی بجهان رحمانی شتابد ولادت روحانی یابد دیدهٔ بصیرت باز شود و سمع روح شنوا گردد و جمیع حقایق مجهوله معلوم و آشکار شود

سیّاح بینا چون در راهی عبور نماید البتّه کشفیات را بخاطر آرد مگر آنکه عوارضی عارض گردد و فراموش نماید

۱۵۰

یا امةاللّه المشتعلة بنار محبّته لا تحزنی من العسرة و العنآء و لا تفرحی من الرّاحة و الرّخآء فی هذه الدّنیا لأنّ کلاهما یزولان و انّما حیاة الدّنیا کسراب او عباب او ظلال و هل یتصوّر انّ السّراب یؤثّر تأثیر الشّراب لا وربّ الأرباب لا تستوی الحقیقة و المجاز و شتّان ما بین التّحقّق و التّمثّل و الخیال

اعلمی انّ الملکوت حقیقة الوجود و انّ النّاسوت ظلّه الممدود فالظّلّ معدوم متوهّم الوجود و الصّور المرئیّة فی المآء اعدام تتراءی للأنظار بمظاهر النّقوش و الرّسوم

توکّلی علی اللّه و اعتمدی علیه و تذکّری بذکره فی کلّ حین انّه یبدّل العسرة بالیسر و الشّدّة بالرّخآء و التّعب بالرّاحة العظمی انّه علی کلّ شیء قدیر

و امّا اذا تسمعین منّی لا تتقیّدی بحالة من الأحوال بل فی کلّ حالة اشکری ربّک الرّحمن و سلّمی الأمور لارادته یتصرّف کیف یشآء و هذا خیر لک عن کلّ شیء فی الآخرة و الأولی

۱۵۱

ایّتها المؤمنة بوحدانیّة اللّه اعلمی انّه لا ینفع الانسان الّا حبّ الرّحمن و لا ینوّر قلب الانسان الّا الشّعاع السّاطع من ملکوت اللّه

دعی کلّ فکر و اترکی کلّ ذکر و احصری الأفکار فیما یرتقی به الانسان الی سمآء موهبة اللّه و یطیر به کلّ طیر ملکوتیّ الی الأوج الرّفیع مرکز العزّة الأبدیّة فی عالم الامکان

۱۵۲

و امّا مسئلهٔ روح قاتل سؤال کردند که جزای قاتل چه چیز است در جواب گفته شد که قصاص بر قاتل یعنی اگر قاتل را بکشند این قتل جزای اوست بعد از قتل دیگر عدالت الهی جزای ثانی بر او مرتّب نخواهد کرد زیرا عدل الهی قبول نمینماید که دو جزا ببیند

۱۵۳

ای امةاللّه شکرانهٔ فیض رحمان در این اوان عبارت از نورانیّت قلب و احساسات وجدانست حقیقت شکرانه اینست

و امّا شکرانه بتقریر و تحریر هرچند دلپذیر است ولی بالنّسبه بآن مجاز است چه که اساس احساسات روحانیّه است و انبعاثات وجدانیّه امیدوارم که بآن مؤیّد گردی

امّا عدم استعداد و استحقاق در یوم میعاد مانع از فیض وجود نه زیرا یوم فضلست نه عدل و اعطآء کلّ ذی حقّ حقّه عدلست پس نظر باستعداد خود نکن نظر بفضل بیمنتهای جمال ابهی نما که فیضش شاملست و فضلش کامل

از خدا خواهم که بعون و عنایت حقّ در تدریس معانی حقیقی تورات نهایت فصاحت و بلاغت و اقتدار و مهارت بنمائی توجّه بملکوت الهی کن و استفاضه از فیض روح القدس و زبان بگشا تأییدات روح میرسد

و امّا آن شمس عظیم که در رؤیا دیدی آن حضرت موعود است و انوارش فیوضاتش و سطح آب جسم شفّاف یعنی قلوب صافیه است و امواج آن هیجان قلوبست و اهتزاز نفوس یعنی احساسات روحانیّه است و سنوحات رحمانیّه حمد کن خدا را که در عالم رؤیا چنین مکاشفه حاصل شد

امّا مقصود از اینکه انسان بکلّی خود را فراموش نماید اینست که بسرّ فدا قیام نماید و آن محویّت احساسات بشریّه است و اضمحلال اخلاق مذمومه که ظلمات کونیّه است نه اینکه صحّت جسمانی مبدّل بضعف و ناتوانی شود

بدرگاه احدیّت عجز و نیاز آرم که برکات آسمانی و مغفرت رحمانی شامل حال مادر عزیز و خواهران و خویشان مهربان گردد علی‌الخصوص خواستگارت که ناگهان از این جهان بجهان دیگر شتافت

۱۵۴

ای پسر ملکوت نامه‌های شیرین و عبارات دلنشین تو همواره سبب فرح قلوبست و نغمه چون ملکوتی باشد دل و جان را شادمانی بخشد

حمد کن خدا را که بجهت اعلاء کلمة اللّه و نشر نفحات قدس ملکوت اللّه بآن صفحات[۴۷] رفتی و در باغ الهی باغبانی مینمائی عنقریب تأیید و توفیق ترا احاطه نماید

ای ابن ملکوت جمیع اشیاء با محبّت اللّه نافع است و بدون محبّت اللّه مضرّ و سبب احتجاب از ربّ الملکوت ولی با محبّت الهیّه هر تلخی شیرین شود و هر نعمتی گوارا گردد مثلاً نغمات موسیقی نفوس منجذبه را روح حیات بخشد ولی نفوس منهمک در نفس و هوی را آلوده بشهوات کند و جمیع علوم با محبّت الهیّه مقبول و محبوب و بدون آن بی‌ثمر بلکه مورث جنون هر علمی مانند شجر است و چون ثمر محبّت اللّه باشد آن شجرهٔ مبارکه است والّا حطب است و عاقبت طعمهٔ آتش گردد

ای بندهٔ صادق حقّ و طبیب روحانی خلق چون در نزد مریضی حاضر گردی توجّه بربّ الملکوت کن و طلب تأیید از روح القدس نما و درد او را درمان کن

۱۵۵

ای شعلهٔ محبّت اللّه آنچه مرقوم نموده بودی سبب سرور گردید زیرا آن مکتوب مانند گلشنی بود که گلهای معانیش بوی خوش محبّت اللّه بمشام مبذول میداشت و همچنین جواب نامه‌های من مانند باران و شبنم آن ریاحین معانی را که در حدیقهٔ قلب شکفته طراوت و لطافت زائدالوصف مبذول خواهد داشت

از امتحانات وارده نگاشته بودید امتحان از برای صادقان موهبت حضرت یزدانست زیرا شخص شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور و شادمانی بشتابد ولی جبان بترسد و بلرزد و بجزع و فزع افتد و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم خویش را بنهایت مهارت تتبّع و حفظ نماید و در روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی جلوه نماید و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان با روی شکفته جلوه نماید

پس واضح شد که امتحان از برای نفوس مقدّسه موهبت حضرت یزدانست امّا از برای نفوس ضعیفه بلای ناگهان

این امتحان همانست که مرقوم نمودید زنگ انانیّت را از آئینهٔ دل زائل نماید تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد زیرا هیچ حجابی اعظم از انانیّت نیست و هرچند آن حجاب رقیق باشد عاقبت انسان را بکلّی محتجب و از فیض ابدی بی‌نصیب نماید

ای امةاللّه المنجذبه چون عباد و اماء رحمن بخاطر من گذرند احساس حرارت محبّت اللّه نمایم و دعا کنم که حضرت کبریا آن نفوس مبارکه را بجنود لم‌یروها مؤیّد فرماید الحمد للّه که نبوّت جمیع انبیا در عصر مقدّس مبارک یوم عظیم ظاهر و باهر شد

ای امةاللّه المنجذبه قریبیّت فی‌الحقیقه بروحست نه بجسم و امداد و استمداد روحانیست نه جسمانی با وجود این چنین امید است که از هر جهت قریبیّت حاصل گردد مطمئن باش که فیوضات الهیّه نفوس مقدّسه را چنان احاطه نماید که پرتو شمس ماه و ستاره را

یاران الهی و اماء رحمن را یک یک از قبل عبدالبهآء بنفحات قدس مشام معطّر نما و جمیع را بر نشر نفحات اللّه تشویق و تحریص کن

۱۵۶

ای بندهٔ درگاه الهی آنچه از خامهٔ محبّت اللّه جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید امید از موهبت ربّ مجید چنان است که در کلّ احیان بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید

در خصوص مسئلهٔ تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقاید قدیمهٔ اکثر امم و ملل است حتّی فلاسفهٔ یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم ولکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف

و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی اینست که اعطای کلّ ذی حقّ حقّه شود حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده است ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‌اش تازه انعقاد کرده است و کور و کر و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگرچه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده ولکن پیش از این در قالب اوّل جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده

ولی این نفوس از این نکته غافل گشته‌اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حقّ چگونه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید[۴۸] میگشت

باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقایق و انواری است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است

مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب امشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است در این مقام مقصد حقیقت شخصیّه و عین ثابته و کینونت مخصوصهٔ آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است والّا البتّه آن حقیقت متعیّنه و اعین مخصوصه رجوع ننموده

آیا از یک مرتبه وجود در این عرصهٔ شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متّصلاً عود و رجوع و تکرّر خواهند آیا یک مرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمیکند که تکرّر این وجود را در این عالم خواهند این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرّر شود

پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیهٔ تمنّای وصول برفرف اعلی نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیّه که مقدّس از ادراکات امکانیّه است

چه که چون ببصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معذّبند مستریحی نه تا ثواب اعمال حیات مکرّر سابق بیند و خوش‌حالی نیست که ثمرهٔ مشقّات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیّت چه آثار و نتیجه میبخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکوّنات کل مهمل بود استغفر اللّه عن هذا التّصوّر و الخطآء العظیم

همچنان که ثمرات و نتائج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نمای آن عالم واضح و مشهود میگردد بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئهٔ حاضره در نشئهٔ اخرای عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم میگردد و همچنان که اگر نشئه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود رحمی مهمل و نامربوط میگشت بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلّی مهمل و غیر معقول است

پس بدان که حقّ را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر چون مشامّ روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهّر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانیّهٔ آن عوالم بمشام رسد

و البهآء علیک و علی کلّ ناظر و متوجّه الی الملکوت الأبهی الّذی قدّسه اللّه عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین

ایّها المنجذبون ایّها المتذکّرون ایّها المقبلون الی ملکوت اللّه انّی اتضرّع الی اللّه بقلبی و روحی ان یجعلکم آیات الهدی و رایات التّقی و منابع العقل و النّهی و بکم یهدی الطّالبین الی الصّراط المستقیم و یدلّهم الی المنهج القویم فی هذا العصر العظیم

یا احبّآء اللّه اعلموا انّ الدّنیا کسراب بقیعة یحسبه الظّمآن مآءً شرابها سراب و رحمتها زحمة و راحتها مشقّة و عنآء دعوها لأهلها و توجّهوا الی ملکوت ربّکم الرّحمن حتّی یشرق علیکم انوار الفضل و الاحسان و تنزل علیکم مائدة السّمآء و ینعم علیکم ربّکم بأعظم الآلآء و النّعمآء تنشرح به صدورکم و تنجذب به قلوبکم و تطیب به نفوسکم و تقرّ به اعینکم

یا احبّآء اللّه هل من معط غیر اللّه یختصّ برحمته من یشآء سیفتح علیکم ابواب معرفته و یملأ قلوبکم بمحبّته و یبشّر ارواحکم بمرور نفحات قدسه و یضیء وجهکم بنوره المبین و یعلو به ذکرکم بین العالمین انّ ربّکم لرحمن رحیم

سیؤیّدکم بجنود لم تروها و ینجدکم بجیوش الالهام من الملإ الأعلی و یرسل الیکم نفحات جنّته العلیا و یعطّر مشامّکم بأنفاس طیب تعبق من ریاض الملإ الأعلی و ینفخ فی قلبکم روح الحیاة و یدخلکم سفینة النّجاة و یریکم آیاته البیّنات انّ هذا لهو الفضل العظیم انّ هذا لهو الفوز المبین

لا تحزن من صعود عزیزی بریکول لأنّه عرج الی الحدیقة النّورآء فی ملکوت الأبهی جوار رحمة ربّه الکبری و ینادی بأعلی النّدآء یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربّی و جعلنی من الفائزین[٤٩]

یا عزیزی یا بریکول

این وجهک الجمیل و این لسانک البلیغ این جبینک المبین و این جمالک المنیر

یا عزیزی یا بریکول

این تلهّبک بنار محبّة اللّه و این انجذابک بنفحات اللّه و این بیانک بالثّنآء علی اللّه و این قیامک علی خدمة امر اللّه

یا عزیزی یا بریکول

این عینک الجمیل این ثغرک البسیم این خدّک الأصیل این قدّک الرّشیق

یا عزیزی یا بریکول

قد ترکت النّاسوت و عرجت الی الملکوت و فزت بفیض اللّاهوت و وفدت علی عتبة ربّ الجبروت

یا عزیزی یا بریکول

قد ترکت المشکاة الجسمانیّة و الزّجاجة البشریّة و العناصر التّرابیّة و العیشة النّاسوتیّة

یا عزیزی یا بریکول

فتوقّدت سراجاً فی زجاج الملإ الأعلی و دخلت فی الفردوس الأبهی و استظللت فی ظلّ شجرة طوبی و فزت باللّقآء فی جنّة المأوی

یا عزیزی یا بریکول

قد غدوت طیراً الهیّ و ترکت الوکر التّرابیّ و طرت الی حدائق القدس الملکوت الرّحمانیّ و فزت بمقام نورانیّ

یا عزیزی یا بریکول

قد صدحت کالطّیور و رتّلت آیات رحمة ربّک الغفور و کنت عبداً شکور و دخلت فی سرور و حبور

یا عزیزی یا بریکول

انّ ربّک اختارک لحبّه و هداک الی حیّز قدسه و ادخلک فی حدیقة انسه و رزقک مشاهدة جماله

یا عزیزی یا بریکول

قد فزت بحیاة ابدیّة و نعمة سرمدیّة و عیشة راضیة و موهبة وافیه

یا عزیزی یا بریکول

صرت نجماً فی افق العلی و سراجاً بین ملائکة السّمآء و روحاً حیّاً فی العالم الأعلی و جالساً علی سریر البقآء

یا عزیزی یا بریکول

اسأل اللّه ان یزیدک قرباً و اتّصالا و یهنّئک فوزاً و وصالا و یزیدک نوراً و جمالا و یعطیک عزّاً و جلالا

یا عزیزی یا بریکول

انّی اذکرک دائماً و لا انساک ابداً و ادعو لک لیلاً و نهارا و اراک واضحاً و جهارا

یا عزیزی یا بریکول

۱۵۹

و امّا سؤالک انّ النّفوس کلّها لها حیاة ابدیّة اعلم انّ الحیاة الأبدیّة لنفوس نفخ فیهم روح الحیاة من اللّه و ما عداهم اموات غیر احیآء کما صرح به المسیح فی نصوص الانجیل و کلّ من فتح اللّه بصیرته یری النّفوس فی مقاماتهم بعد الانفکاک عن الأجسام انّهم احیآء عند ربّهم یرزقون و یرون الأرواح المیّتة فی غمرات الهلاک یخوضون

ثمّ اعلم انّ النّفوس کلّها مخلوقة علی فطرة اللّه و کلّها طیّبة عند ولادتها ولکن من بعد تختلف بما تکتسب من الفضائل و الرّذائل

مع ذلک الموجودات لها مراتب فی الوجود من حیث الایجاد لأنّ الاستعدادات متفاوتة ولکن کلّها طیّبة طاهرة ثمّ تتدنّس من بعد ذلک ولو انّ مراتب الوجود متفاوتة ولکن کلّها خیر انظر الی الهیکل الانسان و اعضائه و اجزائه منها بصر و منها سمع و منها شمّ و منها ذوق و منها ید و اظافر مع التّفاوت بین الأجزآء کلّها ممدوحة فی حدّ ذاتها الّا اذا سقط احدها عند ذلک یحتاج الی العلاج و اذا ما اغنی الدّوآء یجب قطع ذلک العضو من الأعضآء

۱۶۰

ای کنیز صادق الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید فی‌الحقیقه تعلّق بملکوت داری و توجّه بافق ابهی از فضل الهی خواهم که روز بروز بنار محبّت اللّه بیشتر برافروزی

از قرار معلوم در نوشتن و یا تبلیغ نمودن متحیّر بودی که بکدام پردازی تبلیغ لازمست در این ایّام تبلیغ بهتر است هر وقت فرصت یافتی زبان بهدایت نوع انسان بگشا

در خصوص علم و معرفت سؤال نموده بودی کتب و الواح الهی قرائت نما و رسائل استدلالیّه که در این امر مرقوم شده ملاحظه کن از جمله رسالهٔ ایقان که به انگریزی ترجمه گردیده و همچنین رسائل آقا میرزا ابوالفضل و رسالهٔ بعضی از احبّا و من‌بعد بسیاری از الواح و رسائل الهیّه ترجمه خواهد گشت آنها را مطالعه کن و همچنین از خدا بخواه که بمغناطیس محبّت اللّه معرفت اللّه جذب گردد نفوس چون مقدّس در جمیع شئون گردد و طیّب و طاهر شود ابواب معرفت الهیّه بر رخ گشوده گردد

در خصوص کنیز عزیز خدا مسیس گودال مرقوم نموده بودید آن منجذبهٔ الی اللّه فی‌الحقیقه دائماً مشغول بخدمتست و بقدر امکان در نشر انوار الهی کوشش مینماید اگر بر این منوال دوام حاصل شود من‌بعد نتائج عظیمه خواهد داشت اصل ثبات و استقامت و استمرار است از حقّ میخواهم که بهمّت اماء رحمن دامنهٔ جبال سواحل بحر محیط بنور محبّت اللّه چنان روشن گردد که پرتوش بآفاق رسد

از مسئله‌ئی که بظهور ملکوت اللّه کلّ نفوس نجات یافتند سؤال نموده بودید شمس حقیقت تجلّی بر جمیع آفاق کرد این تجلّی نورانی نجات و حیاتست ولی هر کس چشم بصیرت گشود و آن انوار را مشاهده کرد او از اهل نجاتست

از غلبهٔ روحانیّت در این دور بهائی سؤال نموده بودید یقین است که روحانیّت بر جسمانیّت غلبه خواهد نمود و ملکوتیّت بر بشریّت غالب خواهد گشت و بتربیت الهیّه نفوس من حیث المجموع در مراتب وجود ترقّی خواهند کرد مگر نفوسی که کور و کر و لال و مرده‌اند این نفوس چگونه ادراک نورانیّت نمایند انوار آفتاب اگر جهان ظلمانی را بکلّی نورانی نماید کور را نصیبی نه و ابر رحمت اگر در جمیع اراضی سیل‌انگیز گردد در زمین شوره گل و ریاحین نروید

۱۶۱

ای طالب ملکوت الهی این جهان مانند جسم انسانست و ملکوت اللّه مانند روح حیات ملاحظه نما که عالم جسمانی انسان چه قدر تنگ و تاریکست و بعلل و امراض مبتلا و عالم روحانی انسان چه قدر لطیف و نورانیست باین مثال ادراک نما که جهان ملکوت چگونه در این عالم ناسوت جلوه نموده و احکامش چگونه جاری گشته روح هرچند پنهانست ولی احکامش در عالم جسد ظاهر و باهر بهمچنین ملکوت الهی هرچند از بصر این خلق نادان مستور ولکن در نزد اهل بصیرت واضح و مشهود

پس تو بکلّی ملکوتی شو تا ناسوتی را فراموش نمائی و در احساسات رحمانیّه چنان مستغرق گردی که از عالم بشریّت بی‌خبر شوی

۱۶۲

ای یاران عزیز عبدالبهآء همواره منتظر ورود اخبار مسرّهٔ شما هستم که روز بروز بنور هدایت روشنتر و ترقّی بیشتر نمائید

الطاف حضرت بهآءاللّه یمی است بی‌پایان نمی از آن حیات جاودان لهذا امواجش بر قلوب یاران متتابع میرسد و از آن امواج انبعاثات وجدانی و انجذابات روحانی حاصل و زمام از دست میرود و بی‌اختیار تضرّع و ابتهال بملکوت اللّه می‌گردد پس تا توانید قلب را فارغ نمائید تا از اشراق شمس حقیقت هر دم پرتوی جدید یابید

جمیع در قلب عبدالبهآء موجودید و هر دم بدرگاه احدیّت توجّه مینمایم و شما را موهبت کبری میطلبم

۱۶۳

ای دو حقیقت‌جو نامهٔ شما رسید و بر مضمون اطّلاع حاصل گشت مکاتیبی که از پیش فرستادید بعضی نرسید و بعضی در وقتی رسید که از شدّت ظلم ظالمین ارسال جواب محال بود حال این نامه رسید و ارسال جواب ممکن لهذا با کثرت مشاغل بتحریر پرداختم تا بدانید که در این بساط عزیزید و در ملکوت اللّه مقبول

ولی سؤالات باختصار جواب داده میشود زیرا فرصت تفصیل نیست جواب سؤال اوّل ارواح ابناء ملکوت بعد از انفکاک از این جسد بعالم وجود ابدی عروج نمایند امّا اگر سؤال از مکان شود بدان که عالم وجود عالم واحد است ولی مراتب متفاوت مثلاً وجود جمادی را مرتبه‌ئی ولی کائن جمادی را از عالم نبات خبری نه بکلّی بیخبر بلکه بحسب حال منکر آن و همچنین کائن نباتی را از عالم حیوانی خبری نه بکلّی غافل و بیخبر چرا رتبهٔ حیوان فوق رتبهٔ نبات است و نبات بحسب

حال خویش محتجب از عالم حیوان و منکر آن و حال آنکه حیوان و نبات و جماد جمیع در عالم وجود موجود و همچنین حیوان از قوّهٔ عاقلهٔ انسان که مدرک کلّیّاتست و کاشف اسرار کائنات چنانکه در شرق نشسته نظم و ترتیب در غرب دهد و کشف اسرار نماید در قطعهٔ اوروپا موجود اکتشاف امریکا نماید در زمین موجود حقائق نجوم را کشف کند حیوان از این قوّهٔ عاقلهٔ کاشفه که مدرک کلّیّات است بکلّی بیخبر بلکه منکر آن

و همچنین اهل ناسوت از عالم ملکوت بکلّی بیخبر و منکر آن چنانکه بر زبان رانند و گویند ملکوت کجاست و ربّ الملکوت کو این نفوس مانند جماد و نباتند که از عالم حیوان و انسان بکلّی بیخبر نبینند و نیابند امّا جماد و نبات و حیوان و انسان کلّ در عالم وجود موجود

جواب مسئلهٔ ثانی امّا امتحانات الهیّه در این جهانست نه در جهان ملکوت

جواب سؤال سیّم در جهان دیگر حقیقت انسانیّه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است

جواب سؤال چهارم مرکز شمس حقیقت عالم اعلی ملکوت الهیست نفوسی که منزّه و مقدّسند چون قالب عنصری متلاشی شود بجهان الهی شتابند و آن جهان در این جهانست ولی اهل این جهان از آن بیخبر مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بیخبرند

جواب سؤال پنجم حضرت بهآءاللّه خیمهٔ وحدت عالم انسانی بلند نمود هر کس بظلّ این خیمه آید البتّه از سایر خیمه‌ها خارج شود

جواب سؤال ششم اگر در مسئله‌ئی اختلاف بین حزبین واقع گردد رجوع بمرکز میثاق کنند تا مشکل حلّ گردد

جواب سؤال هفتم حضرت بهآءاللّه بجهت عموم انسان ظهور فرمودند و جمیع را بمائدهٔ الهی و خوان نعمت رحمانی دعوت کردند ولی اکثر حاضرین بر آن خوان نعمت الیوم فقرا هستند اینست که حضرت مسیح میفرماید طوبی للفقرآء اغنیا را ثروت مانع از دخول ملکوتست چنانکه مسیح میفرماید مرور شتر از منفذ سوزن آسانتر است از دخول غنی در ملکوت اللّه[۱۰۵]ولکن اگر شخص غنی‌یی را غنا و ثروت دنیا و عزّت و اعتبار ناسوتی از دخول ملکوت منع ننماید آن غنی مقرّب درگاه کبریا و مقبول ربّ الملکوتست

خلاصه بهآءاللّه بجهت تربیت عموم بشر ظهور فرمود معلّم کلّ است چه غنی چه فقیر چه سیاه چه سفید چه شرقی چه غربی چه جنوبی چه شمالی

امّا نفوسی که به عکّا حاضر گردند بعضی از آن نفوس بسیار ترقّی نمایند شمع خاموش بودند روشن گشتند پژمرده بودند تر و تازه گشتند مرده بودند زنده گشتند و با بشارت کبری مراجعت نمودند و بعضی فی‌الحقیقه عبور و مرور نمودند و سیاحتی کردند

ای دو منجذب ملکوت شکر کنید خدا را که خانهٔ خویش را مجمع یاران نمودید و مجمع دوستان کردید

ای دو نفس مؤمن موقن نامه رسید الحمد للّه خبرهای خوشی داشت کالیفورنیا استعداد انتشار تعالیم اللّه دارد امیدوارم که شماها بجان و دل بکوشید تا رائحهٔ طیّبه مشامها را معطّر نماید...

بمسیس چیس از قبل من تحیّت محترمانه برسانید و بگوئید مستر چیس در افق حقیقت ستارهٔ درخشنده است ولی هنوز در پس ابر است عنقریب ابرها متلاشی شود و درخشندگی آن ستاره کالیفورنیا را روشن نماید تو قدر این موهبت را بدان که

قرینهٔ او بودی و شریک حیات او

باری در هر سال یوم صعود آن نفس مبارک[۵۲] احبّا باید در کمال خضوع و خشوع از قبل عبدالبهآء بزیارت او بروند و دسته‌های گل بکمال تعظیم بر قبر او بیفشانند و تمام روز را بمناجات و توجّه بملکوت آیات و بفکر و ذکر مناقب آن شخص جلیل بگذرانند

۱۶۵

الهی الهی انّ عبدک الخاضع لعزّة ربوبیّتک الخاشع بباب احدیّتک قد آمن بک و بآیاتک و صدّق بکلماتک و اشتعل بنار محبّتک و خاض فی غمار بحار معرفتک و انجذب بنفحاتک و توکّل علیک و توجّه الیک و تضرّع بین یدیک و اطمأنّ بعفوک و مغفرتک قد ترک هذه النّشأة الفانیة و طار الی ملکوت البقآء متمنّیاً فیض اللّقآء

ربّ اکرم مثواه و اجره فی جوار رحمتک الکبری و ادخله فی فردوسک الأعلی و اخلده فی حدیقتک الغلبا حتّی یخوض فی بحار الأنوار فی عالم الأسرار

انّک انت الکریم العزیز العفوّ الوهّاب

ایّتها النّفس المطمئنّة امةاللّه ... لا تبتئسی من وفاة قرینک المحترم انّه ادرک لقآء ربّه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و لا تظنّی انّک ضیّعته سینکشف لک الغطآء و تجدین وجهه منوّراً فی الملإ الأعلی کما قال اللّه تعالی و لنحیینّه حیوةً طیّبة فلا عبرة فی النّشأة الأولی بل انّ الأهمّیّة الکبری فی النّشأة الأخری

۱۶۶

ای بندهٔ بهاء در سبیل خدا جانفشانی کن و در محبّت جمال ابهی حرکتی آسمانی چه که حرکت حبّیّه حرکت از محیط بمرکز است و از آفاق بنیّر آفاق اگر گوئی مشکل است خیر نیست چنین چون محرّک و دلیل قوّهٔ مغناطیس باشد طیّ زمان و مکان بسی آسان و البهآء علی اهل البهآء

۱۶۷

ای بنت ملکوت نامهات رسید از قضا و قدر و اراده سؤال نموده بودی قضا و قدر عبارت از روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاست و این روابط بقوّهٔ ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریّه است مثلاً رابطهٔی خدا در میان آفتاب و کرهٔ ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند این روابط قدر است و قضا ظهور آن در حیّز وجود و اراده عبارت از قوّهٔ فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلّط اوست این مختصر بیان قضا و قدر است فرصت تفصیل ندارم دیگر تو در این تفکّر نما حقیقت قضا و قدر و اراده مکشوف گردد

۱۶۸

ای خانم ملکوتی حمد کن خدا را که در این قرن حضرت بهآءاللّه بیدار شدی و از ظهور ربّ الجنود آگاه گشتی جمیع خلق در قبور طبیعت مرده و خفته و بیهوش افتاده‌اند غافلند و بکلّی بیخبر چنانکه حضرت مسیح میفرماید شاید من میآیم و شما خبر ندارید آمدن ابن انسان مثل آنست که دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد

باری از الطاف حضرت بهآءاللّه امیدم چنانست که روز بروز در ملکوت ترقّی نمائی تا ملائکهٔ آسمانی شوی و بنفثات روح القدس مؤیّد گردی و بنیانی بسازی که الی‌الأبد باقی و برقرار باشد...

این ایّام بسیار عزیز است فرصت را غنیمت دان شمعی روشن کن که خاموش نشود و الی‌الأبد روشنائی بعالم انسانی دهد

۱۶۹

ای دو نفس صابره نامهٔ شما رسید و از وفات آن نوجوان عزیز از جهت فرقت شما نهایت حزن و حرقت حاصل شد زیرا در عنفوان شباب و سنّ جوانی بآشیان آسمانی پرواز نمود ولی چون از این لانهٔ کدرآشیانه نجات یافت و بآشیانهٔ ملکوت ابدی توجّه نمود از جهان تاریک و تنگ نجات یافت بجهان نورانی بیرنگ شتافت سبب تسلّی خاطر است

در چنین وقوعات جانگداز حکمت بالغهٔ الهی مندرج است مثل آنست که باغبان مهربان نهالی تر و تازه را از محلّ تنگی بمکان وسیعی نقل کند این انتقال سبب پژمردگی و افسردگی و اضمحلال آن نهال نیست بلکه سبب نشو و نما و حصول طراوت و لطافت و ظهور بار و برگ است ولی این سرّ مکنون در نزد باغبان معلوم امّا نفوسی که از این موهبت خبر ندارند گمان چنین کنند که باغبان آن نهال را بقهر و غضب از محلّش ریشه‌کن نموده ولی نفوس آگاه را این سرّ مکتوم معلوم و این قضای محتوم موهبتی محسوب لهذا شما از صعود آن طیر وفا مأیوس و محزون مگردید بلکه در جمیع احوال طلب مغفرت و علوّ درجات از برای آن نوجوان بخواهید

امیدوارم که نهایت صبر و سکون و رضای بقضا از برای شما حاصل گردد و من بدرگاه احدیّت عجز و نیاز آرم و طلب مغفرت و عفو و بخشش نمایم و امیدم از الطاف بی‌نهایت حضرت احدیّت آنست که آن حمامهٔ حدیقهٔ ایمان را در شاخسار ملأ اعلی منزل و مأوی بخشد تا بابدع نغمات بمحامد و نعوت ربّ الأسمآء و الصّفات بسراید

۱۷۰

ای طالب ملکوت نامه‌ات رسید از مصیبت کبری وفات قرین محترمت مرقوم نموده بودی آن وجود محترم از حوادث و حالات دنیا آن قدر دلتنگ شد که نهایت آرزوی نجات از دنیا داشت این خاکدان فانی چنین است مخزن آلام و محن است غفلت است که انسان را نگه میدارد والّا هیچ نفسی در این عالم راحت نیست از ملوک گرفته تا بمملوک برسد اگر یک جام شیرین دهد در عقب صد جام تلخ دارد اینست شأن این دنیا لهذا انسان عاقل بحیات دنیویّه تعلّقی ندارد و اعتمادی ننماید بلکه در بعضی اوقات بینهایت آرزوی وفات کند تا از این اکدار و احزان نجات یابد چنانچه بعضی از شدّت اکدار انتحار نمایند

شما از جهت او مطمئن باشید که غریق دریای عفو و غفران گردد و مظهر لطف و احسان شود تا توانید بکوشید طفل او را تربیت الهی نمائید تا آن طفل چون ببلوغ رسد رحمانی باشد نورانی باشد آسمانی باشد

۱۷۱

ای کنیز عزیز الهی هرچند مصیبت فرزند فی‌الحقیقه بسیار جگرسوز است و فوق طاقت بشر ولکن انسان آگاه و بینا یقین میداند که فرزند از دست نرفته است بلکه از این جهان بجهانی دیگر شتافته و در جهان الهی او را خواهد یافت و آن وصلت ابدیست امّا در این جهان لابدّ بر فراق و شدّت احتراق

الحمد للّه تو مؤمنی و توجّه بملکوت ابدی داری و بجهان آسمانی معتقدی لهذا محزون مباش دلخون منشین ناله مکن فریاد و فغان منما زیرا اضطراب و بیقراری سبب تأثّر روح او در جهان الهیست

آن طفل عزیز از جهان پنهان بتو خطاب مینماید که ای مادر مهرپرور شکر خدا را که از آن قفس تنگ و تاریک رهائی یافتم و چون مرغان چمن بجهان الهی پرواز نمودم جهانی وسیع و نورانی و همواره سرور و شادمانی پس ای مادر نوحه منما و ناله مکن از گمگشتگان نیستم محو و فانی نشدم قالب جسمانی بگذاشتم و در این جهان روحانی علم افراختم بعد از این فرقت وصلت اندر وصلت است مرا در آسمان ایزدی غرق انوار خواهی یافت

۱۷۲

الحمد للّه قلبت متذکّر بذکر الهی و روحت مستبشر ببشارات اللّه است و مشغول بمناجاتی حالت مناجات بهترین حالات است زیرا انسان با خدا الفت مینماید علی‌الخصوص مناجات در خلوات در اوقات فراغت مثل نیمهٔ شب فی‌الحقیقه مناجات روح می‌بخشد

۱۷۳

نفوسی که الیوم بملکوت الهیّه داخل و بحیات ابدیّه فائز آن نفوس هرچند بظاهر در زمینند ولی فی‌الحقیقه پرواز در آسمان دارند جسمشان بر روی خاک ولکن روحشان سیر در افلاک مینماید افکار چون وسیع و روشن باشد پرواز دارد انسان را بملکوت الهی رساند

۱۷۴

ای یاران روحانی عبدالبهآء آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید مضامین بسیار دلنشین بود و معانی دلیل بر ثبوت و رسوخ بر امر الهی

آن انجمن در ظلّ حمایت ربّ ذو المنن است و امیدوارم که چنانچه باید و شاید مؤیّد بفیض نفحهٔ روح القدس گردد و روز بروز در محبّت الهی و انجذاب بجمال باقی نیّر آفاق بیفزاید زیرا عشق الهی و محبّت روحانی انسان را طیّب و طاهر نماید و بردای تقدیس و تنزیه مزیّن کند و چون انسان بکلّی بحقّ دل بندد و بجمال مطلق تعلّق یابد فیض ربّانی جلوه نماید

این محبّت جسمانی نیست بلکه روحانی محض است نفوسی که ضمیرشان بنور محبّت اللّه روشن آنان مانند انوار ساطعند و بمثابهٔ نجوم تقدیس در افق تنزیه لامع عشق حقیقی صمیمی محبّت اللّه است و آن مقدّس از اوهام و افکار ناس

احبّای الهی هر یک باید جوهر تقدیس باشند و لطیفهٔ تنزیه تا بپاکی و آزادگی و افتادگی در هر اقلیم معروف و شهیر گردند از جام باقی محبّت اللّه سرمست شوند و نشئه از خمخانهٔ ملکوت گیرند و بمشاهدهٔ جمال ابهی منجذب و مشتعل و سرگشته و سرگردان گردند اینست شأن مخلصین اینست صفت ثابتین اینست نورانیّت وجوه مقرّبین

پس یاران الهی باید در کمال تنزیه بنهایت اتّحاد و اتّفاق روحانی قیام نمایند بدرجه‌ئی که حکم یک روح و یک وجود حاصل کنند در این مقام اجسام را مدخلی نیست بلکه حکم در کفّ قدرت روحست چون روح محیط گردد اتّحاد روحانی حاصل شود شب و روز بکوشید که نهایت اتّحاد را حاصل نمائید و در فکر ترقّیات روحانی خویش باشید و چشم از قصور یکدیگر بپوشید باعمال طیّبه و حسن سلوک و خضوع و خشوع نوعی حرکت نمائید که سبب تنبّه سائرین گردد

عبدالبهآء ابداً دل کسی را آزرده نخواهد و سبب حزن قلبی نشود زیرا موهبتی اعظم از آن نیست که انسان سبب سرور قلوب گردد و من از خدا خواهم که مانند ملائکهٔ آسمان سبب بشارت نفوس شوید

۱۷۵

ای مفتون جمال حقیقت حسنها زائل گردد و گلها خار برویاند و ملاحت و صباحت و آن و اوانش بگذرد ولی جمال حقیقی در تجلّی و حسن و آنش ابدیّ سرمدی دائماً ابداً جلوهٔ دلربا دارد و حسن بی‌منتها بنماید پس فرّخ رخی که بپرتو حسن آن دلبر روی را نورانی نماید الحمد للّه پرتو تجلّی گرفتی و درّ عرفان سفتی و کلمهٔ راستی

۱۷۶

ای منجذب بملکوت اللّه هر نفسی را فکری و مقصدی شب و روز در تحصیل مقصود میکوشد یکی نهایت آرزویش ثروت است و دیگری عزّت است و دیگری شهرت است و دیگری صنعت است و دیگری تجارت است و امثال اینها لکن عاقبت کل خائب و خاسر گردند جمیع این امور را بگذارند و مع صفر الید بجهان دیگر شتابند همهٔ زحمات بباد رود برهنه و افسرده و پژمرده و مأیوس زیر خاک روند

الحمد للّه تو تجارتی داری که ربحش الی‌الأبد باقی و برقرار و آن انجذاب بملکوت اللّه و ایمان و عرفان و نورانیّت وجدان و سعی و کوشش در ترویج تعالیم الهی

این موهبت ابدی است و این ثروت کنز ملکوتی است

۱۷۷

ای نار افروختهٔ عشق الهی حرارت محبّة اللّه در آن قلب نورانی چنان پر شعله و سورت است که اثر و تابشش از هزار فرسنگ احساس میشود نار عنصری را مسافهٔ بعیده مانع از تأثیر و تسخین ولی نار الهی چون در شرق برافروزد شعله‌اش بغرب بتابد و تأثیرش در شمال و جنوب ظاهر گردد بلکه حرارتش از ناسوت ادنی بملکوت اعلی رسد و شعله‌اش در رفیق ابهی ساطع گردد

پس خوشا بحال تو که بچنین موهبتی موفّق شدی و بچنین عنایتی مخصّص

و البهآء علیک و علی کلّ من تمسّک بعروة العهد و المیثاق

۱۷۸

یا امةاللّه نامهٔ شما که بتاریخ ۹ دیسمبر ۱۹۱۸ بود رسید و از مضمون اطّلاع حاصل گردید ابداً امید را از خدا قطع منما در هر حال امیدوار باش زیرا الطاف حقّ در هر حالت از انسان منقطع نگردد اگر از جهتی قلّت یابد از جهات سائره کاملست در هر صورت انسان در دریای الطاف مستغرق است لهذا در هیچ حالتی نومید نشو امیدوار باش

حضور مجالس احبّا مجرّد بجهت تنبّه و تذکّر و ازدیاد حبّ و تعلّق بملکوت ابهی است

و اگر چنانچه میل تام و رغبت کلّیّه برفتن به فیلیپس‌برگ مونتانا داشته باشید مأذونید شاید سبب شوید که در میان آن گروه عمله شمعی روشن نمائید و جمعی را متنبّه و متذکّر کنید تا توجّه بخدا نمایند و استفاضه از ملکوت الهی کنند

۱۷۹

تا توانید در توجّه بملکوت بیفزائید تا شجاعت فطری یابید و قوّهٔ معنوی بجوئید

۱۸۰

امیدوارم در این عالم ناسوتی نورانیّت لاهوتی یابی و نفوس را از ظلمات طبیعت که عالم حیوانیست نجات دهی و بمقامات عالیهٔ انسانی رسانی امروز جمیع اهل عالم مگر نفوس معدودی غرق عالم طبیعتند اینست که ملاحظه مینمائی حسد است و حرص و منازعهٔ بقا و کذب و بهتان و ظلم و عدوان و جنگ و قتال و خونریزی و تالان و تاراج که منبعث از عالم طبیعت است

ولی نفوس معدودی از این ظلمات نجات یافتند و از عالم طبیعت بعالم انسانیّت صعود نمودند متابعت تعالیم الهی کردند و بوحدت عالم انسانی خدمت مینمایند روشنند و رحمانی و بمثابهٔ گلشنند و نورانی تا توانی بکوش که الهی گردی ربّانی شوی نورانی گردی رحمانی شوی از هر قیدی آزاد شوی و دل بملکوت ربّ بی‌نیاز بندی اینست فیض بهائی اینست نور آسمانی

۱۸۱

و امّا معنی الکلمات المکنونة الدّالّ علی انّ الانسان یترک نفسه المراد انّه یترک شهواته النّفسانیّة و حاسّیّاته البشریّة و اغراضه الشّخصیّة و یطلب النّفحات الرّوحانیّة و الانجذابات الوجدانیّة و یستغرق فی بحر الفدآء منجذباً الی الجمال الأبهی

و امّا معنی الکلمة المکنونة النّاطق بالعهد الّذی وقع فی جبل فاران المراد انّه بالنّسبة للحقّ الماضی و المستقبل و الحال زمن واحد و امّا بالنّسبة الی الخلق الماضی مضی و زال و الحال فی الزّوال و الاستقبال فی حیّز الآمال و من اساس شریعة اللّه انّ اللّه فی کلّ بعث یأخذ عهداً من جمیع النّفوس الّتی یأتی الی نهایة ذلک البعث الیوم الموعود بظهور شخص معهود فانظری الی موسی الکلیم انّه اخذ عهد المسیح فی جبل سیناآء عن جمیع النّفوس الّتی اتت فی زمن المسیح فهؤلآء النّفوس ولو کانوا بعد موسی الکلیم بأعصار و قرون ولکن من حیث العهد المقدّس عن الأزمان کانوا حاضرین ولکنّ الیهود غفلوا عن ذلک و لم یتذکّروا فوقعوا فی خسران مبین

و امّا العبارة الّتی تدلّ انّ علی الانسان ان ینقطع عن النّفس فالمراد منها ایضاً ان لا یطلب لنفسه فی هذه الدّنیا الفانیة شیئاً فینقطع ای یفدی نفسه بجمیع شؤونها فی مشهد الفدآء عند تجلّی ربّها

۱۸۲

ای متمسّکین به عهد و پیمان الهی الیوم اهل ملأ اعلی از ملکوت ابهی ناظر و از جبروت قدس بشری و طوبی ملتفت چون نظر به مجامع و محافل ثابتین بر عهد و میثاق نمایند فریاد یابشری یابشری برآرند و به تهلیل و تسبیح لب بگشایند و ندا فرمایند ای انجمن رحمانی و ای مجمع یزدانی طوبی لکم بشری لکم ای روی شما روشن ای خوی شما گلشن که بمیثاق محبوب آفاق متمسّکید و از پیمانهٔ پیمان الهی مدهوش و مستید به جمال قدم وفا نمودید و جام صفا نوشیدید و محافظت و صیانت امر اللّه نمودید و سبب تفریق کلمة اللّه نشدید و علّت ذلّت دین اللّه نشدید و در عزّت اسم حقّ کوشیدید و استهزاء امم را بر امر مبارک روا نداشتید مقام منصوص را اهانت ننمودید و مرجع مخصوص را ذلّت و اذیّت و اهانت نخواستید در وحدت کلمه کوشیدید و بابواب الرّحمة پی‌بردید جمال مبارک را زود فراموش ننمودید

و البهاء علیکم

۱۸۳

ای بنت ملکوت نامهٔ تو رسید مانند آهنگ عندلیب الهی بود که شهنازش سبب فرح قلوب است زیرا مضمون دلیل بر ایمان و ایقان و ثبوت بر عهد و پیمان بود الیوم قوّهٔ محرّکهٔ عالم وجود قوّهٔ پیمانست که مانند شریان در جسم امکان نابض است و سبب محافظهٔ وحدت بهائی

بهائیان مأمور که تأسیس وحدت عالم انسانی نمایند اگر خود در نقطهٔئی اجتماع نکنند چگونه سبب وحدت عالم انسانی شوند

و مقصد جمال مبارک از این عهد و میثاق آن بود که جمیع بهائیان را در نقطهٔئی جمع فرماید تا بعضی بیخردان که در هر دور و کوری سبب اختلاف شدند رخنه ننمایند زیرا امر فرمود که آنچه از مرکز میثاق بیان گردد آن صحیح است و در

حمایت صون و عنایت او و مادون آن هذیان است

الحمد للّه تو ثابت بر عهد و پیمانی

۱۸۴

ای نفوس مبارکه هرچند شما در امتحان شدیدی افتاده‌اید زیرا بعضی بمنتهای قوّت میکوشند که احبّای لوزانجلیز را متزلزل نمایند ولی شما مشمول نظر عنایت بهآءاللّه هستید و بجنود ملائکه مؤیّدید

پس قدم را ثابت نمائید و بنهایت قوّت بنشر نفحات الهیّه و اعلای کلمة اللّه و ثبات بر میثاق پردازید و یقین بدانید که اگر نفسی با کمال استقامت ندای بملکوت نماید و بنهایت متانت ترویج میثاق کند اگر مور ضعیف است فیل عظیم را از میدان فرار دهد و اگر پشهٔ نحیف باشد عقاب کاسر را بال و پر بشکند

لهذا همّت نمائید تا سپاه شبهات را بقوّهٔ آیات پریشان و متلاشی نمائید این است وصیّت من و اینست نصیحت من با نفسی جدال منمائید و از نزاع بیزار باشید کلمهٔ حقّ بر زبان رانید اگر قبول نمود نعم المطلوب و اگر عناد کرد او را بحال خود بگذارید و توکّل بر خدا بکنید

اینست صفت ثابتین بر میثاق

۱۸۵

ای احبّا و امآء الرّحمن نامه‌ئی از محفل روحانی لوزانجلیز رسید دلیل بر آن بود که نفوس مبارکهٔ کالیفورنیا مانند جبل راسخ مقاومت ارياح نقض مینمایند و چون اشجار مبارکه در ارض میثاق ریشه نموده‌اند و در نهایت متانت و ثباتند لهذا امید از الطاف شمس حقیقت دارم که روز بروز بر متانت و استقامت بیفزایند امتحانات هر امری بقدر عظمت آن امر است چون تا بحال چنین میثاقی صریح بقلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات نیز عظیم است این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی در نفوس قویّه امتحان چه تأثیر دارد این شبهات نقض مانند کف دریاست و دریا بی‌کف نمیشود بحر میثاق یک موج زند تا اجسام میّته را بکنار اندازد زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید اینست که بحر میثاق موج زد موج زد تا اجسام میّته را بیرون انداخت یعنی نفوسی را که از روح الهی بی‌بهره‌اند و تابع نفس و هوی هوای ریاست در سر دارند باری این کفهای دریا بقائی ندارند عنقریب محو و نابود گردد ولی دریای میثاق الی‌الأبد پرموجست و در جوش و خروش...

از اوّل ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده با وجود این این کفها را در بحر میثاق بقائی ممکن لا واللّه ناقضین آبروی خویش را میبرند و تیشه بر ریشهٔ خود میزنند مغرور بچند نفس چاپلوسند که در نهایت تملّقند که از شدّت تملّق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل مینمایند لکن این عاقبت ندارد سرابست نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عنقریب خواهید دید

باری شما که الحمد للّه ثابت و راسخید شکر کنید که مانند اشجار مبارکه در ارض میثاق ثابت و راسخید و یقین است که هر ثابت نابت است اثمار جدیده ببار آرد و روز بروز بر طراوت و لطافت بیفزاید بجمیع الواح مبارک بهآءاللّه چه از آیات و چه از مناجات ملاحظه کنید که البتّه در هزار موقع مناجات فرمودند که خدایا ناقضین میثاق را معدوم کن و مخالفین بعهد را مغلوب نما و هر نفسی که نقض عهد و میثاق نماید مردود حقّ است و هر نفسی که ثابت بر عهد و میثاق است مقبول درگاه احدیّت و از این قبیل آیات و مناجات بسیار مراجعت نمائید خواهید یافت

باری شما ابداً ملول نشوید آنچه نقض بیشتر دیدید بر ثبات و استقامت بیشتر بیفزائید و یقین کنید که جند الهی غالب است زیرا مؤیّد بنصرت ملکوت ابهی است در جمیع آفاق عَلَم اهل ثبوت و استقامت بلند است و عَلَم نقض منکوس زیرا

معدودی قلیل از نفوس ضعیفه فریب تملّق و تذلّل ناقضین خورده‌اند و در نهایت ستر بظاهر اظهار ثبوت مینمایند و در باطن بتحریک مشغولند مگر چند نفر که اصل محرّکین نقضند آنان متظاهر بنقضند و مابقی معدودی قلیل بلطائف الحیل نفوس را فریب میدهند زیرا بلسان اظهار ثبوت و استقامت بر عهد میکنند ولی چون گوشی بیابند خفیّاً القای شبهه مینمایند جمیع اینها مانند نقض عهد یهوذا اسخریوطی است و اتباع او ببینید هیچ اثر و ثمری از آنها باقی بدرجه‌ئی که از اتباعش اسمی باقی نمانده مثل اینکه اتباعی نداشته با آنکه جمعی از یهود با او همداستان بودند این یهوذای اسخریوطی که رئیس حواریّین بود حضرت مسیح را به سی درهم فروخت فاعتبروا یا اولی الأبصار

حال این نفوس مهمله ناقضین مرکز میثاق را بمبالغی که بانواع حیل گدائی کرده‌اند البتّه میفروشند سی سال است که حضرت بهآءاللّه صعود نموده و این ناقضین بتمام همّت کوشیدند آیا تا بحال چه کرده‌اند در جمیع مواقع ثابتین بر میثاق مظفّر بودند و ناقضین مغلوب و مردود و منحوس و بعد از صعود عبدالبهآء اثری از اینها باقی نخواهد ماند این نفوس نمیدانند چه خواهد شد مغرور باوهام خودند

باری ای احبّای الهی و اماء رحمن دست قدرت الهی تاج مرصّعی از برای شما ترتیب داده که جواهر زواهرش الی‌الأبد بر آفاق میتابد قدر این موهبت را بدانید و بشکرانهٔ آن لسان بگشائید و بترویج تعالیم الهی پردازید زیرا این روح حیات است و سبب نجات

۱۸۶

ای ثابت بر پیمان سه نامه از تو متتابعاً رسید بدون فاصله از مضامین معلوم گردید که در کلیولند از همسات بعضی ناقضین قلوب متأثّر شده است و در میان احباب الفت فتور یافته سبحان‌اللّه از پیش صد مرتبه اخبار شده که ناقضان در کمینند و بوسیله‌ئی میخواهند میان احبّا اختلاف اندازند تا این اختلاف منتهی بنقض میثاق شود با وجود این چگونه احبّا از این تصریح غفلت نمودند

مسئلهٔ محکم و متین است و غایت مختصر یا حضرت بهآءاللّه عالم بود و دانا بود و از عواقب امور باخبر یا نادان و خطاکار این عهد و میثاق باین عظیمی از قلم اعلی از عموم احبّا گرفت اوّل از اغصان و افنان و منتسبین و امر باطاعت کرد و امر بتوجّه نمود و باثر قلم اعلی تصریح فرمود که مقصود از این آیهٔ کتاب اقدس غصن اعظم است

اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدإ فی المآل توجّهوا الی من اراده اللّه الّذی انشعب من هذا الأصل القدیم معنای مجمل اینست که بعد از صعود من باید ای اغصان و افنان و منتسبین و عموم احبّآء اللّه توجّه بفرع منشعب از اصل قدیم کنید

و همچنین بصریح کتاب اقدس میفرماید یا اهل الانشآء اذا طارت الورقآء عن ایک الثّنآء و قصدت المقصد الأقصی الأخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم خطاب بجمیع خلق میفرماید چون حمامهٔ قدس از حدیقهٔ ثنا پرواز کند و قصد مقصد اقصی و پنهان نماید یعنی چون جمال مبارک از عالم ظهور توجّه بعالم غیب نماید هر چه را از کتاب نمیفهمید راجع کنید بفرع منشعب از اصل قدیم یعنی آنچه که او بیان میفرماید او حقیقت واقعه است

و در کتاب عهد بصریح عبارت میفرماید که مقصود از این فرع منشعب غصن اعظم است و جمیع اغصان و افنان و منتسبین و احبّا را امر بتوجّه میفرماید حال یا باید گفت جمال مبارک خطا فرمودند یا باید اطاعت کرد و عبدالبهآء امری ندارد که ناس را دعوت باطاعت کند مگر نشر نفحات اللّه و اعلاء کلمة اللّه و ترویج وحدت عالم انسانی و تأسیس صلح عمومی و

امثال ذلک از اوامر الهی این اوامر الهی است دخلی به عبدالبهآء ندارد هر کس خواهد موافقت نماید و هر کس نخواهد خود میداند

حال بعضی از مفسدین بانواع حیل در فکر ریاستند و بجهت حصول ریاست شبهاتی میان احبّا القا مینمایند که سبب اختلاف شود و اختلاف سبب آن گردد که یک حزبی را تابع خود کنند ولی احبّای الهی باید بیدار باشند و بدانند از این القای شبهات مقاصد نفسانیست و حصول ریاست

وحدت بهائی را از دست ندهید و وحدت بهائی جز بتمسّک بمیثاق الهی ممکن نه

باری شما آرزوی سفر باطراف دارید تا نشر نفحات اللّه نمائید بسیار موافق البتّه تأییدات الهی برسد و قوّهٔ عهد و میثاق ترا مظفّر و منصور نماید

۱۸۷

ای ثابت بر پیمان نامهٔ شما رسید از کنونشن نهایت رضایت اظهار نموده بودی که این کنونشن سبب نهضت امر اللّه گردید و ظهور قوّت کلمة اللّه عظمت امر اختلافات را زائل کند مانند صحّت چون در وجود انسان قوّت یابد از این امر عظیم جمیع علل و امراض زائل گردد ما امیدمان چنانست که بهیچوجه اختلاف نماند ولی بعضی از اهالی امریکا نوهوسند و میکوشند زیر زمین جستجو میکنند در هوا جستجو میکنند که یک چیزی پیدا کنند و سبب اختلاف شود

الحمد للّه در امر مبارک جمیع این ابواب مسدود است زیرا مرجع مخصوص تعیین شده است که آن مرجع مخصوص حلّال جمیع مشکلات است و دافع جمیع اختلاف و همچنین بیت عدل عمومی دافع جمیع اختلاف است آنچه بیت عدل بگوید مقبول و هر نفسی مخالفت نماید مردود ولی هنوز بیت عدل عمومی که شارعست تأسیس نشده است

دیگر راه اختلافی نمانده ولی هواجس نفسانی مورث اختلاف میشود مثل ناقضین ناقضین شبههٔئی در میثاق ندارند ولی غرض نفسانی آنانرا بایندرجه رسانده نه اینست که نمیدانند میدانند و مخالفت میکنند

باری دریای میثاق پرموج است و در نهایت اتّساع کفهای اختلاف را بیرون می‌اندازد یقین بدانید شما در فکر ترویج امر مشرق الأذکار باشید و تهیّأ اسباب نشر نفحات اللّه دیگر مشغول چیز دیگر نشوید زیرا سبب تفرقهٔ ذهن میشود و هیچ کار از پیش نمیرود

۱۸۸

ای یاران عزیز عبدالبهآء چندیست که از بعضی بلاد یک آهنگ دلربا بگوش جان نرسیده و جان و وجدان سرور و حبور نیافته با وجود آنکه در جمیع اوقات کلّ در خاطرند و در پیش نظر فی‌الحقیقه حاضر زیرا ساغر دل از صهبای محبّت یاران سرشار است و تعلّق و آرزوی دیدارشان مانند روح ساری و جاری در عروق و شریان با این حالت دیگر معلومست که قلب چه قدر محزون و مغمومست در این طوفان بلا که موجش باوج اعلی رسیده و تیر جفا از جهات ستّه پی در پی آمده در هر دم در بقعهٔ مبارکه خبر موحشی و در هر روز آثار مدهشی مرکز نقض چنان فرض مینمود که بمجرّد استکبار بنیاد عهد و میثاق ناپایدار گردد و ابرار از وصایای الهی بری و بیزار گردند این بود که اوراق شبهات بجمیع جهات منتشر نمود و بدسائس خفیّه پرداخت دمی فریاد برآورد که بنیان الهی برافتاد و شریعت اللّه منسوخ گشت بنآء علیه عهد و پیمان مفسوخ شد و گهی ناله و فغان آغاز کرد که ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نهار روزی ولوله و عربدهٔئی انداخت که وحدانیّت الهیّه محو شد و ظهوری پیش از الف سنه بروز نموده

چون این مفتریات را ترویج ندید بتدریج فکر فساد افتاد و فتنه برانگیخت و بهر دامنی درآویخت بنای سعایت در نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همدم و همراز گشت بالاتّفاق لائحهئی ترتیب دادند و تقدیم مرکز سلطنت کردند و اولیای امور را بتشویش انداختند از جملهٔ مفتریات اینکه این مظلوم علم استقلال برافراخت و بر علم یابهآءالأبهی بنگاشت و در جمیع این مدن و دیار و قری حتّی در میان قبائل صحرا بگرداند و جمیع را دعوت باجتماع در زیر علم نمود

ربّ انّی اعوذ بک من هذا العمل المخالف لوصایا البهآء بل هو ظلم عظیم لا یرتکبه الّا کلّ معتد اثیم لأنّک فرضت علینا اطاعة الملوک و السّلاطین

و از جملهٔ مفتریات مقام کرمل را قلعهئی قرار داد و در نهایت متانت و رصانت بساخت و آنجا را مدینهٔ منوّره قرار نهاد و تربت مقدّسه را مکّهٔ مکرّمه نمود و حال آنکه آن عمارت عبارت از شش اطاق است و از جملهٔ مفتریات تأسیس سلطنت جدیده کرده و جمیع یاران را معاذاللّه معاذاللّه معاذاللّه بچنین خطای عظیمی دعوت نموده سبحانک هذا بهتان عظیم

و از جمله چون تربت مقدّسه مطاف عالمیان گشته ضرر عظیم به دولت و ملّت دارد و مرکز نقض از جمیع این امور بیزار بلکه سنّی سنوی بکری و عمریست امّا جمال مبارک را همین قدر از صلحای امّت میداند و اهل طریقت میشمرد و جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده

باری هیئت تفتیشیّه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند و باین ارض آمدند رأساً در خانهٔ یکی از مدّعیان وارد جمعی که در تنظیم لائحه شریک و سهیم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لائحه استفسار نمودند مضامین لائحه را تشریح کردند و تفصیل دادند و تصدیق نمودند و علاوه افزودند و کلّ مدّعی و هم شاهد و هم قاضی بودند

حال آن هیئت بمرکز خلافت راجع و هر روز خبر موحش و مدهشی میرسد امّا عبدالبهآء الحمد للّه در نهایت سکون و قرار و وقار و از این افترا و بهتان حتّی اغبرار حاصل ننموده بلکه امور را موکول بقدر مقدور نموده و در کمال فرح و سرور بجانفشانی حاضر و از بهر هر بلائی منتظر الحمد للّه یاران مهربان الهی نیز در مقام تسلیم و رضا قائم کلّ خوشنود و ممنون و مسرور و راضی

ولی مرکز نقض چنین فرض نموده که بعد از ریختن خون این مظلوم و یا انداختن بصحرای کبیر و هامون و یا القای در دریای روم چون گمنام و بی‌اثر و مقطوع الخبر گردد او میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد کرد و بچوگان شبهات و ترّهات گوی آمال و آرزوئی خواهد ربود

هیهات هیهات اگر مشک وفا را بقا نماند کسی برائحهٔ دفراء جفا رغبت ننماید و اگر غزال الهی را کلاب و ذئاب بدرد هیچکس از پی گرگ خونخوار ندود و اگر بلبل معانی را ایّام بسر آید کسی گوش بنعیق غراب و نعیب کلاغ ندهد این چه تصوّر باطل است و این چه تهتّک جاهل اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظّمآن مآء حتّی اذا جآءه لم یجده شیئاً[۵۲]

باری ای یاران الهی قدم و قلب مستقیم و ثابت دارید و بقوّهٔ تأیید جمال مبارک عزمی کامل نمائید و بخدمت امر اللّه پردازید و در مقابل امم و ملل ثبوت و رسوخ و استقامت اهل بها بنمائید تا دیگران حیران گردند که این قلوب چگونه منابع اطمینانست و معادن محبّت حضرت رحمان تا از حوادث مؤلمهٔ ارض مقدّس فتوری نیارید و از وقایع فاجعه مَلل حاصل نکنید اگر جمیع یاران معرض شمشیر گردند و یکی باقی آن منادی الهی شود و مبشّر رحمانی گردد و در مقابل من علی الأرض قیام کند

باری شما نظر بحوادث بقعهٔ نورا ننمائید ارض مقدّس دائماً در خطر است و سیل بلا از هر طرف زیرا صیت جهانگیر گشته و آوازه شهرهٔ آفاق شده و اعدا چه بیگانه و چه آشنا در نهایت تزویر و حیله و خدعه بر افترا قیام نموده معلومست که

چنین موقعی در خطر است زیرا در مقابل هر بهتان مدافعی موجود نه بلکه نفوسی آواره و مظلوم در قلعهئی مسجون و لیس لهم معین و نصیر و حرس من سهام الافترآء و سنان البهتان الّا اللّه

شما باید تفکّر در این نمائید که چه قدر یاران عزیز بقربانگاه الهی شتافتند و چه نفوس مبارکی جان فدا نمودند و چه خونهای مقدّسی ریخته شد و چه دلهای پاکی بخون آمیخته گشت چه قدر سینه‌ها هدف تیر جفا گردید و چه بسیار اجسام مطهّره که شرحه‌شرحه شد آیا ما را سزاوار چگونه است که در فکر جان خویش باشیم و به بیگانه و خویش مداهنه و مدارا کنیم و یا آنکه ما نیز پی ابرار گیریم و بر قدم آن بزرگواران رفتار کنیم

ایّام معدود معدوم گردد و هستی موجود مفقود شود گلشن زندگانی را طراوت و لطافت نماند و گلزار کامرانی را صفا و شادمانی بگذرد بهار حیات مبدّل بخزان ممات گردد و سرور و حبور قصور تبدیل بظلام دیجور در قبور گردد در این صورت دلبستگی را نشاید

و شخص دانا تعلّق قلب ننماید انسان دانا و توانا حشمت آسمانی طلبد و عزّت رحمانی جوید و حیات جاودانی خواهد و قربیّت درگاه یزدانی طلبد زیرا بخمخانهٔ جهان فانی صفرای انسان الهی نشکند و دمی نیاساید و خود را بتعلّق دنیا نیالاید

بلکه یاران نجوم اوج هدایتند و کواکب افق عنایت و بکمال قوّت آفت ظلمتند و هادم اساس بغض و عداوت جهان و جهانیان را صلح و صلاح خواهند و بنیاد جنگ و جدال براندازند راستی و درستی و آشتی جویند و دلجوئی حتّی از هر دشمن بدخوئی نمایند تا این زندان جفا را ایوان بلند وفا کنند و این سجّین بغض و کین را مبدّل ببهشت برین فرمایند

باری ای یاران به جان و دل بکوشید که این جهان آئینهٔ جهان ملکوت شود و عالم ناسوت مملوّ از فیض لاهوت گردد تا ندای ملأ اعلی بتحسین بلند گردد و آثار فضل و موهبت جمال ابهی احاطه بر روی زمین نماید

جناب امین نهایت ستایش از عباد مکرمین و اماء نور مبین نمودند و از هر یک فرداً فرداً تحسین کردند و بسیار از ثبوت و استقامت کلّ تعریف نمودند که الحمد للّه احبّا و اماء رحمان در جمیع ایران بکمال تمکین چون بنیان رزین و رصین ثابت و مستقیم و در نهایت وله و انجذاب مشغول بنشر نفحات ربّ الأربابند

و از این خبر در این زمان پرخطر نهایت سرور حاصل گردید زیرا منتهی آمال و آرزوی این مظلوم روحانیّت قلوب و نورانیّت وجود یارانست چون این موهبت حاصل هر بلائی از برای من فیض وابل و غیث هاطل است

الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلآء و قابضاً علی نار الجفآء و فائض الدّموع فی اللّیالی الظّلمآء اتقلّب فی مهاد السّهاد و عینای منتظرتان لطلوع انوار الوفآء و کلّما اضطرب اضطراب الحوت الملتهب الأحشآء علی الغبرآء اترصّد ظهور مواهبک من کلّ الأرجآء

ربّ ربّ ادرک الأحبّآء فی سائر الأنحآء بموهبتک الکبری و اغث کلّ ذی لهف من الأصفیآء بعونک و عنایتک فی کلّ عدوة قصوی ربّ انّهم اسرآء حبّک و سبایا جندک و طیور هوآء هدایتک و حیتان بحر عنایتک و نجوم افق موهبتک و جیوش حصن شریعتک و اعلام ذکرک و اعین رحمتک و ینابیع فضلک و منابع جودک

فاحفظهم بعین رعایتک و ایّدهم علی اعلآء کلمتک و ثبّت قلوبهم علی حبّک و قوّ ظهورهم علی خدمتک و اشدد ازورهم علی عبودیّتک

و انشر بهم نفحاتک و اشرح بهم آیاتک و اظهر بهم بیّناتک و تمّم بهم کلماتک و اسبغ بهم رحمتک

انّک انت القویّ القدیر و انّک انت الرّحمن الرّحیم

امروز هر عاقل هوشیاری و عاقبت‌بینی بیدار شود و واقف اسرار مستقبل گردد که جز قوّهٔ میثاق قلب آفاق را بحرکت نیارد چنانکه عهد قدیم و عهد جدید امر حضرت مسیح را منتشر در آفاق نمود و قوّهٔ نابضه در جسم عالم بود شجره‌ئی که ریشه دارد ثمر دهد والّا درخت بی‌ریشه ولو بلند و قطور باشد پژمرده و افسرده و عاقبت مانند حطب لایق آتش گردد

میثاق الهی مانند دریای محیط اعظم است یک موج زند و جمیع کفهای متراکمه را بساحل اندازد

باری الحمد للّه که نفوس آگاه را مقصدی جز اعلای کلمة اللّه و نشر نفحات اللّه نه اینست اساس متین

حال مانند وقت صباح است که انوار شمس حقیقت منتشر شده باید کوشید تا نفوس راقده بیدار گردند و غافلان هوشیار شوند و تعالیم الهی که روح این عصر است بمسامع اهل جهان برسد در جرائد انتشار یابد و در محافل بنطق فصیح بلیغ تشریح گردد

مسلک باید مسلک بولسی باشد و ایمان ایمان پطرسی این نفحهٔ طیّبه مشامّ اهل آفاق را معطّر نماید و این روح نفوس مرده را زنده نماید

روایح منتنهٔ نقض موقّتاً سبب توقّف امر اللّه گشته والّا تعالیم الهی مانند نور آفتاب سریع الانتشار بود

نطقهای عبدالبهآء را که جمع نمودی و مقصدتان طبع و نشر آنست بسیار موافق این خدمت سبب آن گردد که در ملکوت ابهی رخ برافروزی و در نزد احبّای شرق و غرب مورد ستایش و شکرانه شوی ولی باید نهایت دقّت را نمود که عین نطق باشد و تحریفی از مترجمین سابق واقع نشده باشد

۱۹۰

ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدّعاً بما امرت من عندک متذلّلاً الی ملکوتک مضطرباً من سطوات جبروتک وجلاً من قهرک راجیاً فضلک مطمئنّاً بعفوک مرتعداً من سخطک اناجیک بقلب خافق و دمع دافق و قلب شائق و تبتّل صادق ان تجعل احبّتک انواراً فی مملکتک و تؤیّد صفوتک علی اعلآء کلمتک حتّی تصبح الوجوه انواراً و تملأ القلوب اسراراً و تضع النّفوس عنها اوزاراً و تحمیهم عن کلّ ذی عتوّ امسی فاجراً کفّاراً

ربّ انّهم ظمآء اوردهم علی مناهل الفضل و الاحسان و انّهم جیاع انزل علیهم مائدة من السّمآء و انّهم عراة البسهم حلل العلم و العرفان

و کماة اخرجهم الی المیدان و هداة فأنطقهم بالحجج و البرهان و سقاة فأدر بهم الکؤوس الطّافحة بصهبآء الایقان اللّهمّ اجعلهم طیوراً صادحةً فی الرّیاض و اسوداً زائرةً فی الغیاض و حیتاناً سابحةً فی الحیاض

انّک انت الفیّاض لا اله الّا انت القویّ العزیز المنّان

ای یاران ربّانی من چندی بود که تضییق شدید و قید و بند سلاسل حدید و این مظلوم وحید و فرید زیرا سبیل مقطوع رفیق ممنوع صدیق محروم و عوانان محیط مراقبان ذو بأس شدید هر دمی بلائی و در هر نفسی آلامی خویش و بیگانه هر دو مهاجم بلکه یاران بیوفا بیش از اعدا بر اذیّت و جفا قائم عبدالبهآء را نه مجیری نه نصیری و نه معینی و نه ظهیری دائماً غریق دریای بی‌پایان و مبتلای نعیق بی‌وفایان

هر صبحی ظلام دیجوری و هر شامی ظلم موفوری دقیقه‌ئی آرامی نه و زخم سنان را التیامی نه هر دم خبر نفی فیزان بود و هر ساعت حوادث غرق در بحر بی‌پایان گهی گفتند آوارگان را بنیان برافتاد و دمی بر زبان راندند که عنقریب صلیب نتیجه خواهد داد جسم ضعیف هدف تیر شدید شود و هیکل نحیف طعمهٔ سیف حدید گردد

آشنایان بیگانه در نهایت فرح و سرور بودند و یاران بیوفا در غایت شعف و حبور یکی میگفت الحمد للّه آرزو بحصول رسید و دیگری الشّکر للّه که سهم و سنان بمرکز صدور پیوست

باری شدائد و بلا مانند باران بهار بر اسیر زندان بارید و تسلّط اهل بغضا مانند سیل جفا میرسید ولکن عبدالبهآء در نهایت سرور و حبور بود و مطمئن بالطاف ربّ غفور عذاب الیم جنّت نعیم بود و اغلال و زنجیر طوق سلطنت بر سریر اثیر در نهایت تسلیم و رضا دل بقضا داده در وجد و سرور بودیم و همدم شادمانی موفور

تا آنکه یاران نومید شدند و یأس شدید حاصل گشت بغتةً صبح نورانی طلوع نمود و انوار نامتناهی احاطه کرد سحاب مرکوم متلاشی شد و ظلام دیجور متواری گشت فوراً قید و بند برافتاد و سلسله از گردن آوارگان برقاب عوانان انتقال یافت تضییق بتوسیع مبدّل شد و از افق الطاف ربّ مجید آفتاب امید دمید این از فضل حضرت یزدان بود و موهبت ربّ رحمن

ولی از جهتی این آواره محزون و مأیوس گردید که من‌بعد بچه تسلّی خاطر یابد و بچه امید خود را نوید دهد نه بلائی نه جفائی و نه مصیبت و نه ابتلائی در این جهان فانی مدار شادمانی بلای سبیل ربّانی و محن و آلام جسمانی بود والّا حیات بی‌نتیجه ماند و ممات مرجّح گردد شجر وجود بی‌ثمر شود و کشت زندگانی بی خوشه و خرمن گردد لهذا امیدوارم که دوباره اسبابی فراهم آید که جام بلا سرشار گردد و دلبر خونریز عشق در نهایت جمال شاهد انجمن شود تا این قلب فرحی یابد و این روح فتوحی جوید

ای پروردگار عاشقان را از بلا ساغری لبریز در کام ریز و مشتاقان را در راه محبّتت زهر شهد کن و نوش نیش نما سرها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی‌امان فرما این جان پژمرده را در سبیل فدا زنده فرما و این قلب افسرده را بکأس جفا طراوت و لطافت بخش مدهوش جام الست کن و سرمست پیمانه بدست فرما بجانفشانی مؤیّد فرما و بقربانی موفّق کن

توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و شنوا

۱۹۱

ای محنت‌زده در سبیل میثاق صدمات و زحمات در سبیل ربّ الآیات البیّنات عنایاتست و زحمت رحمت است و محنت منحت زهر شکر است و قهر لطف جانپرور

پس باید شکر پروردگار مهربان نمود که چنین مشقّت که صرف موهبت است مقدّر فرمود

گر در آتش رفت باید چون خلیل

ور چو یحیی[۵۴] میکنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی

ور ز فقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن

۱۹۲

امروز ربّ الجنود حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی مروّج میثاق بلکه اگر بدیدهٔ بصیرت نظر بشود جمیع قوای عالم بالنّتیجه خادم میثاق ولی در استقبال ظاهر و آشکار خواهد گشت با وجود

این این ضعفا چه خواهند کرد اشجار عظیمه که ریشه ندارد و از رشحات سحاب رحمت نصیبی ندارد دوام نکند تا چه رسد بگیاههای ضعیفه

صبح است و نور احدیّت از مطلع غیب رحمانیّت ساطع و لامع و فیض جلیل ملیک فردانیّت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارات ملکوت از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علوّ امر و بشارات سموّ کلمة اللّه از جمیع اطراف میدمد کلمهٔ توحید در ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل و جود متلاطمست و سیل فیض شهود متدافق

انوار تأیید ربّ غفور جمیع اقالیم وجود را احاطه کرده و جنود ملأ اعلی باعانت احبّا و نصرت اصفیا هجوم نموده صیت جمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء جهانگیر گشته و آوازهٔ امر اللّه در شرق و غرب عالم منتشر شده

این امور کلّ اسباب سرور ولی عبدالبهآء در بحر احزان مستغرق و آلام و محن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور کلّی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً وحیداً من‌دون ناصر و معین در قطب عالم ندای حقّ را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و مجادل از جهتی امّت سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع اطراف متعرّض و معارضند و از جهتی اخبارات امّت هزلهٔ کاذبه میرسد که چگونه در صدد قلع و قمع شجرهٔ مبارکهٔ الهیّه هستند و چه نسبت و افتراها بجمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء میزنند و مشغول بنشر رسائل ردّیّه بر اسم اعظمند و در سرّ سرّ در نهایت سعی و کوشش که اذیّت شدیدی وارد آرند

و از جهتی اهل غرور بکلّ دسائس متمسّک که وهن کلّی بر امر اللّه وارد آرند و اسم عبدالبهآء را از لوح وجود محو نمایند

با این همه بلایا و این همه رزایا و هجوم اعدا در میان احبّا نیز اغبرار موجود با وجود آنکه امر جمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء عبارت از حقیقت محبّت است و سبب اتّحاد و الفت تا کلّ امواج یک بحر گردند و نجوم باهرهٔ اوج نامتناهی یک فلک لآلی اصداف توحید گردند و جواهر متلألئهٔ معدن تفرید بندهٔ یکدیگر گردند و نیایش و ستایش و پرستش همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هر یک از احبّا گشایند و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزّت کنند و بانتساب آستان مقدّس جز خیر یکدیگر نبینند و جز نعت یکدیگر نشنوند و بجز مدح و ستایش یکدیگر کلمه‌ئی بر لسان نرانند

بعضی بر این منهج قویم سالک الحمد للّه بعون و عنایت الهیّه موفّق و مؤیّد در جمیع ممالک ولی بعضی بر این مقام اعزّ اعلی چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب احزان عبدالبهاست چنان حزنی که بتصوّر نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای امر اللّه نه و وهنی اشدّ از این بر کلمة اللّه نیست

باید احبّای الهی کلّ متّحد و متّفق شوند در ظلّ علم واحد محشور شوند و برأی واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد تشبّث کنند آرای مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوته را نسیان فرمایند زیرا الحمد للّه مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کلّ بندهٔ یک آستانیم و شیرخوار یک پستان در ظلّ یک شجرهٔ مبارکه‌ایم و در سایهٔ یک خیمهٔ مرتفعه

ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریق است و اعظم وسیلهٔ تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیّت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فائده‌ئی آیا سبب رضایت جمال مبارک است یا علّت عزّت ابدیّهٔ احبّای الهی آیا سبب

ترویج دین اللّه است و یا علّت تثبیت میثاق اللّه نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض لا واللّه بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند

ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند و بنفحات اللّه مهتزّ گردند قلوب را فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمد للّه در ظلّ کلمهٔ الهی نفسی پیدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن روحی پرفتوح دارد و جانی مؤیّد بنفحات حضرت رحمان

حال کدام یک خوشتر و دلکشتر قسم بجمال ابهی که چون خیر یاران شنوم قلب بنهایت روح و ریحان آید و چون اشارهئی از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گردم اینست حالت عبدالبهآء دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید

جمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء الحمد للّه ابواب عنایت را از جمیع جهات گشوده و بشائر تأیید و توفیق را واضح و مشهود نموده دلهای احبّا را بمحبّت ربوده و جنود ملأ اعلی را بنصرت اصفیا موکّل فرموده

حال باید یاران با دلی چون آفتاب و نَفَسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حقّ و بیانی واضح و جبینی لائح و همّتی بلند و قوّتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی و صفتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی در بین ملأ ارض مبعوث شوند تا هر یک افق مبین را نور منیر شوند و فلک اثیر را کوکبی بدیع بوستان الهی را درخت بارور شوند و گلشن رحمانی را گل معطّر گردند کتاب ایجاد را آیات باهره شوند و صفحهٔ کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل است و نشئهٔ اولای دور نیّر اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود و تعدیل خصائل باید در این عصر بگردد جنّت ابهی در دشت و صحرا در این ایّام باید خیمه برافرازد و انوار حقیقت چهره گشاید و اسرار موهبت رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و آفاق ریاض احدیّت گردد و اقالیم جنّت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و اوصاف و نعوت الهیّه از حقائق صافیه و سنوحات رحمانیّه آشکار و واضح شود

عبدالبهآء در جمیع احیان در آستان حضرت یزدان متضرّع و مبتهل است که

ای خداوند مهربان بندهٔ درگاه توایم و ملتجی بآستان مقدّس تو جز رکن شدید پناهی نجوئیم و بغیر کهف حمایتت التجا نکنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را موفّق نما تا رضای تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی از غیر تو گردیم و مستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلای امرت کوشیم و در نشر نفحاتت سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم و از مادون بیزار شده گرفتار تو گردیم

ای پروردگار ای آمرزگار فضل و عنایتی و فیض و موهبتی تا بر این موفّق شویم و باین مؤیّد گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بینا انّک انت الکریم انّک انت الرّحیم انّک انت الغفور العفوّ القابل التّوبة و غافر الذّنوب شدید المحال

ای دوستان حقیقی جمال ابهی امر اللّه در این ایّام در جمیع اقطار قوّت گرفته و روز بروز رو بعلوّ است لهذا جمیع طوائف اعدا از جمیع اقوام و ملل در نهایت تعرّض و تغرّض و حسد و بغضا باید یاران کل در جزئی و کلّی امور مواظبت نمایند و مشورت کنند و بالاتّفاق مقاومت فساد و فتن نمایند و در حسن معاشرت و اعتدال حرکت و حرمت و رعایت یکدیگر و مرحمت و عنایت با سائر طوائف کوشند و صبر و تحمّل نمایند تا مغناطیس تأیید ملکوت ابهی گردند و قوّهٔ جاذبهٔ جنود لم‌تروها شوند

ایّام منتهی گردد و مدّت جزئیّهٔ حیات منقضی شود ولی ثمرات عبودیّت آستان مقدّس ابدی و سرمدی بود این حقیقت را در عالم وجود ملاحظه نمائید که چه آثار باهره موجود و مشهود

و البهآء علی اهل البهآء

ای فرع رفیع سدرهٔ مبارکه ...از غفلت و استکبار اشرار و عظمت و تعنّت فجّار مغموم و محزون مشوید و دلگیر و دلخون نگردید چه که این دأب دیرین و آداب قدیم غافلین است یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزئون[۵۵]

بلکه معارضه و مقاومت جاهلان سبب اعلاء کلمة اللّه و نشر آثار اللّه است اگر تعرّض مستکبرین و تهتّک مرجفین نبود و فریاد بر منابر و بیداد اکابر و اصاغر و تکفیر جهلا و عربدهٔ بلها نبود کی صیت ظهور نقطهٔ اولی روحی له الفدآء و آوازهٔ سطوع شمس بهاء روحی له الفدآء بشرق و غرب میرسید و جهان را از کران تا بکران بجنبش و حرکت میآورد و کی خطّهٔ ایران را مرکز نور تابان میفرمود و اقلیم روم مرکز جمال قیّوم میگشت چگونه آوازهٔ ظهور بجنوب منتشر میشد و بچه وسیله ندای حقّ باقصی بلاد شمال میرسید کشور امریک و افریک تاریک چگونه ندای الهی میشنید و صیاح دیک عرشی استماع مینمود طوطیان هند چگونه شکّرخا میشدند و نغمات بلبلان عراق کجا بآفاق میرسید و شرق و غرب چگونه مهتزّ میشد بقعهٔ مبارکه چگونه اریکهٔ جمال محمود میشد طور سینا چگونه لمعهٔ نورا میدید شعلهٔ ظهور چگونه زینت طور میگشت ارض مقدّس چگونه موطأ جمال منزّه میشد وادی طوی[۵۶] چگونه بقعهٔ بهرا میگشت و محلّ خلع نعلین موسی میشد نفحات قدس چگونه در وادی مقدّس منتشر میشد شمیم نسیم حدائق ابهی مشامّ اهل جزیرهٔ خضرا را چگونه معطّر مینمود وعده‌های انبیا و بشارات اصفیا و نویدهای مظاهر احدیّه باین بقعهٔ مبارکه چگونه تحقّق مینمود

شجرهٔ انیسا چگونه غرس میشد و علم میثاق چگونه بلند میگشت و جام عهد الست چگونه سرمست مینمود این فیوضات و برکات اسباب ظهور و بروزش بحسب ظاهر استکبار جهلا و تعرّض بلها و تعنّت ثقلا و تشدّد ظلما بود والّا صیت ظهور حضرت اعلی هنوز باقرب بقاع نرسیده بود پس نباید از جهل جهلا و تعدّی زنما و غفلت فقها و تکفیر بلها محزون شد ذلک دأبهم فی القرون الأولی اگر میدانستند نمینمودند ولی نادانند فما لهؤلآء لا یکادون یفقهون حدیثا[۵۷]

پس شما که فرع سدرهٔ مقدّسهٔ الهیّه هستید و افنان دوحهٔ رحمانیّه باید بعون و عنایت جمال قدم روحی لمرقده المقدّس فدا چنان بنار موقدهٔ ربّانیّه برافروزید و برافروزیم که نار محبّة اللّه در قطب آفاق روشن کنیم و تأسّی بدوحهٔ مقدّسهٔ حضرت اعلی روحی له الفدآء نمائیم سینه را هدف تیر بلا کنیم و دل را آماج سهم قضا چون شمع برافروزیم و چون پروانه بال و پر بسوزیم چون مرغ چمن بنالیم و چون عندلیب زار بزاریم

چون ابر بگرییم و چون برق از آوارگی در غرب و شرق بخندیم و شب و روز در فکر نشر نفحات اللّه باشیم نه تتبّع در شبهات و ترویج و تأویل و تشهیر متشابهات فکر خویش را بکنار بگذاریم و از کم و بیش چشم پوشیم نه اظهار تألّم نمائیم نه بهتان تظلّم بکلّی خود را فراموش نمائیم و از خمر عنایت و فناء در جمال ابهی پر جوش و خروش شویم

ای افنان سدرهٔ مبارکه باید کلّ بکوشیم تا شاخ بارور گردیم و میوهٔ خوشگوار تر ببار آریم تا فرع تابع اصل گردد و جزو تأسی به کلّ نماید از فضل اسم اعظم و عنایت نقطهٔ اولی روحی لهم الفدآء امیدوارم که سبب اعلاء کلمة اللّه در جمیع آفاق گردیم و خدمت باصل امر نمائیم و شراع غیرت حقیقی الهی را منتشر کنیم و نسیم چمن عنایت را بوزیدن آریم و شمیم حدیقهٔ رحمانیّت را بمشامها رسانیم و آفاق را جنّت ابهی کنیم و کیهان را فردوس اعلی

هرچند کلّ عباد علی‌الخصوص مشتعلان بنار رشاد مکلّف باین عبودیّت ربّ عباد هستند ولی تکلیف ما اعظم از دیگران است از او توفیق میطلبیم و تأیید میجوئیم

صدهزار شکر جمال مبارک را که جنود ملکوت ابهایش در هجوم است و عون و صونش متتابع چون طلوع نجوم در جمیع نقاط ارض این عبد فرید وحید را نصرت فرمود و در جمیع اوقات آثار عنایت ظاهر فرمود اهل شبهات را در اشدّ اغما افکند و متمسّکین بمتشابهات را رسوای خاصّ و عامّ فرمود نوهوسان را محلّ ملام انام فرمود و خودپرستان را شهرهٔ آفاق کرد احبّای متزلزلین را عبرةً للنّاظرین فرمود و ارکان مذبذبین را خودپرست و خودبین فرمود و این مرغ بال و پر شکسته را مقابل جمیع من علی الأرض بقدرت تأییدش قائم فرمود صفوف عناد را شکست داد و لشکر نجات را نصرت بخشید و روح حیات در قلوب ثابتین بر عهد و میثاق دمید

حضرات افنان سدرهٔ مقدّسهٔ مبارکه را یک یک تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و البهآء علیک و علی کلّ افنان ثبت علی المیثاق ع ع

۱۹۶

ای ثابت بر پیمان نامهٔ نهم سبتمبر ۱۹۰۹ وصول یافت از حوادث واقعه محزون و مکدّر مباش این مشقّت در سبیل الهی بر شما وارد شد لهذا باید سبب سرور و شادمانی گردد از پیش بیاران مرقوم گردید و همچنین شفاهاً بیان شد که البتّه یاران غرب را نصیب و بهره از بلایای دوستان شرق خواهد بود لابدّ در سبیل حضرت بهآءاللّه مورد اذیّت اهل جفا خواهند گشت

ملاحظه کن که در عصر اوّل مسیح حواریّین بچه اذیّت و بلا در سبیل حضرت مسیح مبتلا گشتند در هر روزی هدف تیر طعن و سبّ و لعن فریسیان شدند و صدمات کشیدند حبس و زندان دیدند و اکثر جام شهادت کبری نوشیدند

حال شما نیز البتّه باید قدری سهیم و شریک من گردید و از محن و آلام بهره و نصیب برید ولی این وقایع میگذرد و آن عزّت ابدیّه و حیات سرمدیّه باقی و برقرار میماند و این بلایا سبب ترقّیات کلّیّه میشود

از خدا خواهم که آن دهقان الهی هر زمین سختی را شخم زند و آبیاری نماید و تخم‌افشانی کند و این دلیل بر مهارت و اقتدار دهقانست زیرا زمین سُست بی خار و خاشاکی را هر نفسی کِشت تواند

۱۹۷

ای بندهٔ الهی از بلایا و محنی که بر تو وارد شده مکدّر مباش جمیع مصائب و بلایا از برای انسان خلق شده است تا انسان از این جهان فانی نفرت کند چه که نهایت تعلّق بدنیا دارد چون بزحمت و مشقّت بسیار گرفتار شود طبیعت نفرت کند و توجّه بخدا نماید و جهان باقی طلبد که از جمیع مصائب و بلایا مبرّاست انسان عاقل چنین است جامی که نهایتش درد است او ننوشد همیشه جام صافی طلبد شهدی که ممزوج بسمّ است تناول ننماید

لهذا تو شکر کن خدا را که چنین در امتحان افتادی صبور باش و شکور باش و توجّه بملکوت الهی نما و بکوش تا اخلاق رحمانی یابی نورانی شوی ملکوتی گردی ربّانی شوی و در راحت و لذائذ دنیا بی‌قید گردی و راسخ و ثابت بر پیمان باشی و ترویج دین الهی نمائی

اینست سبب علوّیّت انسان اینست سبب عزّت انسان اینست سبب نجات انسان

۱۹۸

ایّتها المنجذبة بنفحات اللّه انّی قرأت تحریرک الّذی ینادی بحبّک للّه و انجذابک الی جمال اللّه فانشرحت صدراً بمضمونه البدیع

ولکنّنی مرادی ممّا بیّنت لک فی کتابی السّابق هو انّ فی اعلآء کلمة اللّه لامتحان و افتتان و فی محبّة اللّه بلآء و محن و مصائب فی کلّ آن

فینبغی للانسان ان یقدّر هذه البلایا و یقبلها لنفسه بطوعه و رغبته اوّلاً ثمّ یبتدأ بنشر نفحات اللّه و اعلآء کلمة اللّه

عند ذلک مهما یقع علیه فی حبّ اللّه من اللّوم و الاضطهاد و الشّتم و السّبّ و الضّرب و السّجن و القتل لا یتکدّر خاطره بل یزداد انجذاباً الی جمال اللّه فمرادی کان هذا

والّا تبّاً و تعساً لنفس تطلب راحتها و نعمتها و ثروتها و غناها مع غفلته عن ذکر اللّه لأنّ البلآء فی سبیل اللّه موهبة لعبدالبهآء و قال جمال الأبهی فی احد الألواح ما مررت علی شجر الّا و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت باسمی و صلّب علیک جسدی هذا ما نطق به الاسم الأعظم و هذا سبیله و هذا دلیل ملکوته العظیم

۱۹۹

ایّها المخلصون ایّها المنجذبون ایّها المشتاقون ایّها القائمون علی خدمة امر اللّه و اعلآء کلمة اللّه و نشر نفحات اللّه انّی قرأت نمیقتکم الغرّآء البدیعة الانشآء الفصیحة الألفاظ البلیغة المعانی و حمدت اللّه و شکرته علی ما ایّدکم و وفّقکم علی خدمة کرمه العظیم

فسوف تتنوّر وجوهکم بنور التّبتّل الی اللّه و التّضرّع الیه و الخضوع و الخشوع للأحبّآء و یجعل مجمعکم مغناطیساً لأنوار التّأیید من ملکوته العظیم

علیکم بالتّذکّر و التّفکّر فی آیات اللّه و التّبتّل الی اللّه و المحو و الفنآء فی امر اللّه هذا ممّا یجعلکم آیات الهدی بین الوری و نجوماً ساطعةً فی افق العلی و اشجاراً باسقةً فی جنّة الأبهی

ثمّ اعلموا بأنّ عبدالبهآء فی فرح و سرور و بهجة و بشارة کبری من الوقوع فی هذا السّجن الأقصی لعمر البهآء انّ هذا السّجن فردوسی الأعلی و غایتی القصوی و سرور قلبی و انشراح صدری و مأمنی و ملجئی و کهفی المنیع و ملاذی الرّفیع و به افتخر بین ملائکة السّمآء و الملإ الأعلی

افرحوا یا احبّآء اللّه بهذا القید الّذی سبب الاطلاق و الحبس الّذی سبب للنّجاة و التّعب الّذی اعظم وسیلة للرّاحة الکبری تاللّه الحقّ لا ابدّل هذا السّجن بسریر سلطنة الآفاق و لا ابدّل هذا القید بالتّنزّه و التّفرّج فی جنان الأرض کلّها و انّی اتأمّل من الطاف ربّی و فضله و جوده و کرمه ان اعلّق فی سبیله فی الهوآء و یتشبّک صدری هدفاً لآلاف من الرّصاص او یرمی بی فی قعر البحار او یطرح بی فی البراری و القفار هذا منتهی آمالی و غایة منیتی و انتعاش روحی و شفآء صدری و قرّة عینی

و انتم یا احبّآء اللّه ثبّتوا اقدامکم علی امر اللّه ثبوتاً لا یزلزله اعظم حوادث فی الدّنیا لا تضطربوا من شیء فی حال من الأحوال کونوا کالجبال الرّاسیات و نجوماً بازغةً من افق الکائنات و سرجاً لامعةً فی مجامع التّوحید و نفوساً خاضعةً لأحبّآء اللّه بقلب سلیم کونوا آیات الهدی و انوار التّقی منقطعین عن الدّنیا متشبّثین بالعروة الوثقی ناشرین لروح الحیاة راکبین علی سفینة النّجاة مظاهر الجود مطالع اسرار الوجود مهابط الالهام و مشارق الأنوار مؤیّدین بروح القدس منجذبین الی الحقّ منزّهین عن کلّ الشّؤون مقدّسین عن اوصاف البشر متخلّقین بأخلاق ملائکة السّمآء حتّی تفوزوا بالموهبة الکبری فی هذا القرن العظیم و العصر الجدید

لعمرالبهآء لا ینال هذه العطیّة الکبری الّا کلّ منقطع عن الدّنیا منجذب بمحبّة اللّه فان عن نفسه و هواه خالص للّه من جمیع الجهات خاضع خاشع مبتهل متضرّع منکسر الی اللّه

۲۰۰

ای یاران رحمانی من در حالتی که دریای امتحان پرموج گشته و موج بلایا باوج رسیده جنود امم در نهایت هجوم و اهل اعتساف بی‌نهایت بی‌انصاف جمعی از مفتریان با اخوی نامهربان التیام یافتند و کتابی از مفتریات نگاشتند و بسعایت و وشایت پرداختند

فکر حکومت را مشوّش کردند و اولیای امور را مضطرب نمودند دیگر معلومست حالت مسجون در این قلعهٔ خراب چگونه و امور بچه درجه مشوّش و پراضطرابست از وصف خارجست با وجود این باز آوارهٔ مسجون در نهایت استقرار و سکون و متوکّل بر حضرت بیچون و آرزوی هر بلا و ابتلائی در سبیل محبّت اللّه مینماید تیر جفا درّ عطاست و زهر قاتل شفای عاجلست

ما در این حالت که مکتوبی از یاران امریک رسید[۵۸]و مضمون آن کل متعاهد بر اتّحاد و اتّفاق در جمیع شئون گشته و کل امضا نموده‌اند که در سبیل محبّت اللّه جانفشانی نمایند تا حیات جاودانی یابند بمجرّد مطالعهٔ آن نامه و ملاحظهٔ اسماء که در ذیل امضا نموده بودند چنان فرح و سروری از برای عبدالبهآء حاصل گشت که از وصف خارجست و شکر نمود خدا را که یارانی در آن سامان پیدا شده‌اند که در نهایت روح و ریحان با یکدیگر متّحد و متّفق و هم‌پیمانند

و این میثاق هر قدر محکمتر گردد خوشتر و بهتر و شیرین‌تر شود و جاذب تأییدات الهیّه گردد اگر یاران الهی آرزوی توفیق کنند تا رفیق ملأ اعلی یابند باید در توکید و تحکیم این میثاق بکوشند زیرا عهد و میثاق اخوّت و اتّحاد مانند آبیاری شجرهٔ حیاتست یعنی حیات ابدی

باری ای یاران الهی قدم ثابت نمائید و عهد محکم کنید و متّحد و متّفق در انتشار رائحهٔ محبّت اللّه بکوشید و ترویج تعالیم الهیّه نمائید تا جسم مردهٔ این جهان را جان بخشید و هر بیمار دو جهان را شفای حقیقی مبذول دارید

ای یاران الهی عالم مانند شخص انسانست مریض و ضعیف و ناتوان گشته دیده نابینا شده و گوش ناشنوا گشته قوای حسّی بتمامه بتحلیل رفته یاران الهی باید طبیب حاذق گردند و بموجب تعالیم الهیّه این بیمار را پرستار شوند و علاج کنند شاید انشآءاللّه صحّت حاصل گردد و شفای ابدی یابد و قوائی که بتحلیل رفته تجدید شود و شخص عالم صحّت و طراوت و لطافت چنان یابد که در نهایت صباحت و ملاحت جلوه نماید

اوّل علاج هدایت خلقست تا توجّه بحقّ یابند و استماع نصائح الهی کنند و بگوشی شنوا و بچشمی بینا مبعوث شوند چون این داروی سریع التّأثیر استعمال شد پس باید بموجب تعالیم الهیّه بر روش و اخلاق و اعمال ملأ اعلی دلالت نمود و بمواهب ملکوت ابهی تشویق و تحریص کرد قلوب را بکلّی از شائبهٔ بغض و کره پاک و منزّه نمود و براستی و آشتی و درستی و محبّت بعالم انسانی پرداخت تا شرق و غرب مانند دو عاشق دست در آغوش نمایند و عداوت و بغضا از عالم انسانی برخیزد و صلح عمومی تقرّر یابد

ای یاران الهی بجمیع امم و ملل مهربان باشید کل را دوست دارید و بقدر قوّه در تطییب قلوب بکوشید و در تسریر نفوس سعی بلیغ مبذول دارید هر چمنی را رشحات سحاب شوید و هر شجری را آب حیات گردید هر مشامی را مشک معطّر شوید و هر بیماری را نسیم جانپرور گردید هر تشنه‌ئی را آب گوارا باشید و هر گمرهی را رهبر دانا شوید هر یتیمی را پدر و مادر

مهربان گردید و هر پیری را پسر و دختری در نهایت روح و ریحان گردید و هر فقیری را گنج شایگان شوید محبّت و الفت را جنّت نعیم دانید و کدورت و عداوت را عذاب جحیم شمرید

بجان بکوشید و بتن میاسائید و بدل تضرّع و زاری کنید و عون و عنایت الهی جوئید تا این جهان را جنّت ابهی کنید و این کرهٔ ارض را میدان ملکوت اعلی اگر همّتی بنمائید یقین است که این انوار بتابد و این ابر رحمت ببارد و این نسیم جانپرور بوزد و رائحهٔ این مشک اذفر منتشر گردد

ای یاران الهی شما تقیّد بحوادث بقعهٔ مبارکه نداشته باشید و ابداً تفکّر مکنید آنچه واقع شود خیر است زیرا بلا عین عطاست و زحمت حقیقت رحمت و پریشانی جمعیّت خاطر است و جانفشانی موهبت باهر آنچه واقع شود فضل حضرت یزدانیست

شما بکار خود مشغول شوید و بهدایت خلق پردازید و نفوس را بخلق و خوی عبدالبهآء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی بخلق برسانید شب و روز آرام نگیرید و دقیقهئی نیارمید بکمال همّت این بشارت را بگوش عالمیان برسانید و در محبّت الهی و تعلّق به عبدالبهآء هر بلا و مصیبتی را قبول نمائید تحمّل شماتت اعدا کنید و صبر بر ملامت اهل جفا پیروی عبدالبهآء نمائید و در هر دمی آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابهی کنید چون شمس بدرخشید و چون دریا بجوش و خروش آئید و مانند سحاب حیات بکوه و صحرا بخشید و بمثابهٔ نسیم بهاری اشجار هیاکل انسانی را شکفتگی و تازگی و طراوت و لطافت بخشید

۲۰۱

ای منجذبهٔ محبّت اللّه شمس حقیقت از افق عالم طالع شد و نور هدایت درخشید فیض ابدی دائم و مستمرّ است و از نتائج آن فیض ابدی صلح عمومیست یقین بدان در این عصر رحمانی ملکوت صلح و سلام در قطب آفاق خیمه برافرازد و اوامر امیر صلح چنان در عروق و اعصاب امم نافذ گردد که ملل عالم را در ظلّ خویش آورد شبان حقیقی اغنام خویش را از چشمهٔ راستی و دوستی و آشتی آب خواهد داد

ای کنیز الهی اوّل باید صلح و سلام بین افراد انسانی تأسیس شود تا منتهی بصلح عمومی گردد پس تا توانید ای بهائیان بین افراد نفوس محبّت حقیقی و الفت روحانی و ارتباط محکم بقوّهٔ کلمة اللّه اندازید اینست تکلیف شما

۲۰۲

ای عاشقان حقیقت و خادمان عالم انسانی چون از گلشن افکار و نوایای شما بوی خوشی بمشام میرسد لهذا سائق وجدانی مرا بر نگارش این نامه مجبور مینماید

ملاحظه مینمائید که جهان چگونه بیکدیگر درافتاده و اقالیمی چند بخون انسان رنگین گشته بلکه خاک بخون مخمّر گردیده نائرهٔ حرب چنان شعلهئی زد که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیره چنین جنگ مهیبی واقع گشته سرها چون دانه شده و حرب چون آسیاب بلکه اشدّ از آن اقالیم آباد ویران شد و شهرها زیر و زبر گشت و قرای معموره مطموره شد پدران بی پسر گشتند پسران بی پدر شدند مادرها بر ماتم نورسیدگان خون گریستند اطفال یتیم شدند نساء بی سر و سامان شدند عالم انسانی در جمیع مراتب تدنّی نمود فریاد و فغانست که از یتیمان بلند است ناله و حنین است که از مادران باوج اعلی میرسد

جمیع این وقایع منشأش تعصّب جنسی است و تعصّب وطنی و تعصّب دینی و تعصّب سیاسی است و منشأ این تعصّبات تقالید قدیمه است تقالید دینی است و تقالید جنسی است و تقالید وطنی است و تقالید سیاسی است تا این تقالید

باقی بنیاد انسانی بر باد است و عالم بشری در خطر عظیم

حال در چنین عصر نورانی که حقایق جلوه نموده و اسرار کائنات مکشوف گردیده صبح حقیقت دمیده جهان روشن شده آیا جائز است که چنین حرب مهیبی واقع گردد که عالم انسان را بخسران مبین اندازد لا واللّه

حضرت مسیح عموم بشر را بصلح و سلام خواند و بحضرت پطرس فرمود شمشیر را در غلاف کن[۵۹] این بود وصیّت و نصیحت حضرت مسیح ولکن جمیع مسیحیان حال سلّ سیوف نموده‌اند چه مناسبتی حال میان این اعمال با آن نصّ صریح انجیل

باری حضرت بهآءاللّه شصت سال پیش مانند آفتاب از افق ایران طلوع نمود و اعلان فرمود که افق عالم تاریک است و این تاریکی نتائج وخیمه بخشد و حروبات شدیده وقوع یابد در زندان عکّا بامپراطور آلمان صریحاً خطاب میفرمایند که حرب شدید واقع خواهد شد و برلین ناله و حنین خواهد نمود و همچنین بپادشاه ترک در حالتی که مظلوم بود و اسیر زندان او یعنی مسجون در قلعهٔ عکّا بود صراحةً مرقوم فرمود که اسلامبول بانقلابی عظیم گرفتار خواهد گشت بدرجه‌ئی که اطفال و نساء بفریاد و فغان خواهند افتاد خلاصه بجمیع پادشاهان و رؤسای جمهور مرقوم فرمود و عیناً واقع گشت

و تعالیمی بجهت منع حرب از قلم اعلی صادر شد و در جمیع آفاق منتشر گشت

اوّل تحرّی حقیقت زیرا تقالید انسان را بلید مینماید و چون تحرّی حقیقت گردد عالم انسانی از ظلمات تقالید رهائی یابد

و تعلیم ثانی وحدت عالم انسانی جمیع خلق اغنام الهی و خدا شبان مهربان بجمیع اغنام رأفت کبری دارد بهیچ وجه امتیازی نگذاشته است لا تری فی خلق الرّحمن من تفاوت[۶۰] کلّ عباد له و کلّ من فضله یسألون

تعلیم ثالث اینکه دین حصن حصین است ولی باید سبب الفت باشد نه سبب عداوت و بغضا و اگر سبب عداوت و بغضا باشد لزومیّتی ندارد چه که دین بمنزلهٔ علاج است اگر علاج سبب مرض شود ترک علاج احسن است و همچنین تعصّب دینی تعصّب جنسی تعصّب وطنی تعصّب سیاسی جمیع این تعصّبها هادم بنیان انسانیست و جمیع این تعصّبها سبب خونریزیست و ویرانی عالم انسانی لهذا تا این تعصّبها باقی حرب مهیب مستمرّ

علاج این صلح عمومیست و صلح عمومی باید محکمهٔ کبری از قبل جمیع دول و ملل تشکیل شود و مسائل مللی و دولی بآن محکمه راجع آنچه آن محکمهٔ کبری حکم نماید مجرا و اگر دولتی یا ملّتی تخلّف نماید عالم انسانی بر آن دولت و ملّت قیام نماید

و از جمله مساوات میان زن و مرد در جمیع حقوق و امثال ذلک بسیار حال واضح و مشهود شد که این تعالیم حیات عالم انسانیست و روح حقیقی

حال شما چون خدّام عالم انسانی هستید باید بجان و دل بکوشید تا عالم انسانی از این تاریکی عالم بشری و تعصّبات طبیعی نجات یابد و بروشنائی عالم الهی فائز شود

الحمد للّه بجمیع قوانین و شرایع و مبادی مطّلع هستید الیوم جز باین تعالیم عالم انسانی راحت و آسایش نیابد و این ظلمات منکشف نگردد و این امراض مزمنه شفا نیابد بلکه روز بروز سخت‌تر شود و بدتر گردد بالکان آرام نگیرد از اوّل بدتر شود دول مقهوره آرام نگیرند بهر وسیله تشبّث نمایند که آتش جنگ دوباره شعله زند حرکتهای تازهٔ عمومی تمام قوّت را در تنفیذ مقاصد خویش مجرا خواهد نمود حرکت شمالیّه خیلی اهمّیّت خواهد یافت و سرایت خواهد کرد

پس شما با قلبی نورانی و روحی رحمانی و قوّتی ملکوتی و تأییدی آسمانی بکوشید که عالم انسانی را موهبتی ربّانی

گردید و سبب راحت و آسایش از برای بشر گردید

۲۰۳

ای منجذب میثاق جمال قدم باین عبد وعد فرموده‌اند که نفوسی مبعوث گردد که آیت هدی باشند و رایت ملأ اعلی شمع توحید گردند و کوکب تجرید فلک تفرید کوران را بینا نمایند و کرانرا شنوا و مردگان را احیا مقاومت من علی الأرض نمایند و محاججه با برهان ربّ السّموات السّبع

امید از فضل او دارم که این نفوس را بزودی مبعوث فرماید تا امرش بلند گردد و مغناطیس این موهبت ثبوت بر میثاقست حمد کن خدا را که در منتهای ثبوتی و در غایت استقامت

ربّ وفّق عبدک هذا علی اعلآء الکلمة و ادحاض الباطل و احقاق الحقّ و نشر الآثار و ظهور الأنوار و طلوع الأصباح فی قلوب الأبرار

انّک انت الکریم الغفّار

۲۰۴

ای سمندر نار موقدهٔ در سدرهٔ سینا جمال مبارک روحی و ذاتی و کینونتی لأرقّائه الفدآء در اواخر ایّام از فم مطهّر وعده فرمودند که بفیض مدرار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی مبعوث گردند و هیاکل مقدّسی مشهود شوند که انجم سماء هدایتند و انوار فجر عنایت مظهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس مهابط الهامند و مشاعل انوار جبال راسخه‌اند و اطواد باذخه سرج نورند و بدور ظهور وسائط الطافند و وسائل اعطاف منادی باسم حقّند و مبادی تأسیس بنیان اعظم

این نفوس شب و روز آرام نگیرند و آلام نبینند و فراغت نجویند در مضجع راحت نیارمند آسوده ننشینند آلوده نگردند اوقات را صرف نشر نفحات اللّه کنند و ازمانرا وقف اعلاء کلمة اللّه وجوهشان مستبشر است و قلوبشان منشرح فؤادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم در ارجاء عالم منتشر گردند و در بین امم متفرّق در هر محفلی درآیند و در هر انجمنی مجمع بیارایند بهر لسانی تکلّم نمایند و هر معنی تفهیم کنند اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند چون شمع در شبستان هر جمع برافروزند و چون ستارهٔ صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند نفحات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق قلوب را معطّر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیمی را مخضّر کند

این عبد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود و این مظاهر مقدّسه کی ظاهر و پدیدار گردد شب و روز در تضرّع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مشرق و لائح گردد و آن وجوه مقدّسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و امواج توفیق از بحر ملکوت غیب واصل گردد مقصد اینست که دعا و تضرّع فرمائید که این نفوس بفضل جمال قدم زود مبعوث گردد

و البهآء علیک و علی کلّ وجه تنوّر بالنّور اللّائح من افق الملکوت

۲۰۵

ای نفوس محترمه جهان از تقالید پوسیدهٔ قدیمه چون شب تاریک گشته اساس تعالیم الهی بکلّی فراموش شده بود تمسّک بقشور نموده بودند و مغز و لُب را بکلّی فراموش نموده بودند ملل مانند ثوب رثیث در حالت پراسفی افتاده بودند

در این ظلمت شدیده نور تعالیم بهآءاللّه طلوع کرد هیکل عالم را بقمیص جدید مزیّن فرمود و قمیص جدید تعالیم الهی است

دور جدید آمد خلق جدید شد عالم انسانی روحی تازه یافت فصل خریف گذشت موسم بهار جان‌پرور آمد جمیع امور تجدید شد صنایع تجدید شد اکتشافات تجدید شد اختراعات تجدید شد حتّی جزئیّات امور از قبیل البسه و امتعه و اسلحه نیز تجدید شد و قوانین و نظامات هر حکومتی تجدید شد خلاصه تجدید اندر تجدید است

و جمیع این تجدیدها از تجدّد فیوضات جلیلهٔ ربّ الملکوت است که کون مجدّد شد لهذا باید مردم را بکلّی از افکار قدیمه نجات داد تا جمیع فکرشان حصر در تعالیم جدیده گردد زیرا روح این عصر است نور این قرن است

تا بنهایت قوّت این تعالیم در بین بشر منتشر نشود و تا عوائد قدیمه و قواعد کهنه فراموش نگردد عالم وجود راحت و آسایش نیابد و بکمالات ملکوتیّه جلوه ننماید شما بجان و دل بکوشید که مردمان غافل را آگاه کنید و خفتگان را بیدار نمائید و جاهلان را دانا نمائید کوران را بینا کنید کران را شنوا نمائید مردگان را زنده نمائید

و چنان قوّت استقامتی بنمائید که جمیع خلق را حیران نمائید تأییدات ملکوت با شماست و علیکم البهآء الأبهی

۲۰۶

الحمد للّه الّذی کشف الظّلام و محی الغمام و کشف الحجاب و ازال النّقاب فلاحت انواره و شاعت آثاره و ظهرت اسراره و فاضت سحائبه فحملت ارض الوجود بفیضه و سیبه و طیّب صیّبه و اهتزّت و ربت و انبتت ریاحین العرفان و سنابل خضر الایقان و تعطّرت الآفاق بنفحات قدسه العابقة علی الجهات

و التّحیّة و البهآء و الثّنآء و الصّلوة علی الحقائق الرّحمانیّة و الشّقائق الرّبّانیّة الّتی نمت و نبتت من ذلک الفیض العظیم و السّیل الّذی انهدر کالبحر المتلاطم المتدافق بالموج الکریم و التّیّار المرتفع الی الأوج الرّفیع

الهی الهی لک الحمد بما اوقدت نار محبّتک الرّبّانیّة فی قطب الامکان فی الشّجرة المبارکة الّتی لا شرقیّة و لا غربیّة[۶۱] و تسعّرت و تلظّت و التهبت حتّی بلغ لهیبها الی الملأ الأعلی و بذلک اقتبسوا الحقائق النّورانیّة من نار الهدی و قالوا انّا آنسنا من جانب الطّور ناراً[۶۲]

الهی الهی زد کلّ یوم فی لهیبها و اجیجها حتّی یحرّک الأکوان زفیرها ای ربّ اضرم نار محبّتک فی القلوب و انفخ روح معرفتک فی النّفوس و اشرح بآیات توحیدک الصّدور و احی من فی القبور و نبّه اصحاب الغرور و عمّم السّرور و الحبور و انزل المآء الطّهور و ادر کأساً مزاجها کافور[۶۳] فی محفل التّجلّی و الظّهور

انّک انت المعطی الباذل الغفور و انّک انت الرّحمن الرّحیم

ای احبّای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم میثاق الهی پرانوار صبح موهبت میدمد و نسیم عنایت میوزد و مژدهٔ الطاف از ملکوت غیب میرسد بهار روحانی خیمه در قطب گلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی مشامّ روحانیانرا معطّر نموده بلبل معانی آغاز غزلخوانی کرده و غنچه‌های معنوی در نهایت طراوت و لطافت شکفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته و بابدع الحان و احسن انغام بآهنگ ملأ اعلی بانگ یاطوبی و یابشری بلند کرده و صلای سرخوشی بر باده‌نوشان جنّت ابهی زده با این فصاحت بیان و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیّت گلبنگ تقدیس میزند تا افسردگان بادیهٔ غفلت و پژمردگان وادی فترت بجوش و حرکت آیند و در جشن عیش و عشرت حضرت احدیّت حاضر شوند

الحمد للّه آوازهٔ امر اللّه شرق و غرب را احاطه نموده و صیت عظمت جمال ابهی جنوب و شمال را بحرکت آورده آهنگ تقدیس است که از اقلیم امریک بلند است و نعرهٔ یابهآءالأبهی است که از دور و نزدیک متواصل بملأ اعلی شرق منوّر است غرب معطّر است جهان معنبر است نفحات بقعهٔ مبارکه مسک اذفر است عنقریب ملاحظه مینمائید که اقالیم تاریک روشن گشته و کشور اروپ و افریک گلبن و گلشن شده

ولی چون آغاز طلوع این مهر تابان از افق ایران بود و از آن خاور بباختر اشراق فرمود آرزوی دل و جان چنانست که شعلهٔ آتش عشق در آن خطّه و دیار شدیدتر باشد و نورانیّت امر مبارک پدیدتر ولولهٔ امر اللّه غلغله در ارکان آن کشور اندازد و روحانیّت کلمة اللّه چنان جلوه نماید که آن اقلیم مرکز صلح و صلاح گردد و راستی و آشتی و مهر و وفا یعنی ایران سبب حیات جاودان جهان گردد و علم صلح عمومی و امان و روحانیّت محضه در قطب امکان برافرازد

ای احبّای الهی الحمد للّه امر الهی در دورهٔ بهائی روحانیّت محضه است تعلّق بعالم جسمانی ندارد نه جنگ و جدال است و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است و نه پرخاش با قبائل و ملل جیشش محبّت اللّه است و عیشش صهباء معرفت اللّه جنگش بیان حقیقت است و جهادش با نفس امّارهٔ بدطینت مظلومیّت کبری غالبیّت است و محویّت و فنا عزّت ابدیّه باری روحانیّت اندر روحانیّت است

تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان

و تا ممکن سر ماری مکوبید تا چه رسد بمردمان

همّت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر بپاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر برحمت عامّهٔ خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش جهان و جهانیانرا احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان و جاهلانرا مستغرق فرموده بیگانه مانند آشنای یگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل از دریای الطافش مغترف

احبّای الهی باید مظاهر رحمت عامّه باشند و مطالع فیض خاصّ مانند آفتاب بر گلشن و گلخن هر دو بتابند و بمثابهٔ ابر نیسان بر گل و خار هر دو ببارند جز مهر و وفا نجویند و طریق جفا نپویند و غیر از راز صلح و صفا نگویند اینست صفت راستان و اینست نشانهٔ بندهٔ آستان

جمال ابهی روحی لأحبّائه الفدآء تحمّل مصائب کبری فرمود و بلایای بیمنتها دمی نیاسود و نفسی براحت برنیاورد آوارهٔ کوه و هامون گشت و سرگون قلاع و سجون شد حصیر ذلّت کبری را سریر عزّت ابدیّه شمرد و زنجیر و اغلال را طوق عزّت و استقلال یافت شب و روز در تحت تهدید شمشیر بود و حاضر صعود بر صلیب تا این جهانرا روحانیّت بخشد و بسنوحات رحمانیّت بیاراید و جهان بیاساید نزاع و جدال از میان برخیزد و سیف و سنان بدل بروح و ریحان گردد و جنگ و عدوان منقلب بمحبّت و امان یعنی میدان جیش و طیش مبدّل بعشرت و عیش گردد و ساحت رزم خونریز بزم مشک‌بیز شود جنگ ننگ گردد و حرب و ضرب بمثابهٔ جرب منفور قبائل و امم شود صلح عمومی در قطب عالم خیمه برافرازد و بنیاد حرب و قتال از بن براندازد

پس باید احبّای الهی این درخت امید را از جویبار همّت آبیاری کنند و بنشو و نمایش پردازند در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یار و ندیم قریب و بعید گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین ترویج دین و آئین رحمانی نمایند ابداً آزرده نگردند افسرده نشوند پژمرده ننشینند آنچه جفا بیشتر بینند وفا بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیادتر کشند جام عطا بیشتر بخشند این است روح هیکل عالم و این است نور تابنده در قلب عالم و ماعدای این لا ینبغی لعبودیّة عتبة ربّ العالمین

ای احبّای الهی آفتاب حقیقت از افق غیب تابنده و درخشنده فرصت غنیمت شمرید مانند سرو روان در این جویبار نشو و نما نمائید و سر برافرازید تمتّع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیّة من عرار...

ای احبّای الهی المنّة للّه که علم مبین عهد و پیمان آناً فآناً بلندتر گشته و درفش غل و غش معکوس و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند قبر مطمور شده و مانند خفّاش کور در زاویهٔ گور خزیده و از آن سوراخ گاه‌گاهی بمثابهٔ وحوش فریادی برآرند سبحان‌اللّه ظلمت چگونه مقاومت نور منیر نماید و حبال سحر چگونه متانت ثعبان مبین

بنماید و اذا هی تلقف ما هم یأفکون[۶۴] افسوس که خود را بافسانهئی افسون نمودند و بهوسی بی‌نفس کردند عزّت ابدیّه را فدای نخوت بشریّه نمودند و بزرگواری دو جهانرا قربان نفس امّاره نمودند هذا ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران مبین

ربّ و رجائی ایّد احبّائک علی الثّبوت علی میثاقک العظیم و الاستقامة فی امرک المبین و العمل بما امرتهم فی کتابک المنیر حتّی یکونوا اعلام الهدی و سرج الملأ الأعلی و ینابیع الحکمة الکبری و نجوم الهدی فی افق العلی

انّک انت القویّ المقتدر القدیر

۲۰۷

ای متوجّهین بمنظر اعلی در لیل و نهار و صباح و مساء و عشیّ و ضحی در عوالم قلب و روان بذکر احبّاء رحمن مشغول بوده و هستیم و از حقّ تأیید و توفیق میطلبیم که احبّای آن خاک پاک ارض مقدّسه را در جمیع مراتب اخلاق و اطوار و گفتار و رفتار و شئون و آثار ممتاز فرماید و بجذب و وله و شوق و عرفان و ایقان و ثبوت و رسوخ و اتّحاد و اتّفاق در انجمن عالم با رخی روشن و جمالی چون گلشن محشور نماید

ای احبّای الهی الیوم یوم اتّحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد انّ اللّه یحبّ الّذین یجاهدون فی سبیله صفّاً کأنّهم بنیان مرصوص[۶۵] ملاحظه فرمائید که صفّاً میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متّصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهدهٔ در این آیهٔ مبارکه در این کور اعظم بسیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوایای صادقه و مقاصد صالحه و نصائح نافعه و اخلاق رحمانیّه و افعال مرضیّه و صفات ربّانیّه و تربیت عمومیّه و هدایت نفوس انسانیّه و نشر نفحات روحانیّه و بیان براهین الهیّه و اقامهٔ حجج قاطعهٔ صمدانیّه و اعمال خیریّه بوده و هست

و چون نفوس مقدّسه بقوّت ملکوتیّه بر این شیم رحمانیّه قیام نمایند و صفّ اتّحاد بیارایند هر یک از این نفوس حکم هزار یابد و امواج این بحر اعظم حکم افواج جنود ملأ اعلی یابد این چه موهبتیست که کل چون سیول و انهار و جداول و سواقی و قطرات در یک صقع واحد جمع گردد بحر عظیمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیّه غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعیّنات و تشخّصات وجود وهمی این نفوس چون قطرات بکلّی محو و فانی شود و بحر وحدت روحانیّه موج زند

قسم بجمال قدم که در این وقت و حال فیوضات محیط اکبر چنان احاطه نماید و قلزم کبریا چنان فیضان کند که سعت خلجان چون دریای بی‌پایان گردد و هر قطره حکم قلزم بی‌کران یابد

ای احبّای الهی بکوشید تا باینمقام بلند اعلی فائز شوید و چنین نورانیّتی در این اکوان ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبذول گردد اینست اسّ اساس امر الهی اینست جوهر شریعت ربّانی اینست بنیان رزین رصین مظاهر رحمانی اینست سبب انزال کتب آسمانی اینست علّت ظهور شمس جهان الهی اینست سبب استواء رحمن بر عرش جسمانی

ای احبّای الهی ملاحظه کنید حضرت اعلی روح العالمین له الفدآء بجهت این مقصد جلیل صدر مبارک را سپر سهام بلایا فرمودند و چون اصل مقصود جمال قدم روح ملإ الأعلی له الفدآء این مقصد اعظم بود حضرت ربّ اعلی در این سبیل سینهٔ مبارک را هدف هزاران رصاص اهل ضغینه و بغضا نمودند و بمظلومیّت کبری شهید شدند و هزاران دماء مطهّرهٔ نفوس مقدّسهٔ رحمانیّه در این راه بر خاک ریخته و بسا اجساد مبارکهٔ احبّاء خلّص حضرت ربّانیّه بدار آویخته

نفس مبارک جمال ابهی روح ملکوت الوجود لأحبّائه الفدآء حمل جمیع بلایا فرمودند و اشدّ رزایا قبول کردند اذیّتی نماند که بر آن جسد مطهّر وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن روح مجرّد نازل نگشت بسا شبها که در تحت سلاسل از ثقل اغلال نیارمیدند و چه بسیار روزها که از صدمات کند و زنجیر دقیقهئی آرام نیافتند از نیاوران تا طهران آن روح مصوّر را که در بالین پرند و پرنیان پرورش یافته بود سر و پا برهنه با سلاسل و زنجیر دواندند و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و

سارقین و عاصین و باغین محشور نمودند و در هر دقیقهئی اذیّت جدیدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت یقین کل بود بعد از مدّتی از وطن بدیار غربت فرستادند سنین معدودات در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهّر نازل ابداً دقیقهئی امنیّت و سلامت مأمول نبود و اعدا با کمال بغضا از جمیع جهات مهاجم بنفس مبارک فرداً وحیداً مقاومت کل میفرمودند بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که قارّهٔ آسیاست بقارّهٔ اروپا انداختند و در آن غربت شدیده و مصیبت عظیمه اذیّات شدیده و مهاجمات عظیمه و دسائس و مفتریات و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان نیز ضمیمهٔ صدمات واردهٔ از اهل فرقان شد دیگر قلم عاجز از تفصیل است البتّه شنیده و مطّلع شده‌اید و حال مدّت بیست و چهار سال بود که در این سجن اعظم باعظم محن و بلایا اوقات مبارک گذشت

مختصر اینست که مدّت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیّته الفدآء در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدّت آلام و محن بودند و یا در سجن اعظم هیکل مطهّر از شدّت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرّم از کثرت مصائب بمثابهٔ تاری گشته بود و مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلایا که چون دریا موجش باوج آسمان میرسید و حمل سلاسل و اغلال و تجسّم مظلومیّت کبری اتّفاق و اتّحاد و یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیة توحید الهی بالفعل بین امم تا وحدت مبدء در حقائق موجوده نتیجهٔ خاتمه گردد و نورانیّت لن تری فی خلق الرّحمن من تفاوت[۶۶] بر آفاق اشراق کند

حال ای احبّای الهی وقت جوشش و کوشش است همّت بگمارید و سعی کنید و چون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبّائه الفدآء شب و روز در مشهد فدا بودند ما نیز سعیی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصائح الهی را بگوش هوش بشنویم و از هستی محدود خویش بگذریم و از خیالات باطلهٔ کثرات عالم خلق چشم پوشیم و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم این شجریرا که دست موهبت الهیّه نشانده باوهامات خود قطع ننمائیم و این انوار ساطعهٔ از ملکوت ابهی را بغمام تیرهٔ اغراض و اوهام مستور نکنیم و امواج بحر کبریا را سدّ حائل نشویم و نفحات قدس ریاض جمال ابهی را حاجز از انتشار نگردیم فیضان نیسان فضل را در این یوم فصل قطع ننمائیم و شعاع آفتاب حقیقت را زوال نجوئیم هذا ما وصّانا اللّه به فی کتبه و زبره و الواحه المقدّسة النّاطقة بوصایاه علی العباد المخلصین

و البهآء علیکم و رحمة اللّه و برکاته

۲۰۸

ای بندگان آستان مقدّس جنود ملأ اعلی در اوج علی صفّ بسته و مهیّا و منتظر و مترصّد مرد میدان و فارس عرفان که بمحض جولان نصرت نمایند و تأیید کنند و قوّت الظّهر گردند پس خوشا بحال فارسی که اسب جولان دهد و طوبی از برای دلیری که بقوّهٔ عرفان در میدان برهان بتازد و صفّ جهل بدرد و سپاه ضلال شکست دهد و علم هدی بلند کند و کوس غلبه بنوازد تاللّه الحقّ انّه لفی فوز عظیم و ظفر مبین و انّ هذا هو الفضل البدیع و البهآء علیکم یا احبّآء اللّه القدیم

۲۰۹

ای بندگان جمال مبارک ... این معلوم و واضحست که الیوم تأییدات غیبیّهٔ الهیّه شامل حال مبلّغین است و اگر تبلیغ تأخیر افتد بکلّی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است که بدون تبلیغ احبّای الهی تأیید یابند

در هر صورت باید تبلیغ نمود ولی بحکمت اگر جهاراً ممکن نه خفیّاً بتربیت نفوس پردازند و سبب حصول روح و ریحان در عالم انسان شوند مثلاً اگر هر نفسی از احبّا با نفسی از غافلین طرح دوستی و راستی اندازد و بکمال مهربانی با او

معاشرت و مجالست نماید و در ضمن باخلاق و اطوار و حسن رفتار و تربیت الهی و وصایا و نصایح ربّانی سلوک نماید البتّه کم‌کم آن شخص غافل را بیدار کند و آن نادان را دانا نماید

نفوس استیحاش دارند باید نوعی مجری داشت که اوّل استیحاش نماند بعد کلمه نفوذ نماید اگر نفسی از احبّا با نفسی از غافلین مهربانی کند و در کمال محبّت حقیقت امر اللّه را بتدریج تفهیم نماید که بداند اساس دین اللّه بر چه منوال است و مطلب چیست البتّه منقلب گردد مگر نادر نفسی که حکم رماد دارد و قلوبهم کالحجارة او اشدّ قسوة[۶۷]

اگر بر اینمنوال هر یک از احبّا نفسی را بکوشد که هدایت نماید در هر سال نفوس مضاعف شود و این را بنهایت حکمت میتوان مجری داشت که ابداً ضرری حاصل نشود

و همچنین مبلّغین باید باطراف سفر نمایند اگر تبلیغ سبب فساد است بتشویق و تربیت احباب پردازند که آن نفوس بجذب و طرب آیند و فرح و وله جویند حیات تازه یابند و بنفحات قدس تر و تازه گردند

۲۱۰

ای گلهای گلشن محبّت اللّه و ای سراجهای روشن انجمن معرفت اللّه علیکم نفحات اللّه و اشرق آفاق قلوبکم ببهآء اللّه شما امواج بحر عرفانید و افواج میدان ایقان نجوم فلک رحمتید و رجوم بر اهل ضلالت حدائق وجود را سحائب رحمتید و حقائق موجود را فیوضات احدیّت

در لوح منشور امکان آیات توحیدید و بر صرح مشید رایات ربّ مجید در گلزار الهی گل و ریحانید و در گلستان معنوی بلبلان نالان طیور اوج عرفانید و شاهباز ساعد حضرت رحمان

پس چرا مخمود و خاموشید و افسرده و مدهوش چون برق بدرخشید و چون بحر بخروشید و چون شمع برافروزید و چون نسائم الهی بوزید و چون نفحات مشک جان و فوائح ریاض رحمان مشامّ اهل عرفان را معطّر نمائید و چون انوار ساطعهٔ از آفتاب حقیقی قلوب اهل عالم را منوّر کنید نسیم حیاتید و شمیم عرار حدیقهٔ نجات مردگان را جان بخشید و خفتگان را هوشیار و بیدار کنید در ظلمت امکان شعلهٔ نورانی باشید و در بادیهٔ گمراهی چشمهٔ حیات و هدایت ربّانی وقت همّت و خدمت است و زمان شعله و حرارت تا زمان از دست نرفته است این فرصت را غنیمت شمرید و این وسعت را اعظم نعمت

عنقریب این چند روزهٔ عمر فانی بسر آید و با دست تهی بحفرهٔ خاموشی درآئیم پس باید دل بجمال مبین بندیم و تمسّک بحبل متین جوئیم و کمر خدمت بربندیم و آتشی از عشق برافروزیم و از حرارت محبّت اللّه بسوزیم و زبان بگشائیم و آتشی بقلب امکان زنیم و جنود ظلمت را بانوار هدایت معدوم کنیم و در میدان جانفشانی در سبیل اللّه جانفشانی کنیم

و گنج آستین معرفت اللّه را بر سر اهل عالم بیفشانیم و با سیف قاطع لسان و سهام نافذ عرفان جنود نفس و هوا را شکست دهیم و بمشهد فدا بدویم و بقربانگاه حقّ بشتابیم و با طبل و علم آهنگ ملأ اعلی و ملکوت ابهی نمائیم

فطوبی للعاملین

۲۱۱

نفوس تا در ترویج نکوشند بذکر اللّه مشغول و مألوف نیز کما ینبغی نگردند و آثار مدد و نصرت ملکوت ابهی مشاهده ننمایند و باسرار الهی پی‌نبرند و چون لسان بتبلیغ مشغول گردد بالطّبع نفس مبلّغ بشور آید و مغناطیس عون و عنایت ملکوت گردد و چون مرغ سحر از ساز و نواز و نغمه و ترانهٔ خویش بوجد و طرب آید

۲۱۲

چنین اوقات یاران الهی فرصتی یابند و وقت غنیمت شمرند و جولان کنند و از این میدان گوئی بربایند و اگر کار ایشان منحصر بحسن سلوک و موعظهٔ حسنه باشد کاری از پیش نرود باید لسان ببیان برهان گشود و اقامهٔ ادلّهٔ واضحه و حجّت قاطعه بر ظهور شمس حقیقت نمود

۲۱۳

بساط تبلیغ باید در جمیع احیان ممدود گردد زیرا تأیید الهی موکول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همّت کمر بر تبلیغ امر اللّه نبندد البتّه از تأیید ملکوت ابهی محروم ماند ولی باید که بحکمت باشد و حکمت اینست که بمدارای الهی و محبّت و مهربانی و صبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه بصمت و سکوت پردازد و بکلّی فراموش نماید خلاصه احبّای الهی را فرداً فرداً بتبلیغ امر اللّه تشویق نمائید که حکمت مذکورهٔ در کتاب نفس تبلیغ است ولی بمدارا تا تأییدات الهیّه احاطه نماید و توفیقات صمدانیّه رفیق گردد

۲۱۴

اتّبع سنّة ربّک و لا تقل ما لم تستطع الآذان علی استماعه لأنّه بمثابة الموائد الطّیّبة للصّبیان و انّ الأطعمة مهما کانت لذیذة بدیعة طیّبة ولکن لا یتحمّلها قوی معآء الرّضیع من الأطفال اذاً ینبغی اعطآء کلّ ذی حقّ حقّه

و لا کلّ ما یعلم یقال و لا کلّ ما یقال حان وقته و لا کلّ ما حان وقته حضر اهله انّ ذلک من الحکمة البالغة فی الأمور فلا تغفل عنها ان کنت من اهل العزم فی جمیع الشّؤون بل شخّص العلل و الأمراض و العیآء و الأعراض ثمّ العلاج و هذا منهاج المهرة من حذّاق الأطبّآء

۲۱۵

امید از عنایت حضرت احدیّت چنانست که در خصوص نشر نفحات اللّه بین القبایل موفّق گردید این قضیّه بسیار مهم است...

اگر بچنین خدمتی موفّق شوی گوی سبقت و پیشی را از میدان ربودی

۲۱۶

یقین بدانید که نفثات روح القدس شما را ناطق مینماید پس زبان بگشائید و بکمال شجاعت در هر محفلی صحبت بدارید در وقت خطاب اوّل توجّه به بهآءاللّه نمائید و تأییدات روح القدس بخواهید و زبان بگشائید و آنچه بر قلب شما القا میشود بیان نمائید ولی در نهایت شجاعت و متانت و وقار امیدوارم که محافل شما روز بروز اتّساع یابد و طالبان حقیقت استماع دلیل و برهان نمایند و من بدل و جان در هر محفل با شما هستم مطمئن باشید

۲۱۷

خود مبلّغ باید در وقت تبلیغ بی‌نهایت متأثّر باشد تا بیانش مانند شعلهٔ آتش تأثیر کند و پردهٔ حجبات نفس و هوی بسوزاند و باید در نهایت خضوع و خشوع باشد تا دیگران متنبّه گردند و باید در نهایت محویّت و فنا باشد تا بآهنگ ملأ اعلی تبلیغ کند والّا تأثیر ننماید

۲۱۸

ای یاران جانی عبدالبهآء

شرق معطّر نما

غرب منوّر نما

نور به بلغار ده

روح به سقلاب بخش

این بیت یک سال بعد از صعود از فم میثاق صادر و ناقضان استغراب مینمودند و استهزاء میکردند ولی الحمد للّه آثارش باهر و قوّتش ظاهر و برهانش واضح گشت المنّة للّه شرق و غرب در اهتزاز است و از نفحات قدس جمیع اقطار مشک‌بار

جمال مبارک بنصّ صریح در کتاب وعده فرمودند و نراکم من افقی الأبهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملإ الأعلی و قبیل من الملائکة المقرّبین[۶۸] نوید نمودند

الحمد للّه این نصرت و تأیید مشهود و پدید و در قطب عالم مانند آفتاب بدرخشید

پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعیی شدید کنید تا موفّق بعبودیّت جمال قدیم و نور مبین گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید جسم قدید قدیم امکان را روحی جدید بدمید و مزرعهٔ آفاق را تخم پاکی بیفشانید بر نصرت امر قیام نمائید و لسان تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید و افق امکان را نجوم نورا شوید حدائق توحید را طیور رحمانی شوید و گلبانگ حقائق و معانی زنید

انفاس حیات را صرف امری عظیم کنید و مدّت زندگانی را حصر در خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران برهید زیرا حیات بشر جمیع در خطر اطمئنان بقا در دقیقه‌ئی نه با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند و گمان اوج دارند هیهات هیهات قرون اولی نیز چنین گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج تراب پنهان شدند و به خسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی محض شدند و در سبیل الهی بجانفشانی برخاستند کوکب نورانی آنان از افق عزّت قدیمه درخشید و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار

پس شب و روز آرام نگیرید و راحت نجوئید راز عبودیّت گوئید و راه خدمت پوئید تا بتأیید موعود از ملکوت احدیّت موفّق گردید

ای یاران افق عالم را سحاب تیره احاطه نموده و ظلمات عداوت و بغضا و جور و جفا و ذلّت کبری انتشار یافته جمیع خلق در غفلت عظمی و خونخواری و درندگی اعظم مناقب برایا حضرت کبریا از بین جمهور بشر یاران را انتخاب فرموده و بهدایت کبری و موهبت عظمی تخصیص داده تا آنکه ما کل به جان و دل بکوشیم جانفشانی نمائیم و بهدایت خلق پردازیم و نفوس را تربیت کنیم تا درندگان غزالان برّ وحدت شوند و گرگان اغنام الهی گردند و خونخواران ملائکهٔ آسمانی شوند نار عدوان خاموش گردد و شعلهٔ وادی ایمن بقعهٔ مبارکه روشنائی بخشد رایحهٔ گلخن جفا متلاشی شود و نفحات گلشن وفا انتشار کلّی یابد عقول ضعیفه استفاضه از عقل کلّی الهی نماید و نفوس خبیثه انفاس طیّبهٔ طاهره جوید

این موهبت را مظاهری و این مزرعه را دهقانی و این باغ را باغبانی و این دریا را ماهیانی و این سماء را کواکبی نورانی و این علیلان را طبیبانی روحانی و این گمگشتگان را رهبرانی مهربان لازم تا بی‌نصیبان را نصیب دهند و محرومان را بهره بخشند و مستمندان را گنج روان گردند و طالبان را قوّت برهان بنمایند

اللّهمّ انّی اتضرّع یا مغیثی و اتذلّل یا مجیری و اتوجّع یا طبیبی و اناجیک بلسانی و روحی و جنانی و اقول

الهی الهی قد احاطت اللّیلة الدّلمآء کلّ الأرجآء و غطّت سحاب الاحتجاب کلّ الآفاق و استغرقوا الأنام فی ظلام الأوهام و خاض الظّلام فی غمار الجور و العدوان ما اری الّا ومیض نار حامیة المتسعّرة من الهاویة و ما اسمع الّا صوت الرّعود

المدمدم من الآلات الملتهبة الطّاغية النّارية و كلّ اقليم ينادی بلسان الخافية ما اغنی عنّی ماليه هلک عنّی سلطانيه

قد خبت يا الهی مصابيح الهدی و تسعّرت نار الجوی و شاعت العداوة و البغضآء و ذاعت الضّغينة و الشّحنآء علی وجه الغبرآء فما اری الّا حزبک المظلوم ينادی بأعلی النّدآء

حیّ علی الولآء حیّ علی الوفآء حیّ علی العطآء حیّ علی الهدی

حیّ علی الوفاق حیّ علی مشاهدة نور الآفاق حیّ علی الحبّ و الفلاح حیّ علی الصّلح و الصّلاح

حیّ علی نزع السّلاح حیّ علی الاتّحاد و النّجاح حیّ علی التّعاضد و التّعاون فی سبيل الرّشاد

فهؤلآء المظلومون يفدون كلّ الخلق بالنّفوس و الأرواح فی كلّ قطر بكلّ سرور و انشراح تراهم يا الهی يبكون لبكآء خلقک و يحزنون لحزن بريّتک و يترأّفون بكلّ الوری و يتوجّعون لمصائب اهل الثّری

ربّ انبت اباهر الفلاح فی جناحهم حتّی يطيروا الی اوج نجاحهم و اشدد ازورهم فی خدمة خلقک و قوّ ظهورهم فی عبوديّة عتبة قدسک

انّک انت الكريم انّک انت الرّحيم لا اله الّا انت الرّحمن الرّؤوف القديم

۲۱۹

ای ابنا و بنات ملكوت نامهٔ شما كه بالهام آسمانی مرقوم وصول يافت مضامين دلنشين بود و معانی حسّيّات منبعث از قلوب نورانی

احبّای لندن فی‌الحقيقه ثابتند و راسخ و خادمند و قائم در امتحانات نلغزند و بمرور ايّام مخمود و منجمد نگردند بلكه بهائی هستند آسمانی هستند نورانی هستند ربّانی هستند و شبهه نيست كه سبب اعلاء كلمة اللّه و مروّج وحدت عالم انسانی و ناشر مساوات بشر و مروّج تعاليم الهی خواهند گشت

اقبال بملكوت اللّه آسان ولی ثبات و استقامت مشكل و امتحانات صعب و گران حزب انگريز در جميع موارد ثابت و مستقيمند و بحدوث مشاكل جزئيّه نلغزند نوهوس نيستند كه ايّامی چند بكاری مباشرت نمايند و باندک سببی كلال و ملال آرند و از شوق و شور بيفتند بلكه ثبات و استقامت در امور نمايند

با وجود آنكه در ممالک غرب بوديد الحمد للّه ندای الهی را از شرق شنيديد و مانند موسی بنار موقدهٔ در شجرهٔ آسيا گرم شديد و راه راست را بيافتيد و مانند سراج برافروختيد و بملكوت اللّه مثول يافتيد حال بشكرانهٔ اين نعما قيام نموده‌ايد و تأييد از برای تمام جهانيان ميطلبيد تا ديده‌های آنان نيز بنور ملكوت ابهی منوّر گردد و دلها آئينه‌آسا از پرتو شمس حقيقت اقتباس انوار نمايد

اميدم چنان است كه نفثات روح القدس در قلوب شما چنان دميده گردد كه زبانها ببيان اسرار پردازد و حقائق و معانی كتب مقدّسه را شرح و تفسير دهد و ياران طبيبان گردند و امراض مزمنهٔ جسم آفاق را بدرياق تعاليم الهی شفا بخشند كوران را بينا كنند و كران را شنوا نمايند مردگان را زنده كنند و خفتگان را بيدار نمايند

مطمئن باشيد كه تأييدات روح القدس ميرسد و جنود ملكوت ابهی نصرت مينمايد

۲۲۰

خداوند عالميان عالم انسانی را جنّت عدن خلق فرموده اگر صلح و سلام و محبّت و وفا چنانكه بايد و شايد يابد جنّت اندر جنّت گردد و جميع نعمای الهی فراوان و سرور و طرب بی‌پايان شود و فضائل عالم انسانی آشكار و عيان و پرتو شمس حقيقت از هر سو نمايان گردد

ملاحظه کنید که حضرت آدم و سائرین در جنّت بودند بمجرّد آنکه در جنّت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنّت خارج شدند تا آنکه نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتّی با شیطان لهذا در این عصر نورانی بموجب تعالیم الهی حتّی با شیطان نزاع و جدال جائز نه

سبحان‌اللّه با ظهور این برهان چگونه انسان غافل است باز میبینی عالم انسان از کران تا بکران جنگ و نزاع است جنگ است بین ادیان جنگ است بین اقوام جنگ است بین اوطان جنگ است بین سروران چو خوش بود اگر این ابرهای سیاه از افق عالم متلاشی میشد و نور حقیقت میدرخشید غبار حرب و قتال مینشست و نسیم عنایت از مهبّ صلح و سلام میوزید جهان جهان دیگر میشد و روی زمین استفاضه از نور مبین میکرد

اگر امیدی هست از الطاف ربّ مجید است که عون و عنایت برسد و جنگ و ستیز و تلخی تیغ خونریز مبدّل بشهد دوستی و آشتی و راستی و درستی گردد کامها شهدانگیز گردد و مشامها مشکبیز شود

و این سنهٔ میلاد را میعاد صلح جدید فرماید و این انجمن محترم را بر صلحی عادلانه و عهد و پیمانی منصفانه موفّق و مؤیّد فرماید تا الی‌الأبد مبارک باشد[۶۹]

۲۲۱

ای ثابتان بر میثاق جناب زائر ذکر هر یک از شما را نمودند و رجای نامه‌های منفرداً فرمودند ولی این آوارهٔ صحرای محبّت اللّه را هزاران مشاغل و شواغل مانع و حائل و مکاتیب از مشارق و مغارب چون سیل سائل و جیش صائل با وجود این بهر یک منفرداً تحریر نامه مستحیل لهذا خطاباً بکلّ این مکتوب مرقوم میگردد تا مانند رحیق مختوم قلوبرا نشئه‌ئی بخشد و روح را فرح و انبساط ابذال دارد

ای یاران ثابت فیض الهی مانند باران بهاری بعالم انسانی افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک بهشت برین کرده ولی افسوس که کوران محروم و غافلان مهجور و افسردگان مأیوس و پژمردگان مخمود و این فیض بی‌پایان مانند سیل روان بمصدر اصلی دریای پنهان راجع مگر نفوس قلیله نصیبی میبرند و اشخاص معدوده بهره میگیرند تا چه کند قوّت بازوی دوست

امید است که در مستقبل خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند و محرومان محرم اسرار گردند حال باید یاران بدل و جان سعی بلیغ نمایند و جهد شدید مبذول دارند تا بنیان بیگانگی برافتد و انوار وحدت انسانی یگانگی بخشد

امروز اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق احبّای الهی است که با یکدیگر یک‌دل و یک‌جان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصّبات جاهلیّهٔ ملل و مذاهب را ازاله نمایند هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کلّ بار یک دارید و برگ یک شاخسار

ولی تا نفس احبّا اتّحاد و اتّفاق کلّی نیابند چگونه توانند که احزاب سائره را باتّحاد و اتّفاق بخوانند

جان نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

در کائنات خارجه تفکّر کنید تا عبرت حاصل شود سحاب متفرّق فیض باران ندارد و در اندک مدّت متلاشی شود گلّهٔ پراکنده در تحت تسلّط گرگ افتد طیور متفرّقه بچنگل باز مبتلا شود چه برهانی اعظم از این که اتّحاد و اتّفاق سبب ترقّی و حیاتست و اختلاف و افتراق مورث ذلّت و هوان و اعظم اسباب خذلان و خسران

مظاهر مقدّسهٔ الهیّه بجهت ظهور وحدت انسانی مبعوث شده‌اند و تحمّل صدهزار مشقّت و بلا نموده‌اند تا جمعی از بشر احزاب مختلفه در ظلّ کلمة اللّه مجتمع و متّحد گشته وحدت عالم انسانی را در نهایت حلاوت و لطافت و ملاحت در

عرصهٔ وجود جلوه دهند پس باید یاران الهی را آرزو چنان باشد که عموم بشر را متّحد و متّفق نمایند تا از این صهبای طهور و کأس مزاجها کافور[۷۰] نصیب موفور برند ملل مختلفه را متّحد نمایند و شعوب و قبائل مقابله را متحابّه کنند اسیران نفس و هوی را آزاد نمایند و محرومانرا محرم اسرار فرمایند بی‌نصیبانرا بهره از موهبت ایّام بخشند و فاقدان را بر گنج روان هدایت کنند و این موهبت بگفتار و رفتار و کردار ملکوت اسرار ممکن است و بدون آن مستحیل

تأییدات الهیّه کافل این مواهب است و فیوضات قدسیّه واهب این رغائب یاران الهی از ملکوت رحمن مؤیّد و بجیوش هدایت کبری موفّق لهذا هر صعبی آسان شود و هر مشکلی بنهایت سهولت انجام جوید

ملاحظه نمائید چون اتّحاد و اتّفاق در میان خاندانی واقع شود چه قدر امور سهل و آسان گردد و چه قدر ترقّی و علوّیّت حاصل شود امور منتظم گردد و راحت و آسایش میسّر شود خاندان محظوظ ماند مقام محفوظ شود سبب غبطهٔ عموم گردد و روز بروز بر علوّیّت و عزّت ابدیّه بیفزاید و چون این دائره اندکی اتّساع یابد یعنی اهل قریه‌ئی بمحبّت و اتّحاد پردازند و الفت و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقّی نمایند و چگونه محفوظ و مصون گردند پس این دائره را اندکی واسعتر نمائیم یعنی اهل مدینه‌ئی بتمامها اگر روابط اتّحاد و اتّفاق را محکم سازند در اندک زمانی چه قدر ترقّی نمایند و بچه قدرت و قوّتی تجلّی فرمایند و چون دائرهٔ اتّحاد بیشتر اتّساع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند و بصمیم دل و جان اتّحاد و اتّفاق جویند و با یک‌دیگر مهربان گردند آن اقلیم سعادت ابدیّه یابد و عزّت سرمدیّه جوید و بثروت کلّیّه رسد و راحت و نعمت موفوره یابد

حال ملاحظه نمائید که اگر جمهور طوائف و احزاب و قبائل و تمام دول و ملل و جمیع اقالیم عالم در ظلّ خیمهٔ یکرنگ وحدت عالم انسانی آید و باشراقات شمس حقیقت اعلان عمومیّت بشر فرمایند جمیع ملل و مذاهب دست در آغوش یکدیگر کنند و انجمن عمومی تأسیس نمایند و افراد بشر را با یکدیگر نهایت ارتباط بخشند آنوقت چگونه خواهد شد شبهه نیست که دلبر رحمانی با جنود مواهب عالم انسانی و تأییدات ربّانی در نهایت صباحت و ملاحت در انجمن عالم جلوه نماید

پس ای یاران الهی تا توانید بر اتّحاد و اتّفاق با یکدیگر کوشید زیرا کلّ قطرات یک بحرید و اوراق یک شجر و لآلی یک صدف و گل و ریاحین یک ریاض پس از آن در تألیف قلوب سائر ادیان

بیکدیگر جانفشانی نمائید و با هر فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید نفسی را بیگانه نخوانید و شخصیرا بدخواه مشمرید چنان رفتار نمائید که جمیع خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارجمند چنان سلوک نمائید که این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود این است وصیّت عبدالبهآء این است نصیحت اینعبد بی‌نوا

ای آوارگان سبیل حقّ سر و سامان و آسودگی و آزادگی هرچند کام دل و راحت جانست ولی آزردگی و آوارگی در راه خدا به از صدهزار سر و سامان چه که این غربت و هجرت موهبت از پی دارد و رحمت پیاپی زیرا لذّت آسودگی در وطن و حلاوت آزادگی از محن بگذرد ولی موهبت هجرت در سبیل حضرت احدیّت باقی و دائمی و مستمرّ و نتائج عظیمه از آن مشتهر

هجرت خلیل سبب ظهور مواهب ربّ جلیل شد و غربت ماه کنعانی علّت جلوهٔ بازار یوسفی گشت فرار حضرت کلیم وسیلهٔ مشاهدهٔ نار موقدهٔ ربّانی شد و نهضت عیسوی سبب ظهور انفاس مسیحی گردید هجرت حضرت حبیب ابطحی علّت اعلاء کلمهٔ نور یثربی شد و غربت و اسارت جمال مبارک اسباب انتشار نور نیّر اشراق بر آفاق گردید

فاعتبروا یا اولی الأبصار

ای ابناء و بنات ملکوت نامهٔ شما رسید از مضمون مفهوم گردید که الحمد للّه قلوب در نهایت لطافت است و جانها مستبشر ببشارات اللّه جمیع خلق مشغول بمشتهیات نفس و هوی و مستغرق در بحر ناسوت و اسیر عالم طبیعت مگر نفوسی که از کند و زنجیر عالم طبیعت نجات یافتند و مانند مرغان تیزپر در این جهان نامتناهی پرواز دارند بیدارند و هوشیار و از ظلمات عالم طبیعت بیزار نهایت آرزوشان اینکه در عالم انسان منازعهٔ بقا نماند و روحانیّت و محبّت عالم بالا جلوه نماید جمیع بشر مهربان بیکدیگر گردد و در میان ادیان محبّت و التیام حاصل شود و در حقّ یکدیگر جانفشانی کنند تا عالم انسانی منقلب بملکوت الهی گردد

باری ای یاران بکوشید هر صرفی را دخلی لازم امروز عالم انسانی جمیع بصرف مشغولند زیرا حرب صرف نفوس و اموال است اقلّاً شما بدخل عالم انسانی پردازید تا اندکی تلافی آن صرف گردد بلکه بتأییدات الهیّه موفّق بر آن گردید که الفت و محبّت بین بشر ترویج یابد عداوت بمحبّت مبدّل شود جنگ عمومی بصلح عمومی انجامد و ضرر و زیان بربح و محبّت منقلب شود و این آرزو بقوّت ملکوت حصول یابد

۲۲۴

ای بندهٔ الهی نامه‌ات رسید مضامین بدیع و بلیغ بود و مقاصد بلند و رفیع عالم انسانی محتاج باصلاح عظیم زیرا عالم انسانی جنگل طبیعی است اشجار بی‌ثمر در نشو و نماست و گیاههای بی‌فائده در نهایت قوّت و نما اگر شجری ثمری دارد در میان آن اشجار غائبست و اگر گلی فائده‌ئی دارد میان گیاهها غائب و پنهان عالم انسانی محتاج بباغبانهای ماهر است تا این جنگلها را باغهای خوش منظّم کنند و این درختهای بی‌ثمر را بارور گردانند و بجای این گیاههای بی‌فائده گل و ریاحین برویانند لهذا نفوسی که غیرت مجسّمند و همّت مشخّص شب و روز آرام نگیرند بکوشند تا ارتباطی تام بملکوت الهی حاصل نمایند و بآن ارتباط مظاهر فیوضات نامتناهی شوند و این جنگلها را باغبان حقیقی گردند تا عالم انسانی منقلب شود و فیوضات رحمانی رخ بگشاید

۲۲۵

ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجاح از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مردگان زنده نماید

یکی ندای مدنیّت و ترقّیات عالم طبیعت است که تعلّق بجهان ناسوت دارد و مروّج اساس ترقّیات جسمانیّه و مربّی کمالات صوری نوع انسانست و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به التّرقّی عالم بشر است که منبعث از افکار عالیه و نتائج عقول سلیمه است که بهمّت حکما و فضلای سلف و خلف در عرصهٔ وجود جلوه نموده است و مروّج و قوّهٔ نافذهٔ آن حکومت عادله است

و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدّسهٔ روحانی که کافل عزّت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیّت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیّه در عالم بشری و حیات جاودانیست

و اسّ اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیست که تعلّق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیّه را روشن و منوّر فرماید و قوّهٔ نافذه‌اش کلمة اللّه است

ولی ترقّیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضمّ بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقّیات مدنیّه و تزیین عالم

جسمانی هرچند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلایای مبرمه نیز حاصل گردد

لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات علویّه و فنّیّه نمائی گوئی که مدنیّت سبب سعادت و ترقّی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنّمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریّه که قاطع ریشهٔ حیات است نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیّت با توحّش توأم و همعنانست مگر آنکه مدنیّت جسمانیّه مؤیّد بهدایت ربّانیّه و سنوحات رحمانیّه و اخلاق الهیّه گردد و منضمّ بشئونات روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود

حال ملاحظه میکنید که متمدّن و معمورترین ممالک عالم مخازن موادّ جهنّمی گردیده و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده

پس باید این مدنیّت و ترقّی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه‌گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقّیات جسمانی را توأم بتجلّیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصهٔ وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیّه چهره گشاید

الحمد للّه قرون و اعصار متواریه است که ندای مدنیّت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی یافت و معموریّت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلّی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجهٔ بلوغ رسید چون بدرجهٔ بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقّیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیّت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوهٔ کمالات روحانیّهٔ الهیّه حاصل کرد و قابلیّت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیّت عالم بشریّت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجهٔ کلّیّهٔ عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبّت اللّه در نهایت ملاحت و صباحت شاهد انجمن گردد

ای احبّای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقّیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبّت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده‌ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدّیّت و کلفتند و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرندگی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه‌اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند امّا حیوانات خوش‌سیرت نیک‌طینت صافی‌فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبّت با یکدیگر الفت نمایند و جوق‌جوق و مجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرّت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانه‌ئی چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور الفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر در غایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سائر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهائی سیر و شکار کنند حتّی پرنده و چرنده چون بآشیان و مغارهٔ یکدیگر آیند تعرّض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درندگان که هر یک به مغاره و مأوای

دیگری تقرّب جوید بدریدن همدگر پردازند حتّی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید

پس واضح و معلوم شد که الفت و محبّت در عالم حیوان نیز از نتائج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است

حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی بأحسن التّقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت اینست که بالفت و محبّت نوع خویش پردازد بلکه بکافّهٔ حیوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نماید

و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیّت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلّت و اضطراب و ناکامی

ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز بصفت حیوان وحشی مبعوث و ممسوخ میشود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علوّیّت انسان در خصائل و فضائلیست که از خصائص ملائکهٔ ملأ اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشتهئیست ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوهئی رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجهئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صدهزار اغنام را در میدان حرب افتادهٔ خاک و آلودهٔ خون نماید

امّا انسان دو جنبه دارد یکی علوّیّت فطریّه و کمالات عقلیّه و دیگری سفلیّت حیوانیّه و نقایص شهوانیّه اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید امّا خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتائج انوار فضائل و الفت و وفاق

اگر کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمهٔ معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون دشت و صحرا و بر و بیابان خالیهٔ خاویه تشکیل نموده مدن مطموره و قرای مخروبهٔ آن صحرا را راه‌آهن روسیّه دو روز و دو شب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاحت در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکمان و بکلّی جولانگاه حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نسّاء و ابیورد و شهرستان که در سابق بعلوم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعرهٔ حیوانات وحشیّه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصّب مذهبی رؤسای بی‌دین فتوای بر حلّیّت خون و مال و عرض یکدیگر دادند این یک نمونه‌ایست که بیان میشود

پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبّت است و آنچه مطمور است از نتائج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صفّ جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکّب از اجزاء متنوّعهٔ متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و

اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتائج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلالست از تألّف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقّق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید

لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتّحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانیست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علّت ممات نوع بشر است

و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که ذرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیّتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان و بی‌ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خودروئیست

پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفرّق و تشتّت برهان وحشت و محرومیّت از تربیت الهی

اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتّحاد تام بین بشر حاصل گردد

گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوّع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هرچند مختلف النّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمة اللّه است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوّع مؤیّد ائتلاف و محبّت است و این کثرت اعظم قوّهٔ وحدت

اگر حدیقه‌ئی را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچ‌وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حیثیّت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوهٔ سائر الوان گردد و حدیقهٔ انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوّهٔ واحده و نفوذ کلمهٔ وحدانیّت باشد در نهایت عظمت و جمال و علوّیّت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوّهٔ کلّیّهٔ کلمة اللّه که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجرهٔ واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیاء و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی

الحمد للّه الیوم نورانیّت کلمة اللّه بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت ائتلاف مجتمع و متّحد و متّفقند چه بسیار محافل تشکیل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزیین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحد و ملّت واحده و طائفهٔ واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست دیگری از

اوروپا یکی از هندوستانست و دیگری از ترکستان یکی عرب است و دیگری تاجیک یکی ایرانیست و دیگری یونانی با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبّت و آزادگی و وحدت و فرزانگی باهم دمساز و هم‌آواز و همداستانند و این از نفوذ کلمة اللّه است اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که باین محبّت و مودّت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد

آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمة اللّه تواند لا واللّه برهان واضح و حجّت بالغ اگر نفسی دیدهٔ انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهآءاللّه مسرور و ممنون و خوشنود باشند زیرا این تعالیم الهیّه هر درنده‌ئی را چرنده کند و هر جنبنده‌ئی را پرنده نماید نفوس بشر را ملائکهٔ آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید

جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه زیرا امنیّت و اعتماد از بین بشر برخاسته ملوک و مملوک کل در معرض خطرند حزبی که امروز بکمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملّت بصداقت تامّه رفتار میکنند این حزب مظلومند و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقاییست مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محبّ و مهربان بجمیع مللند

و این اطاعت و انقیاد بنصّ صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کل لهذا احبّا اطاعة لأمر الحقّ بجمیع دول بی‌نهایت صادق و خیرخواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نماید خویش را عند الحقّ مؤاخذ و مسئول و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد با وجود این عجب در اینست که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را خیرخواه شمرند و بهائیان را بدخواه سبحان‌اللّه در این ایّام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد مثبوت و محقّق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور ننمود و نزدیک عموم نرفت و بدین سبب مورد ملامت دیگران گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سیاسیّه ابداً مداخله ننمودند و بهیچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند

و جمیع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهآء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی‌الخصوص دو دولت علیّهٔ شرقیّه زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضرت بهآءاللّه است و در جمیع رسائل و محرّرات ستایش و نعت از دولتین علیّتین نموده و از درگاه احدیّت طلب تأیید کرده و جمال ابهی روحی لأحبّائه الفدآء در حقّ اعلیحضرت شهریاران دعا فرمودند سبحان‌اللّه با این براهین قاطعه هر روز واقعه‌ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد ولی ما و احبّای الهی نباید در نیّت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیهٔ خیریّه پردازیم

ای احبّای الهی این ایّام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهآء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمة اللّه باشد اگر کلمة اللّه در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبدالبهآء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمّیّت در هیکل مقدّس امر اللّه است نه در قالب جسمانی عبدالبهآء یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهآء هدف تیر بلا شود ابداً تغیّر و تبدّلی در عزم و نیّت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر اللّه حاصل نگردد عبدالبهآء بندهٔ آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیّت صرفهٔ محضهٔ درگاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه‌ئی و نه اقتداری و هذه

غایتی القصوی و جنّتی المأوی و مسجدی الأقصی و سدرتی المنتهی ظهور کلّی مستقلّ بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفدآء منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه یغترفون

یا احبّآء اللّه هذا وصیّتی لکم و نصحی علیکم فهنیئاً لمن وفّقه اللّه علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النّقوش

۲۲۶

ای بندهٔ حقّ نامه‌ات رسید و سبب سرور گردید آرزوی آن نموده بودی که ایکاش من در مجلس صلح حاضر میشدم من در چنین مجالس سیاسی حاضر نشوم زیرا تأسیس صلح جز بنفوذ کلمة اللّه حاصل نگردد وقتی انجمنی تشکیل شود از جمیع دول و ملل در تحت نفوذ کلمة اللّه آن وقت صلح عمومی تشکیل شود و بدون آن مستحیل

حال یقین است که صلح موقّت تشکیل گردد ابدی نیست جمیع دول و ملل از جنگ و مشقّات سفر و مصارفات بی‌پایان و قتل نفوس و بی سر و سامانی نساء و کثرت ایتام بستوه آمدند مجبور بر آنند که صلحی تشکیل کنند ولی این صلح ابدی نیست موقّت است

امیدواریم که نفوذ کلمة اللّه صلحی تأسیس نماید که الی‌الأبد باقی و برقرار ماند

۲۲۷[۷۱]

ای اوّل اشخاص خیرخواه محترم عالم انسانی

نامه‌های شما که در این مدّت حرب ارسال نمودید نرسید در این ایّام یک نامه بتاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید و این سبب راحت و آسایش عمومیست این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیست صلح عمومی آبادی حرب مماتست و صلح حیات حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت ملائکهٔ آسمانی حرب منازعهٔ بقا است صلح تعاون و تعاضد بین ملل در این جهان و سبب رضایت حقّ در جهان آسمانی

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد و آن انجمن محترم را می‌پرستد زیرا نیّتشان چنان که این ظلمات مبدّل بنور گردد و این خونخواری مبدّل بمهربانی و این نقمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض و عداوت بالفت و محبّت منقلب شود لذا همّت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است

ولی در نزد نفوس آگاه که مطّلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیاست ملاحظه مینمایند که مسئلهٔ واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیّه ننماید زیرا تا عقول بشری اتّحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقّق نیابد حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد

لهذا حضرت بهآءاللّه پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در حالتی که در قلعهٔ عکّا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنهٔ خون یکدیگر بودند ظلمت اندر ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهآءاللّه از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود

از جملهٔ تعالیم اعلان صلح عمومی بود کسانی که پیروی کردند از هر ملّت و از هر دین و مذهب در نهایت محبّت اجتماع نمودند بدرجه‌ئی که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرکّب بود هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملّتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب زیرا تعالیم حضرت بهآءاللّه منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود

از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و بحقیقت پی‌برد این قمیص رثیث هزاران‌ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانهٔ حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکیست تعدّد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان میدهد و محافظه میفرماید شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند و اگر بیماری باشد باید درمان نمود نه اینکه کره و عداوتی داشت باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نادان را معالجه نمود

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه اینکه دین باید سبب الفت و محبّت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد زیرا دین درمانست اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد

و از جملهٔ تعالیم بهآءاللّه اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقالید باشد

و از جملهٔ تعالیم بهآءاللّه تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنیان انسانیست تا این تعصّبها موجود عالم انسانی راحت ننماید ششهزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در این مدّت ششهزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصّب دینی بود و یا منبعث از تعصّب جنسی و یا منبعث از تعصّب سیاسی و یا منبعث از تعصّب وطنی پس ثابت و محقّق گشت که جمیع تعصّبات هادم بنیان انسانیست و تا این تعصّبات موجود منازعهٔ بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت

اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد والّا ثمری ندارد و اگر این تعصّب تعصّب ملّیست جمیع نوع بشر ملّت واحده است جمیع از شجرهٔ آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجرهٔ واحده است و این ملل بمنزلهٔ اغصانست و افراد انسانی بمنزلهٔ برگ و شکوفه و اثمار دیگر ملل متعدّده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن این از جهل انسانیست و غرض نفسانی

و امّا تعصّب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است هر انسان در هر نقطه‌ئی از کرهٔ ارض زندگی می‌تواند پس جمیع کرهٔ ارض وطن انسانست این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده اروپا یک قطعه است آسیا یک قطعه است افریکا یک قطعه است امریکا یک قطعه است استرالیا یک قطعه است امّا بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده‌اند و وطن خویش انگاشته‌اند خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متّصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معیّن نمودند و روز بروز اهمّیّت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه

گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائرهٔ محصوره ماند سبب اوّل خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعهٔ محصوره را که نام وطن می‌نهیم و باوهام خویش مادر مینامیم و حال آنکه کرهٔ ارض مادر کلّ است نه این قطعهٔ محصوره خلاصه ایّامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدگر را بدریم حاشا و کلّا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید

ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعهٔ وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی می‌کنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتّصادف در آن واحد در جائی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور ولکن حیوانات درنده بمجرّد تصادف با یکدیگر درآویزند و بپرخاش برخیزند و یکدیگر بدرند و ممکن نیست در بقعهٔ واحده زندگانی کنند همه متفرّقند و متهوّر و متحاربند و متنازع

و امّا تعصّب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادلهٔ امتعه تکرّر جوید و هر مبدء اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمآل بسایر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومیّه رخ بگشاید دیگر تعصّب بجهت چه

و امّا در تعصّب سیاسی باید متابعت سیاست اللّه کرد و این مسلّم است که سیاست الهیّه اعظم از سیاست بشریّه است ما باید متابعت سیاست الهیّه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهآءاللّه صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازالهٔ سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه وحدت نساء و رجالست که عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال

و از جملهٔ تعالیم بهآءاللّه مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند امّا نه بعنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه حرّیّت انسانست که بقوّهٔ معنویّه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعهٔ بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئلهٔ منازعهٔ بقا سرچشمهٔ جمیع بلایاست و نکبت کبری

و از جملهٔ تعالیم بهآءاللّه اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلّی انتظام امور مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل حفظ مینماید یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است رادع از جرم مخفی نیست و امّا رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی میکند امّا مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقالید بشری

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه اینکه هرچند مدنیّت مادّی از وسائط ترقّی عالم انسانیست ولی تا منضمّ بمدنیّت الهیّه نشود نتیجه که سعادت بشریّه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن مدرّعه که شهری را در یک ساعت ویران

می‌نماید از نتائج مدنیّت مادّیست و همچنین توپهای کروپ و همچنین تفنگهای ماوزر و همچنین دینامیت و همچنین غوّاصهای تحت البحر و همچنین توربیت و همچنین سیّارات متدرّعه و همچنین طیّارات آتش‌فشان جمیع این آلات از سیّئات مدنیّت مادّیست اگر مدنیّت مادّیه منضمّ بمدنیّت الهیّه بود هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمی‌گشت بلکه قوای بشریّه جمیع محوّل باختراعات نافعه میشد و محصور در اکتشافات فاضله میگشت مدنیّت مادّیه مانند زجاجست و مدنیّت الهیّه مانند سراج زجاج بی سراج تاریک است مدنیّت مادّیه مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنیّت الهیّه مانند روح است این جسم باین روح زنده است والّا جیفه گردد پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانویّه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان مینماید

و از جملهٔ تعالیم بهآءاللّه تعمیم معارفست باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود اگر ابوین مقتدر بر مصارف این تعلیم فبها والّا باید هیئت اجتماعیّه آن طفل را وسائط تعلیم مهیّا نماید

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهآءاللّه عدل و حقّ است تا این در حیّز وجود تحقّق نیابد جمیع امور مختل و معوّق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدّی و بطلان

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانیست و از سنوحات رحمانی باید منضمّ بمسئلهٔ صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد والّا تنها مسئلهٔ صلح عمومی را در عالم انسانی تحقّقش مشکل است تعالیم حضرت بهآءاللّه چون ممتزج با صلح عمومیست لهذا بمنزلهٔ مائده‌ایست که از هر قسم اطعمهٔ نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتهیات خویش را در آن خوان نعمت بیپایان می‌یابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتائج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دائرهٔ صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند حال تعالیم حضرت بهآءاللّه چنین است که منتها آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کلّ نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهآءاللّه می‌یابند

مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهآءاللّه تأسیس دین عمومی می‌یابد که در نهایت توافق با حال حاضره است فی‌الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریست و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع را درياق اعظم است زیرا اگر بموجب تقالید حاضرهٔ ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه حتّی اجرایش محال مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است و همچنین سایر ادیان بموجب تقالید موجوده ولکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلّق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهآءاللّه بنحو اکمل موجود

و همچنین مللی که آرزوی حرّیّت نمایند حرّیّت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیست و ضابط روابط عمومی در نهایت قوّت و وسعت در تعالیم حضرت بهآءاللّه موجود

و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانیست بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهآءاللّه موجود

و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی‌الآن جمیع مسائل اقتصادیّه از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئلهٔ اقتصادیّه که در تعالیم حضرت بهآءاللّه و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعیّه حاصل نگردد

و همچنین سایر احزاب چون بنظر عمیق دقّت نمائید ملاحظه می‌کنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهآءاللّه موجود این تعالیم قوّهٔ جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرآء لکن بعضی تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعیّاً الیوم اجرایش مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوّعه

مثلاً مسئلهٔ صلح عمومی حضرت بهآءاللّه میفرماید که باید هیئت محکمهٔ کبری تشکیل شود زیرا جمعیّت امم هرچند تشکیل شد ولی از عهدهٔ صلح عمومی برنیاید امّا محکمهٔ کبری که حضرت بهآءاللّه بیان فرموده این وظیفهٔ مقدّسه را بنهایت قدرت و قوّت ایفا خواهد کرد و آن اینست که مجالس ملّیّهٔ هر دولت و ملّت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبهٔ آن ملّت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطّلع و در فنون متفنّن و بر احتیاجات ضروریّهٔ عالم انسانی در این ایّام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلّت آن ملّت این اشخاص که از طرف مجلس ملّی یعنی پارلمانت انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزرا و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملّت و دولت باشند از این اشخاص محکمهٔ کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملّتست چون این محکمهٔ کبری در مسئله‌ئی از مسائل بین‌المللی یا بالاتّفاق یا بالأکثریّة حکم فرماید نه مدّعی را بهانه‌ئی ماند نه مدّعی علیه را اعتراضی هر گاه دولتی از دول یا ملّتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمهٔ کبری تعلّل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند زیرا ظهیر این محکمهٔ کبری جمیع دول و ملل عالمند ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است ولکن از جمعیّت محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد این حقیقت حالست که بیان میشود...

۲۲۸

ای بندهٔ آستان بهآءاللّه نامهٔ مورّخ به ۱۴ جون ۱۹۲۰ رسید و نامهٔ بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید

معلوم است که این جمعیّت چنانچه شهرت دارد نیست آن طور که باید و شاید ترتیب و تنظیم ندارد باری هر قسم میخواهد باشد ولی امری را که تشبّث نموده‌اند بسیار عظیم است باید بدرجه‌ئی مجلس لاهای قوّت و نفوذ داشته باشد که کلمه‌اش بر دول و ملل نافذ باشد باعضای محترم در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع ازین حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد قطعیّاً درین شبهه نیست مجلس لاهای چه چاره خواهد کرد

ولی اساس حضرت بهآءاللّه روز بروز در انتشار است باری شما جواب نامه را برسانید و بسیار اظهار محبّت و مهربانی کنید و آنان را بحال خویش بگذارید در هر صورت باید از شماها راضی باشند و آن نامهٔ مفصّل مرا که ترجمه به انگلیسی شده طبع نمائید و نشر دهید ولی باطّلاع آنان

امّا با انجمن اسپرانتو بیامیزید و هر یک را مستعدّ دیدید نفخهٔ حیات در او بدمید باری در انجمنها جمیع از تعالیم جمال مبارک بحث کنید زیرا الیوم در صفحات غرب این تأثیر دارد و اگر سؤال نمایند که در حقّ حضرت بهآءاللّه چه اعتقاد دارید بگوئید آن حضرت را اوّل معلّم عالم و اوّل مربّی عالم درین عهد میدانیم و این را شرح و تفسیر دهید که این تعالیم صلح عمومی و تعالیم دیگر از قلم حضرت بهآءاللّه پنجاه سال پیش صادر و در ایران و هندوستان طبع شده و در همهٔ عالم انتشار یافت در بدایت هر کس از کلمهٔ صلح عمومی استیحاش داشت چه که بکلّی مستحیل میدانستند دیگر از عظمت جمال مبارک بحث کنید و از وقایعی که در ایران و ترکستان واقع شد و از آثار عجیبی که از او ظاهر شد و از خطابهائی که بجمیع

ملوک فرمودند و تحقّق یافت و از نفوذ امر مبارک صحبت بدارید و با مجلس صلح عمومی لاهای مدارا و بقدر امکان آمیزش نمائید

همچه معلوم میشود که جمعیّت اسپرانتو استعداد دارند و شما در لسان اسپرانتو اطّلاع و مهارت دارید با اسپرانتیست‌های المان و غیره نیز مخابره کنید اوراقی که انتشار میدهید صرف عبارت از تعالیم باشد امّا اوراق دیگر انتشارش حال مناسب نیست باری امیدم چنانست که تأییدات الهیّه متتابعاً برسد...

از سستی و سردی مجلس لاهای محزون مگردید توکّل بر خدا نمائید امید است که در نفوس لسان اسپرانتو من‌بعد تأثیر شدید نماید تخمی حال شما افشاندید البتّه انبات خواهد شد انباتش با خداست

۲۲۹

ای بندهٔ صادق حقّ گفتند از وقایع و حوادث کونی قدری ملول و محزونی و کمی مغموم و مهموم و حال آنکه عاشقان جمال دلبر ابهی و سرمستان پیمانهٔ پیمان از هیچ آفتی افسرده نگردند و از هیچ مشقّتی پژمرده نشوند آتش را گلزار یابند و قعر دریا را پهن‌دشت هموار

باری تو که در پناه حقّی و در ظلّ سدرهٔ عهد دیگر چه غمی خوری مطمئنّ باش و مؤتمن در کمال روح و ریحان و همّت و صداقت بی‌پایان بخدمات متبوع معظّم بپرداز و خیرخواه دولت و ملّت باش تأیید در جمیع اوقات از کلّ جهات میرسد و توفیق حاصل میگردد و دلبر آمال چهره میگشاید

قسم بجمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء اگر یاران مطّلع گردند که در حیّز ملکوت چه خیری در حقّشان مقدّر البتّه برقص و طرب آیند و اکلیل عزّت قدیمه بر سر بینند و از کثرت سرور پرواز کنند عنقریب ظاهر گردد که انوار الطاف چگونه بر سر دوستان تابیده و چه بحر محیطی در قلوبشان بموج آمده آن وقت فریاد یاطوبی یابشری برآرند

۲۳۰

ای شخص محترم نامهٔ ثانی شما که بتاریخ ۱۹ دیسمبر ۱۹۱۸ بود رسید بسیار سبب بهجت و سرور شد زیرا دلالت بر آن مینمود که بر عهد و میثاق ثابت و راسخی و شوق ندای بملکوت اللّه داری امروز ندای ملکوت قوّهٔ جاذبهٔ عالم انسانست زیرا استعداد در نفوس عظیم است تعالیم الهی روح این عصر است بلکه آفتاب این عصر است باید هر نفسی همّت نماید تا پرده‌ها از دیده‌ها خرق شود فوراً مشاهدهٔ آفتاب نمایند و دل و دیده بمشاهده‌اش روشن نمایند

حال بعون و عنایت الهیّه این قوّت هدایت و موهبت رحمانیّه در تو موجود گشته لهذا بکمال قوّت اقدام نما تا استخوانهای پوسیده را روح بخشی و کورهای مادرزاد را بینا کنی و نفوس پژمردهٔ افسرده را بحرکت آری و طراوت و لطافت بخشی هر سراجی عاقبت خاموش گردد مگر سراج ملکوت که روز بروز بر نور بیفزاید هر ندائی عاقبت ضعیف شود مگر ندای بملکوت اللّه که روز بروز بلندتر گردد هر طریقی عاقبت اعوجاج یابد مگر طریق ملکوت که روز بروز مستقیم‌تر گردد البتّه آهنگ آسمانی قیاس بآهنگ زمینی نشود و سراجهای مصنوعی قیاس بآفتاب آسمانی نگردد پس در آنچه باقی و برقرار است باید کوشید تا روز بروز روشنتر شد و روز بروز قوی‌تر شد و روز بروز حیات جدید یافت...

تضرّع و زاری بملکوت الهی نمایم تا پدر و مادر و برادرت بنور هدایت در ملکوت الهی داخل گردند و علیک البهآء الأبهی

۲۳۱

ای شکوفهٔ شجرهٔ حیات خوشا بحال تو که کمر خدمت بربستی و بتمام همّت بر ترویج تعالیم الهی پرداختی محافل آراستی و بر اعلاء کلمة اللّه برخاستی

در این دنیای فانی هر امر مهمّی را پایانی و هر مشروع عظیمی را انجامی از برای هیچ یک بقائی نه مثلاً ملاحظه فرما که مشروعات دول قدیمهٔ عالم بکلّی حال محو و نابود شده اثری موجود نیست مگر امر عظیم ملکوت اللّه که بدایتی نداشته و نهایتی ندارد نهایتش اینست تجدّد می‌یابد در بدایت هر تجدّدی در انظار ناس اهمّیّتی ندارد بعد که تأسس یابد روز بروز ترقّی نماید و در علوّیّت بعنان آسمان رسد

مثلاً یوم حضرت مسیح را ملاحظه کن که تجدّد ملکوت اللّه بود اهل عالم هیچ اهمّیّت ندادند و مهمّ نشمردند بدرجه‌ئی که قبر حضرت مسیح ۳۰۰ سال مخفی و مجهول ماند تا آنکه امةاللّه هیلانه مادر قسطنطین آمد و آن قبر مقدّس را کشف کرد

مقصود اینست که اهل عالم غافل و جاهل و در یوم تأسیس ملکوت ذاهل و کاهل

ایّامی نگذرد مگر آنکه قوّهٔ ملکوت جهانگیر گردد آن وقت بیدار شوند و بفریاد و فغان پردازند و بر مظلومین و شهدا نوحه و ندبه نمایند و آه و ناله کنند اینست شأن ناس

۲۳۲

حضرت مستر ویلسن رئیس چهارده مبادی انتشار دادند که اکثر آن در تعالیم بهآءاللّه موجود لهذا امیدوارم که موفّق و مؤیّد گردند حال بدایت طلوع صبح صلح عمومیست امیدوارم که آفتابش بتمامه بتابد و ظلمات حرب و ضرب و جدال را از بین بشر بنور الفت و وداد و اتّحاد مبدّل نماید

۲۳۳

ای یاران باوفا ای بندگان صادق حضرت بهآءاللّه نیمهٔ شب است و جمیع چشمها آسوده و کافّهٔ نفوس در بستر راحت سر ببالین نهاده مستغرق در دریای خوابند و عبدالبهآء در جوار روضهٔ مبارکه بیدار و در نهایت تضرّع و ابتهال مشغول بمناجات که

ای پروردگار مهربان شرق در هیجانست و غرب در موج بی‌پایان نفحات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و آشکار ترتیل آیات توحید است و تموّج رایات تجرید بنگ سروش است و نهنگ محویّت و فنا در خروش از هر کرانه فریاد یابهآءالأبهی بلند و از هر طرف ندای یاعلیّ‌الأعلی مرتفع ولوله‌ئی در جهان نیست جز غلغلهٔ جلوهٔ دلبر یکتا و زلزله‌ئی در عالم نه جز اهتزاز از محبّت محبوب بیهمتا

احبّای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گلهای شکفته از طرف چمن دمی نیاسایند و نفسی برنیارند جز بذکر تو و آرزوئی ندارند جز خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بلبل خوش‌الحانند و گلستان هدایت را شکوفه‌های معطّر بدیع الألوان خیابان حقائق را طرّاحی گلهای معانی نمایند و جویبار هدایت را مانند سرو روان بیارایند افق وجود را نجوم بازغند و مطالع آفاق را کواکب لامع مظاهر تأییدند و مشارق نور توفیق

ای خداوند مهربان کلّ را ثابت و مستقیم بدار و الی‌الأبد ساطع و لامع و پرانوار کن تا هر دم از گلشن عنایت نسیمی وزد و از یمّ موهبت شبنمی رسد رشحات سحاب محبّت طراوت بخشد و نفحات گلشن وحدت مشامها معطّر کند

ای دلبر آفاق پرتو اشراقی ای محبوب جهان جلوهٔ جمالی

ای قویّ قدیر حفظ و امانی ای ملیک وجود ظهور قدرت و سلطانی

ای خدای مهربان در بعضی بلدان اهل طغیان در هوج و موجند و محرّکین بی‌انصاف شب و روز در اعتساف ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصر و معین غزالان برّ وحدت را کلاب در پی و تذروان کوهسار هدایترا غرابان حسد در عقب

ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و بعون خود از شرور مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و مهربان آسمانی

ای یاران الهی از جهتی رایت حقّ بلند است و ندای ملکوت مرتفع و امر اللّه در انتشار و آثار الهی واضح و آشکار شرق منوّر است غرب معطّر است جنوب معنبر است شمال مشک اذفر است

و از جهتی بیوفایان در نهایت بغض و عدوان و در غایت افساد و طغیان هر روزی نفسی علم خلاف برافرازد و در میدان شبهات بتازد و هر ساعتی افعی‌ئی دهان بگشاید و سمّ قاتل منتشر نماید

احبّای الهی در نهایت صدق و صفا و بیخبر از این حقد و جفا ماران بسیار نرم و پرمدارا و در نهایت وسوسه و دسیسه و حیله و خداع بیدار باشید هوشیار باشید المؤمن فطین و زکیّ و الموقن قویّ و متین دقّت نمائید

اتّقوا من فراسة المؤمن انّه ینظر بنور اللّه

مبادا کسی سرّاً رخنه‌ئی کند و فتنه‌ئی اندازد حصن حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشید را لشکر شجیع بسیار مواظب باشید و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدمه‌ئی نزند

لوح ملّاح‌القدس را بخوانید تا بحقیقت پی‌برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند انّ فی ذلک لعبرة للمتبصّرین و موهبة للمخلصین

عبدالبهآء در آستان مقدّس خاکسار و در نهایت خضوع و خشوع و بیقرار شب و روز مشغول نشر آثار و اگر فرصتی یابد بمناجات پردازد و تضرّع و زاری و تبتّل و بیقراری نماید که

ای پروردگار بیچارگانیم چاره‌ئی فرما بی سر و سامانیم پناهی بخش پراکنده‌ایم مجتمع فرما گمگشته‌ایم بگلّهٔ خویش پیوسته کن بی‌نصیبانیم بهره و نصیب بخش تشنگانیم بچشمهٔ حیات دلالت کن ضعیفانیم قوّتی ده تا بنصرت امرت برخیزیم و در سبیل هدایت جانفشانی کنیم

اینست روش و پرستش بندهٔ جمال مبارک ولکن بیوفایان خفیّ و جلیّ لیلاً نهاراً در کوششند که امر اللّه را متزلزل نمایند شجرهٔ مبارکه را از ریشه براندازند و این عبد مظلوم را از خدمت محروم نمایند و سرّاً فتنه و آشوبی افکنند که عبدالبهآء را بکلّی محو و نابود کنند بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده بزبان شیرین و بدل سمّ قاتل

ای یاران امر اللّه را محافظت نمائید بحلاوت لسان گول مخورید ملاحظه کنید که مقصد هر نفسی چیست و مروّج چه فکراست فوراً آگاه شوید و بیدار گردید و احتراز نمائید ولی ابداً تعرّض منمائید و نکته مگیرید و بمذمّت نپردازید او را بخدا واگذارید و علیکم البهآء الأبهی

ایّتها المنجذبة بنفحات اللّه قد اطّلعت بمضمون تحریرک البدیع الانشآء و اطّلعت بتحلّب دموعک و تلهّب فؤادک اسفاً علی سجن عبدالبهآء

یا امةاللّه هذا سجن اشهی و احلی عندی من الرّیاض و هذا قید اعظم عندی من الاطلاق و هذا ضیق اوسع عندی من الصّحرآء الشّاسعة الأرجآء لا تحزنی من ذلک و اذا قدّر لی ربّی و رزقنی حلاوة کأس الشّهادة الکبری انّ هذه عندی من اعظم المنی

و لا تخافی اذا قطع هذا الغصن من ارض النّاسوت ان تسقط الورقات بل تثبت الورقات لأنّ هذا الغصن ینمو بعد القطع من الأرض و یعلو حتّی یظلّل علی الآفاق و تصل اوراقها الی الأوج الأعلی و یثمر بثمرات معطّرة للآفاق

۲۳۵

ربّ ربّ نوّر وجوه احبّائک المخلصین و ایّدهم بملائکة نصرک المبین و ثبّتهم علی صراطک المستقیم و افتح علیهم ابواب البرکة بفضلک القدیم لأنّهم ینفقون ما خوّلتهم فی سبیلک و یحافظون علی دینک و یطمئنّون بذکرک و یبذلون ارواحهم فی محبّتک و لا یبخلون بأموالهم حبّاً بجمالک و طلباً لرضائک

ربّ قدّر لهم جزآءً موفورا و نصیباً مفروضا و اجراً محتوما

انّک انت الموفّق المؤیّد الباذل المعطی الکریم

۲۳۶

اللّهمّ یا هادی الطّالبین الی سبیل الهدی و منقذ التّائهین من بیدآء الضّلالة و العمی و معطی المخلصین النّعم و الآلآء و مجیر المضطرّین فی الکهف الأوقی و مجیب الدّاعین من الملکوت الأعلی ربّ لک الحمد بما هدیت الهائمین من فیافی الجحود و اوردت المقبلین علی الورد المورود و یسّرت للمتّقین اعظم الآمال و فتحت للمشتاقین ابواب الوصال من ملکوت الجمال و انقذتهم من نار الحرمان حتّی سرعوا الیک و وردوا علیک و وفدوا ببابک الرّحیب و حازوا اوفر نصیب

ربّ انّهم ظمآء ارویت غلّتهم بمآء الوصال و اسکنت لوعتهم ببرد الفضل و الاحسان و شفیت علّتهم بدریاق رحمتک یا حنّان یا منّان ربّ ثبّت اقدامهم علی الصّراط و وسّع علیهم سمّ الخیاط و اجعلهم رافلین فی ذیول العزّة السّرمدیّة الی ابد الآباد

انّک انت الکریم المعطی العزیز الوهّاب لا اله الّا انت المقتدر المتعالی العزیز الجبّار

ای یاران روحانی حمد خدا را پرده برانداختید و دلبر مهربان شناختید و از مکان بلامکان تاختید و در جهان حضرت یزدان خیمه برافراختید و بآهنگ خوشی بمحامد و نعوت حیّ قیّوم پرداختید و نغمهٔ جانسوز بنواختید هزار آفرین که مشاهدهٔ نور مبین نمودید و در خلق جدید فریاد فتبارک اللّه احسن الخالقین برآوردید نطفه بودید طفل رضیع گشتید و از ثدی عزیز لبن عرفان نوشیدید و ببلوغ رسیدید و فلاح و نجاح یافتید حال وقت خدمتست و هنگام عبودیّت حضرت احدیّت از افکار مختلفه فراغت یابید و بلسان فصیح بلاغت بنمائید و بحمد و ستایش حضرت مقصود مجامع و محافل بیارائید تا این فیض مانند سیل منحدر گردد و جهان را بگل و ریاحین بیاراید آن سیل نصائح و وصایاست و تعالیم و تکالیف حضرت کبریا

ای یاران جهان را ظلام عناد فراگرفته و گردباد بغضا احاطه نموده نار عدوانست که شعله بعنان آسمان زند سیل خونریز است که از دشت و کهسار جاری و ساری و جمیع نفوس در نهایت بیقراری پس احبّای الهی باید سبب محبّت آسمانی گردند و الفت روحانی بخشند و بموجب وصایا و نصائح رحمانی با جمیع خلق بنهایت صدق و مهربانی رفتار کنند و با عموم بخیرخواهی معامله نمایند دوستان را جانفشانی کنند و دشمنان را کامرانی خواهند بدخوی را دلجوئی کنند و ستمگر را مهرپرور باشند تشنگان را آب گوارا گردند و مریضان را شفای عاجل دردمندان را درمان گردند و مصیبت‌زدگان را تسلّی وجدان گمرهان را نور هدایت گردند و سرگشتگان را رهبر پرعنایت کوران را دیدهٔ بینا شوند و کران را گوش شنوا مردگان را حیات ابدیّه باشند و افسردگان را مسرّت سرمدیّه

ملوک عادل را مملوک باشند و امیر باذل را رعیّت خوش‌سلوک اطاعت حکومت نمایند و در امور سیاسیّه مداخله ننمایند توجّه بنیّر آفاق کنند و بتحسین اخلاق پردازند

۲۳۷

این مناجات را هر نفسی بکمال تضرّع و ابتهال بخواند سبب روح و ریحان قلب این عبد گردد و حکم

ملاقات دارد

هوالأبهی

الهی الهی انّی ابسط الیک اکفّ التّضرّع و التّبتّل و الابتهال و اعفّر وجهی بتراب عتبة تقدّست عن ادراک اهل الحقائق و النّعوت من اولی الألباب ان تنظر الی عبدک الخاضع الخاشع بباب احدیّتک بلحظات اعین رحمانیّتک و تغمره فی بحار رحمة صمدانیّتک

ای ربّ انّه عبدک البائس الفقیر و رقیقک السّائل المتضرّع الأسیر مبتهل الیک متوکّل علیک متضرّع بین یدیک ینادیک و یناجیک و یقول

ربّ ایّدنی علی خدمة احبّائک و قوّنی علی عبودیّة حضرة احدیّتک و نوّر جبینی بأنوار التّعبّد فی ساحة قدسک و التّبتّل الی ملکوت عظمتک و حقّقنی بالفنآء فی فنآء باب الوهیّتک و اعنّی علی المواظبة علی الانعدام فی رحبة ربوبیّتک ای ربّ اسقنی کأس الفنآء و البسنی ثوب الفنآء و اغرقنی فی بحر الفنآء و اجعلنی غباراً فی ممرّ الأحبّآء و اجعلنی فدآءً للأرض الّتی وطئتها اقدام الأصفیآء فی سبیلک یا ربّ العزّة و العلی انّک انت الکریم المتعال

هذا ما ینادیک به ذلک العبد فی البکور و الآصال ای ربّ حقّق آماله و نوّر اسراره و اشرح صدره و اوقد مصباحه فی خدمة امرک و عبادک

انّک انت الکریم الرّحیم الوهّاب و انّک انت العزیز الرّؤف الرّحمن

[یادداشت‌ها]

۱ قرآن مجید، سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۳. ↩

۲ انجیل متی، فصل ۲۲، آیهٔ ۱۴. ↩

۳ قرآن مجید، سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۱. ↩

۴ قرآن مجید، سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۱. ↩

۵ قرآن مجید، سورهٔ حجر، آیهٔ ۷۲. ↩

۶ قرآن مجید، سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۸؛ *لوح ابن ذئب*، صفحهٔ ۱۳۳. ↩

۷ قرآن مجید، سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۸. ↩

۸ قرآن مجید، سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۸. ↩

۹ قرآن مجید، سورهٔ نازعات، آیهٔ ۶. ↩

۱۰ قرآن مجید، سورهٔ حجّ، آیهٔ ۲. ↩

۱۱ قرآن مجید، سورهٔ سباء، آیهٔ ۳۹. ↩

۱۲ قرآن مجید، سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۱۹. ↩

۱۳ قرآن مجید، سورهٔ نازعات، آیهٔ ۳۴. ↩

۱۴ قرآن مجید، سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۱؛ سورهٔ طور، آیهٔ ۱۲. ↩

۱۵ ناپلئون سوّم. ↩

۱۶ قرآن مجید، سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۰۳. ↩

۱۷ قرآن مجید، سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۱۰. ↩

۱۸ انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیهٔ ۱۱. ↩

۱۹ انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیهٔ ۱۰. ↩

۲۰ قرآن مجید، سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۱. ↩

۲۱ مخصوص کتاب دکتر اسلمنت *بهاءالله و عصر جدید* نوشته شده است. ↩

۲۲ انجیل یوحنا، فصل ۶، آیهٔ ۵۱ و ۵۸. ↩

۲۳ مقایسه فرمائید با انجیل یوحنا، فصل ۱۵، آیهٔ ۲۶؛ فصل ۱۶، آیهٔ ۱۲ و ۱۳. ↩

۲۴ منشی حضرت ولیّ‌امرالله از جانب آن حضرت در تاریخ ۹ مه ۱۹۳۸ نگاشته است که این متن اشاره به حضرت باب است و مربوط به سویدنبرگ نیست. ↩

۲۵ حضرت مسیح. ↩

۲۶ اشاره به کشو ر چین که به تولید مشک معروف است. ↩

۲۷ زلزلهٔ سال ۱۹۰۶ میلادی. ↩

۲۸ اعضای محفل روحانی محلّی. ↩

۲۹ بهائیان نجف‌آباد. ↩

۳۰ به مخاطب این لوح نام شهناز عطا گردیده که در عین حال اسم یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی است. ↩

۳۱ مقاله‌ای از کتاب اندرو کارنگی (Andrew Carnegie) بنام *انجیل ثروت (The Gospel of Wealth)*. ↩

۳۲ قرآن مجید، سورهٔ یس، آیهٔ ۳۶؛ و مقایسه فرمائید با سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۴۹. ↩

۳۳ قرآن مجید، سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۵؛ سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۳؛ سورهٔ رحمن، آیه‌های ۲۵ – ۱۹. همچنین مراجعه فرمائید به دعای ازدواج از قلم حضرت عبدالبهاء که با این کلمات آغاز می‌گردد "هواللّه ای خداوند بی‌مانند بحکمت کبرایت اقتران در بین اقران مقدّر فرمودی... " ↩

۳۴ برای دستیابی به توضیحات حضرت عبدالبهاء در مورد قوس صعود و قوس نزول به *کتاب مفاوضات* فصل ۸۱ مراجعه فرمائید. ↩

۳۵ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ صافّات، آیهٔ ۶۰. ↩

۳۶ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵. ↩

۳۷ سفر پیدایش، فصل ۱، آیهٔ ۲۶. ↩

۳۸ کلاس درس اخلاق در کنوشا در ایالت ویسکانسن (Kenosha, Wisconsin). ↩

۳۹ قرآن مجید، سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۰. ↩

۴۰ مقایسه فرمائید با انجیل یوحنا، فصل ۳، آیهٔ ۵. ↩

۴۱ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۷. ↩

۴۲ احتمالاً حضرت عبدالبهاء به سیک‌ها اشاره می‌فرمایند؛ بنظر می‌رسد که توضیحات به آنها مربوط می‌شود. ↩

۴۳ انجیل متی، فصل ۱۷، آیه‌های ۱۹ – ۱؛ انجیل مرقس، فصل ۹، آیه‌های ۹ – ۲؛ انجیل لوقا، فصل ۹، آیه‌های ۳۶ – ۲۸. ↩

۴۴ انجیل یوحنا، فصل ۶، آیهٔ ۳۸. ↩

۴۵ انجیل یوحنا، فصل ۳، آیهٔ ۱۳. ↩

۴۶ حضرت باب. مقایسه فرمائید با *کتاب مفاوضات* ، فصل ۱۳. ↩

۴۷ کشور آلمان. ↩

۴۸ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۵؛ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۴. ↩

۴۹ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ یس، آیهٔ ۲۵. ↩

۵۰ اقیانوس آرام. ↩

۵۱ انجیل متی، فصل ۱۹، آیهٔ ۲۴؛ انجیل مرقس، فصل ۱۰، آیهٔ ۲۵. ↩

۵۲ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۲. ↩

۵۳ قرآن مجید، سورهٔ نور، آیهٔ ۳۹. ↩

۵۴ یحیای تعمیددهنده. ↩

۵۵ قرآن مجید، سورهٔ یس، آیهٔ ۲۹. ↩

۵۶ قرآن مجید، سورهٔ طه، آیهٔ ۱۲؛ از آن به عنوان "وادی مقدّس" نیز ذکر شده است. ↩

۵۷ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۰. ↩

۵۸ این نامه به امضای چهار صد و بیست و دو نفر از بهائیان در امریکا رسید و در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۰۵ ارسال شد. ↩

۵۹ انجیل یوحنا، فصل ۱۸، آیهٔ ۱۱. ↩

۶۰ قرآن مجید، سورهٔ ملک، آیهٔ ۳. ↩

۶۱ قرآن مجید، سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵. ↩

۶۲ مقایسه فرمائید با قرآن مجید، سورهٔ قصص، آیهٔ ۲۹. ↩

۶۳ قرآن مجید، سورهٔ انسان، آیهٔ ۵. ↩

۶۴ قرآن مجید، سورهٔ شعراء، آیهٔ ۳۱ و آیهٔ ۴۴؛ اشاره‌ای است به عصای حضرت موسی و ساحرین. ↩

۶۵ قرآن مجید، سورهٔ صفّ، آیهٔ ۴. ↩

۶۶ قرآن مجید، سورهٔ ملک، آیهٔ ۳. ↩

۶۷ قرآن مجید، سورهٔ بقره، آیهٔ ۶۹. ↩

۶۸ *منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله*، شمارهٔ ۷۲. ↩

۶۹ خطاب به خوانندگان نشریهٔ "The Christian Commonwealth"، مورّخ اوّل ژانویه ۱۹۱۳. ↩

۷۰ قرآن مجید، سورهٔ انسان، آیهٔ ۵. ↩

۷۱ این بخش اوّل پاسخ حضرت عبدالبهاء به نامه‌ای است که کمیتهٔ اجرائیّهٔ هیئت مرکزی برای اجرای صلح دائمی خطاب به ایشان ارسال داشته بود. این لوح که مورّخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ است توسّط نمایندگانی مخصوص به این هیئت در لاهه ارسال گردید. ↩

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.